بولتن کنگره

شماره ۲

www.iran-archive.com

بها ۸۰ ریال (۱/۵ دلار امریکا، ۲ مارک آلمان فدرال)

بنیانهای نظری برنامهٔ ما

ریشه های گجروی در برنامه سازمان برای پیشبرد انقلاب بهمن

پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵، به پشتوانه تصویب سند های ارزیابی سیاست و برنامه سازمان ما در فاصله سال های ۶۱-۵۷، و به پشتوانه اندیشه هایی راهگشایی که در این سند ها فراهم آمده است، همسرا با پلنوم های مهر ۵۸ و اسفند ۵۹، در برجسته ترین جایگاه تاریخی پس از انقلاب سازمان ما جای می گیرد. رنج چند سال آزمون و اندیشه و نبرد فکری در سازمان ما، سرانجام از مجرای پلنوم وسیع فروردین ماه بسوی بارآوری و بسوی گستره زندگی علنی سازمان راه گشود.

پلنوم ۶۵ نیز همچون پلنوم های ۵۸ و ۵۹ شایستگی هایی داشته است، اما همانند آنها و پلنوم دستاورد مرزی آن، دستاوردی بسیار بزرگ برای سازمان ما بوده است. در پلنوم ۵۸ رد دیدگاه پندارگرایانه ناظر بر مطلق سازی نقش مبارزه مسلحانه، در پلنوم اسفند ۵۹ پذیرش سمتگیری و خط مشی جهانی جنبش کارگری و کمونیستی (مدون شده در اسناد جلسات مشاوره بین المللی احزاب کمونیست و کارگری در سال ۵۷، ۶۰ و ۶۹) و در پلنوم فروردین ماه ۶۵ رد سیاست اتحاد و انتقاد با جریان بنیادگرای پیرو "ولایت فقیه" در سال های پس از انقلاب و یا رنگی علنی و یا التقاطی به مسایل جنبش انقلابی، دستاوردهای اصلی بوده اند.

کاستی های پلنوم فروردین ۶۵ در بررسی و ارزیابی سیاست و برنامه، گذشته سازمان یکی راه یافتن تناقض و ابهام در برخی از فرمول های اسناد مصوبه (بدلیل اختلاف نظر یا عدم تدوین عمومی نظر) بوده است و دیگری عدم تصویب نهایی سند ریشه یابی خط ها (سند ۵). پلنوم پیش نویس ارائه شده مشتمل ۵ "را به عنوان مبنا تایید کرد و به "کمیسیون بررسی خط مشی گذشته" وظیفه داد تا این سند را بر پایه نظرات ارائه شده از سوی شرکت کنندگان در پلنوم و اعضا کمیته مرکزی سازمان، زیر نظر هیات سیاسی آماده کند و هیات سیاسی موظف شد تا این سند را در چارچوب مصوبات پلنوم فروردین منتشر سازد. در راستای انجام این تعهدات توسط "کمیسیون" و هیات سیاسی سازمان، آشکار گردید که "سند ۵" نیازمند کاری بیشتر از آنچه پیش بینی میشد دارد. در واقع سند ارائه شده به پلنوم از آنجا که پس از تدوین توسط کمیسیون مستقیما و بدون تدقیق و تصویب در کمیسیون و هیات سیاسی به پلنوم ارائه شده بود، و از آنجا که در آن سند بدلیل عبور وقت تنها به عرضه برخی مطالب اکتفا شده بود تنها می توانست مفتاح بحث و بررسی و نقطه آغازی برای تدوین سند اصلی باشد، و همینطور نیز شد.

چنین دگرگونی درست و مبتنی بر ضرورت ها بود، چرا که بحث های "سند ۵" چنان با بخش اصلی بحث های برنامه نوین گره می خورد و چنان اهمیت و ژرفایی می یافت که هرگونه برخورد شتابزده و سازمانگرانه برای سازمان ناسودمند بود. اکنون، در پی سپری شدن روندهایی از بحث و بررسی می توانیم با اطمینان و مسئولیت بیشتری پیش نویس ها و تزهای "سند ۵" را آماده کنیم. بیگمان ضرورت دارد که پیش نویس برای تکمیل و تدقیق نهایی، نه تنها در کمیته مرکزی بلکه در کل سازمان به بحث گذاشته شود. بحث های مربوط به "سند ۵" بخشی از مهمترین و جدی ترین بحث های درون تشکیلاتی ماست، و هریک از رفقا باید با مسئولیت تمام و با بهره گیری از همه تجارب خود در این بحث ها شرکت کنند و بکوشند تا سند هر چه علمی تر و دقیق تری به تصویب برسد. در ارائه این سند به تشکیلات نیز همین هدف دنبال می شود.

سندی که اینک ارائه می شود شامل توضیح نسبتا مشروح ریشه های گجروی "برنامه ای" و نیز شامل تزهایی است که از این متن استخراج شده و برای تصویب در دستور کار "کمیسیون بررسی خط مشی گذشته" قرار گرفته است. این تزها در متن با خط عمودی مشخص گردیده و بترتیب شماره گذاری شده اند. رفقا می توانند برای بار دقیق تر روی تزها، آنها را از متن اصلی استخراج کنند. در زمینه توضیح است که این سند فصل دیگری درباره خرده بورژوازی و چگونگی برخورد ما با آن دارد که متعاقبا تدقیق شده و ارائه میگردد.

www.iran-archive.com

متن اصلی و برخی از اسناد خارج شده از این سند به "کمیسیون" ، هیات سیاسی و کمیته مرکزی سازمان ارائه شده و نظرها برای بررسی و تصویب در دستور کار "کمیسیون بررسی خط مشی گذشته" قرار گرفته است. اما این سند و نظرهای آن هنوز در "کمیسیون" و هیات سیاسی سازمان بررسی و تصویب نشده است. از اینرو، با مسئولیت تدوین کننده (مسئول کمیسیون بررسی خط مشی گذشته) در اختیار تشکیلات قرار می‌گیرد.

پیشگفتار

چرا ریشه‌یابی تجربه‌های سیاست و برنامه سازمان برای پیشبرد انقلاب بهمن ضرورت دارد؟ در آغاز بررسی این مسأله هرچند فشرده باید به این پرسش مهم پاسخ داده شود. بنظر ما این ریشه‌یابی اساسا بدان دلیل ضرورت می‌یابد که ما برای تدوین سیاست و برنامه سازمان و برای اینکه همین امروز و آینده برای شرکت در رهبری جنبش انقلابی توانا تر گردیم نیازمند بهره‌گیری هرچه بیشتر از آزمون ها و آموزش های گذشته هستیم. آموزش از گذشته نیازمند شناخت هرچه درست تر گذشته است و شناخت گذشته بخش مهمی از شناخت هر حزب جدی را تشکیل می‌دهد. شناخت گذشته شناختی نیست که در روند تبدیل به گذشته خود بخود بدست آید. شناخت گذشته نیازمند بررسی علمی و هدفمند فعالیت گذشته است. این شناخت هنگامی علمی است که تدوین گردد و در یک جمعبندی علمی تجسم یابد و راهنمای عمل امروز قرار گیرد. حزبی که به بررسی انتقادی و جمعبندی تجارب فعالیت انقلابی خود نپردازد و از این فعالیت ها جمعبندی نداشته باشد، میتوان گفت که در زمینه تجربه اندوزی خود را از گذشته خویش محروم می‌سازد.

شک نیست که برای هر حزبی بررسی گذشته، آنجا که به بررسی شکست ها و خطاها برمی‌گردد دشوارتر و اغلب آزاردهنده است. تحلیل شکست و تحلیل پیروزی، هنگامیکه چنین تحلیل هایی در گرماگرم کارزار انجام می‌گیرد، معمولا در فضای روانی بسیار متفاوتی تدوین می‌یابد. فضای روانی پس از شکست بویژه هنگامی که آن شکست سنگین باشد گرایش به بدبینی، منفی بافی، ناسازگاری و تندی طلبی دارد. فضای روانی پس از پیروزی بویژه هنگامیکه آن پیروزی بزرگ باشد گرایش به خوشبینی، مثبت بافی، همسازی و وحدت طلبی دارد. بررسی علمی شکست ها و پیروزی های جنبش نیازمند فاصله گرفتن از این فضاهای روانی و غلبه بر آنها است. در بررسی علمی باید بتوانیم در اوج شکست خوبیها و در اوج پیروزی بدیها را ببینیم و واقعا عمل ما و علم ما بتواند بر احساس تمایل ما چیره گردد.

برای هر فرد بشر و برای هر نهاد بشری و از آن جمله (و شاید بیش از همه) برای یک حزب سیاسی افشای خطا و شکست خود دشوارترین است. یک حزب سیاسی همواره نیاز تبلیغ برای خود است به آسانی می‌تواند افشای شکست و خطای خود را در تضاد با این تبلیغ ضرورت نبیند. واقعیت این است که هر حزب عملا انقلابی، هر حزبی که حزب توده ها و متکی بر توده ها است، و بطور مشخص در روزگار ما هر حزب کمونیستی، حزب دیگری نیست که انتقاد از خود جزء اصول بنیادی آن باشد. این تنها پیشاهنگ کارگران و رهبران است که می‌تواند با روشن نمودن تمام راه خطا و شکست خود نزد توده ها سخن بگوید. آیا در شرایطی که دشمن و رقیبان مرتبا که پیراهن چرکین خویش را نهان می‌کنند، مصلحت هست که ما پیراهن چرکین ما را جلوی چشم همه بیاویزیم؟ بدون شک این پرسش همواره مطرح می‌شود و پاسخ های مشخص نیز همیشه یکسان نیستند. اما پاسخ اصولی کمونیست ها یکسان است. ما جامه‌ای جدا از جامه رنجبران نداریم. شکست و پیروزی ما شکست و پیروزی خود رنجبران است. گذشته ما همچون امروز و آینده ما از آن همین رنجبران است. ما نه می‌خواهیم و نه می‌توانیم جامه رنجبران را از آنان پنهان کنیم. ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم گذشته‌ای را که از آن خود کارگران و رنجبران است (و ما بر این حقیقت اصرار داریم) پنهان از چشم آنها بررسی کنیم و آنان را از گذشته جنبش انقلابی خود شان بی اطلاع بگذاریم. قصد ما این نیست که از گذشته تنها حزب ما درس بگیرد، خیر ما می‌خواهیم حزب و مردم درس بگیرند. ما می‌خواهیم توده ها را آموزش بدهیم و مجهز کنیم، از این رو خود نیز در جستجوی پشتیبانی آنها باید آموزش بگیریم، شک نیست که دشمنان ما می‌کوشند از افشای خطاهای ما علیه ما بهره‌گیری کنند. آنها می‌کوشند تا از انتقاد از خود صادقانه ما نیز توده ها وسیله‌ای برای بدبین کردن توده ها به

www.iran-archive.com

ما بسازند. اما قطعاً این دشمنان بیش از هر چیز از آگاهی توده‌ها، از تجربه‌اندوزی حزب ما و رنجبران کشور ما می‌ترسند و زیان می‌بینند. دشمن تنها هنگامی می‌تواند از انتقاد از خود ما بهره‌مند شود که ما نتوانیم این انتقاد از خود را در خدمت تعمیق و گسترش شناخت حزب و مردم قرار دهیم. برای حزب کمونیست نه هراس از انتقاد علنی به خود، بلکه هراس از ناتوانی در تبدیل این انتقاد از خود به شناخت توده‌ها می‌تواند مطرح باشد. مساله این است که آیا ما می‌توانیم مردم را آگاه کنیم یا دشمن می‌تواند آنها را خام کند. از این رو همه توجه ما باید بر آگاه کردن توده‌ها و بر مادیت بخشیدن به تجارب گذشته در سیاست و برنامه امروز متمرکز گردد. هنگامی که انتقاد از خود ما به یک سیاست و برنامه درست علمی بیانجامد و چنین برنامه‌ای راهنمای فعالیت انقلابی توده‌ها قرار گیرد، و یا چنین برنامه‌ای به جنگ آن دشمنان برویم، قطعاً می‌توانیم مطمئن باشیم که انتقاد از خود ما به بار نشسته و تلاشهای دشمن را در هم شکسته است. چنین است که ما بر این حکم لنین پای می‌فشریم که:

"همه احزاب انقلابی که تاکنون نابود شده‌اند به این خاطر بوده است که در دام خودبینی افتاده قادر به درک منشا قدرت خود نگردیده و از بحث روی ضعف‌هایشان هراس داشته‌اند. ما نابود نخواهیم شد زیرا از مباحثه روی ضعف‌هایمان هراس نداریم و از این رو راه غلبه بر آنها را خواهیم یافت.

****

در بررسی علل خطاهای سیاست و برنامه گذشته آشکار می‌گردد که این خطاها هم علل نظری داشته‌اند و هم از تحلیلهای نادرست ما از حاکمیت جدید و برخی روندهای عمده سیاسی ناشی می‌شوند. تحلیل‌های ما اگرچه بر نگرش‌ها و ملاکهای مشخص مبتنی است اما نمی‌توان آنها را نتیجه ساده نگرشها شمرد. تحلیل و ارزیابی ما درست از شرایط مشخص، هم نتیجه تئوری درست و هم نتیجه انطباق درست آن تئوری بر شرایط مشخص است. تحلیل نادرست می‌تواند حاصل انطباق نادرست یک تئوری درست بر شرایط مشخص باشد. از این رو باید نقش مستقل انطباق نادرست تئوری و یا تحلیل مشخص از شرایط مشخص را همواره در ارزیابی خطاهای سیاسی به حساب آوریم. تحلیل و ارزیابی نادرست از جریان رهبری خمینی و برخی از عمده‌ترین روندهای سیاسی پس از عامل نظری و تئوریک مهمترین علت به کجراه رفتن سیاست ما بوده است.

در اسناد مصوب پلنوم وسیع فروردین ماه مشروحاً خطای تحلیلهای ما بازشده است، از این رو در این سند بخش جداگانه‌ای به نقش این تحلیلها اختصاص نمی‌دهیم، اما لازم است برخی ارزیابی‌ها و عوامل را که نقش انگیزنده‌های مستقیم را در کشاندن سیاست سازمان بسوی حمایت از حکومت ایفا کردند مورد توجه قرار دهیم.

انگیزه‌های سیاسی گزینش "سیاست اتحاد و انتقاد" با "خط امام" چه بوده است و کدام اقدامات جمهوری اسلامی سازمان ما را به حمایت از آن برمیانگیخت؟ اسناد و مدارک سازمانی بروشنی پاسخ این پرسشها را می‌دهند. مهمترین انگیزه‌های جلب کننده سازمان ما بسوی سیاست "اتحاد و انتقاد" با حکومت عبارت بودند از:

۱ــ نبرد روحانیت به رهبری خمینی با شاه
۲ــ درگیری روحانیت به رهبری خمینی با امریکا
۳ــ کشاکش روحانیت به رهبری خمینی با لیبرالها
۴ــ جنگ روحانیت به رهبری خمینی با عراق
۵ــ مواعید روحانیت به رهبری خمینی درباره اصلاحات

سازمان ما بنا بر ماهیت انقلابی و ورزنده خود و وفاداری عمیق‌اش به مردم زحمتکش، تنها هنگامی سمت نزدیکی با "خط امام" را در پیش گرفت که باور یافت این جریان در سمت آماجهای مردم گام برمی‌دارد و بهمان اندازه که در این باور پاسفت می‌کرد به سفت و سخت کردن سیاست "اتحاد و انتقاد" با "خط امام" می‌پرداخت. بدینگونه، انگیزه‌های سازمان ما، انگیزه‌هایی انقلابی بودند و از مردم دوستی و میهن پرستی عمیق آن، از هدف همیشگی‌اش برای خدمت به طبقه کارگر و توده‌های رنجبر سرچشمه می‌گرفتند. اما انگیزه

انقلابی ما در توجه به ستیزه و درگیری "خط امام" با شاه و امریکا و لیبرالها نه بیک شناخت علمی از فعالیت و سمت گیری این جریان، بلکه بدلیل پذیرفتن یکجانبه نگری و خطاهای تئوریک و نظری ما به یک برداشت ساده و ساده لوحانه درباره "ضد امپریالیستی و مردمی" بودن حکومت انجامید.

روحانیت به رهبری خمینی علیه شاه و "نظام شاهنشاهی" نبرد فرد و در این نبرد نیز "قاطع" بود. پس از سرنگونی رژیم شاه، روحانیت حاکم برای استقرار و تحکیم رژیم خود که مورد بی اعتمادی امریکا بود، با امریکا درگیریهای شدیدی پیدا کرد. روحانیت همچنین با لیبرالها نیز مخالف بود و نیز مواعیدی به مردم می داد که اگر واقعیت میداشتند و به عمل درمیامدند میتوانست برخی از خواستهای روز آنان را پاسخ گوید. اینها همه واقعیت بودند و تا با ورپذیر. برخی سازمانهای سیاسی برای اثبات ارتجاعی بودن حکومت جدید خود سرانه این واقعیتها را انکار می کردند. کوشش ما این بود که با وفاداری به واقعیت، حکومت جدید را بازشناسیم. ما نیروی بزرگ توده ای در سراسر کشور داشتیم در عمل حتی تا حد معینی ناچار میشدیم به واقعیت های زمینی را مورد توجه قرار دهیم. اما ما در راستای پذیرش واقعی بودن درگیری "خط امام" با شاه و امریکا و لیبرالها و غیره، حقیقت این درگیریها هدف و محتوای اصلی فعالیت "خط امام" را نشناختیم و آنچنان به حرکات بازی گران جلو صحنه خیره شدیم که نکوین تراژدی را در عمق صحنه ندیدیم. این تراژدی تنها زمانی دیده میشد که ما در بطن براندازیهای "خط امام" (براندازی شاه، براندازی نفوذ سیاسی امریکا، براندازی دولت لیبرالها و غیره ...). "بازسازی" های او (بازسازی رژیم خلافت بجای سلطنت، بازسازی استبداد فئودالی مذهبی بجای دیکتاتوری بورژوایی، پی ریزی عظمت طلبی سوسیالیزم ضد کمونیست و ضد خارجی زیر شعار مرگ بر امریکا، و پی ریزی حاکمیت انحصاری کاست روحانیون و تدارک سرکوب همه نیروهای ترقیخواه و انقلابی زیر شعار مرگ بر لیبرال) را می دیدیم. بدینگونه چنانچه اقداماتی که ما را در سمت نزدیکی با "خط امام" سوق میدادند، با محتوای واقعی و آماجهایی که آن اقدامات بطور بالفعل دنبال میکردند، شناخته میشد نتیجه دیگری بدست می آمد.

۱ــ نبرد روحانیت پیرو خمینی علیه رژیم شاه اساسا از موضع حفظ مناسبات کهنه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بمنظور استقرار حاکمیت اسبدادی کاست روحانی بود.

۲ــ درگیری روحانیت پیرو خمینی با امریکا در محدوده تلاش روحانیت برای استقرار رژیمی بود که خود بطور استراتژیک بخشی از مهمترین آماجهای امپریالیسم، از آنجمله حفظ سرمایه داری، سرکوب هرچه شدیدتر کمونیستها و انقلابیون و دشمنی هرچه عمیقتر با کشورهای سوسیالیستی را، حتی در برخی عرصه ها موثرتر از رژیم شاه تامین میکرد. درگیری روحانیت حاکم با امریکا در چنین حال در چارچوب سیاست ارتجاعی اجنبی ستیزی بود که اصولا سمت اصلی آن متوجه کشورهای سوسیالیستی است.

۳ــ کشاکش روحانیت پیرو خمینی با لیبرالها، کشاکش آن با سرمایه داری و سرمایه داران متوسط نبود چرا که بخش مهمی از این روحانیت خود مدافع منافع همین بخش از سرمایه داران بوده و هست. این کشاکش اساسا متوجه بیرون راندن مخالفین "ولایت فقیه" و مخالفین انحصار کامل قدرت در دست کاست روحانی بود. مخالفین غیربورژوای "ولایت فقیه" در راس همه نیستها متحابق نقشه ارتجاع حاکم میبایست در کل جامعه "طرد" و "نابود" می شدند.

۴ــ جنگ روحانیت برهبری خمینی با رژیم عراق نیز، علیرغم تحریکات امریکا، جنگ این رژیم با امریکا و یا یک جنگ ضد امپریالیستی نبود. این جنگ مطابق آرزوی امریکا و در نتیجه انگیزه های توسعه طلبانه و مداخله جویانه در رژیم ارتجاعی عراق و ایران آغاز شد و از سوی رژیم ایران با هدف قصد و رضد انقلاب قاهانی به عراق تداوم یافت.

۵ــ مواعید اصلاح طلبانه روحانیت حاکم اساسا در خدمت دولت سالاری و ارتش سالاری "ولایت فقیه" و در خدمت حفظ پایگاه توده ای ارتجاع حاکم و منفرد نمودن پیشاهنگان انقلابی بوده است. برای جناحی از هیئت حاکمه این مواعید کاملا واقعی بودند، اما همین جناح که نزدیکترین جریان به خمینی بود و هست بیش از همه اصلاحات را زمینه تحقیق "ولایت فقیه" میدانست.

روشن است که در میان روحانیون کسان مترقی بوده و هستند که آماجهای مردمی را دنبال کرده و با

www.iran-archive.com

استبداد سرکوب و بهره‌کشی لگام گسیخته مخالفت کرده و می‌کشد. آیت‌الله طالقانی را می‌توان سیمای برجسته این دسته از روحانیون شمرد. ما هنگامیکه از روحانیت برهبری خمینی صحبت می‌کنیم دقیقاً همان جریان قشری و واپسگرایی را در نظر داریم که بعدها بنام "خط امام" و "خط مکتبی" از دیگران متمایز گردید و نیروهای آن در دارودسته‌هایی چون "حزب جمهوری اسلامی"، دسته‌های "حزب‌اله"، سپاه پاسداران ... "وغیره متشکل گردیدند.

سازمان ما در جریان انقلاب بهمن و تا سرنگونی رژیم شاه، ضمن افشا تلاشهای ارتجاعی روحانیت پیرو خمینی بدرستی بر عمدگی نبرد برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه تاکید داشت و استراتژی ستاکتیک خود را بر این پایه تنظیم می‌کرد. در دوران پس از انقلاب، از مقطع تسخیر سفارت آمریکا و اوجگیری آمریکا ستیزی رژیم، نطفه‌های جدیدی در سیاست سازمان شکل گرفت که می‌رفت تا با باور یافتن به "مبارزه ضد امپریالیستی خط امام" و عمده کردن آن به سیاست دیگری مبدل گردد. طی سال ۵۹، با یک چرخش تند در مقطع شروع جنگ و چرخش دیگری در مقطع اوجگیری تلاش ارتجاع فقاهتی برای بیرون راندن جریان به رهبری بنی‌صدر از حکومت، سیاست جدید ما شکل نهایی خود را پیدا کرد. در جریان تکوین این سیاست ما پنج عامل شمرده شده را در دو محور جمعبندی و مورد تاکید و حمایت قرار دادیم، محور "ضد امپریالیستی" و محور "مردمی" "خط امام": درگیری حکومت با آمریکا و جنگ آن با عراق نمودار برجسته "مبارزه ضد امپریالیستی" بالفعل "خط امام" و کشاکش روحانیت با لیبرالها و جریان بنی‌صدر و مواعید روحانیت در زمینه اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی نمودار "سمتگیری مردمی" آن شناخته میشد. بر این پایه شعار ضد امپریالیستی ما با شعار ضد امپریالیستی حکومت انطباق یافت و در عمل همین شعار به شعار اساسی ما تبدیل شد. در تکمیل آن دومین شعار ما علیه لیبرالها سمت یافت، شعار "مرگ بر ارتجاع" مطرود و شعار زنده باد آزادی و دموکراسی متروک شد.

ما با تکیه بر "ضد امپریالیسم" و رفرمیسم "خط امام" و تعمیم باورهای خود در این باره، این جریان را "ضد امپریالیستی و مردمی"، یعنی "ضد امپریالیست و دموکراتیک" ارزیابی کردیم. از همین رو باید به لحاظ نظری قبل از همه ریشه‌های خطا را در برداشت ما از ضد امپریالیسم و فعالیت‌های ضد امپریالیستی خط امام، و در برداشت ما از دموکراتیسم و مواعید رفرمیستی خط امام جستجو کنیم.

آنچه ما را در باور به "ضد امپریالیسم و دموکراتیسم" "خط امام" راسخ‌تر می‌کرد ارزیابی ما درباره ماهیت خرده‌بورژوایی "خط امام" و نگرش ما درباره موقعیت تاریخی، طبقاتی و سیاسی خرده‌بورژوازی بود. از اینرو مقدم بر دو مساله فوق باید نگرش ما درباره خرده‌بورژوازی، که علیرغم آگاهی به دوگانگی سمتگیری و مواضع آن، در عرصه پیکار ضد امپریالیستی برایش سمتگیری یگانه ضد امپریالیستی در نظر می‌گرفتیم و بطور سنتی نسبت به آن دچار خوش‌بینی بودیم، بدقت بررسی گردد.

ضد امپریالیسم و فعالیتهای ضد امپریالیستی "خط امام"

چگونگی نگرش سازمان ما به پیکار ضد امپریالیستی و ضد امپریالیسم "خط امام" از نخستین و مهمترین عامل‌های نظری گرویدن سازمان به سیاست و برنامه مبتنی بر پشتیبانی از جمهوری اسلامی بوده است. برخورد مطلق‌گرایانه با مبارزه ضد امپریالیستی تا حد تبدیل این مبارزه به تنها ملاک اساسی تمایز صف انقلاب و ضد انقلاب در کشور، ارزیابی ماهیت و سمت‌گیری "خط امام" با تکیه بر ضدیت و درگیری آن با امپریالیسم آمریکا و برخی همدستان آن، و تعیین مقابله با "توطئه‌های امپریالیسم علیه انقلاب و جمهوری اسلامی" (که مهمترین آن "تجاوز امریکائی صدامی" ارزیابی میشد) بمثابه ستیزگاه عمده در پیکار ضد امپریالیستی و در تحکیم و پیشبرد انقلاب، عوامل و عناصری در پیوند ژرف با یکدیگر بودند که یکی از مخالوده‌های سیاست "اتحاد و انتقاد" با "خط امام" را فراهم آوردند.

برداشت مطلق‌گرایانه ما از پیکار ضد امپریالیستی و "ضد امپریالیسم" جمهوری اسلامی، در دو ساله پس از پیروزی قیام بهمن بر رژیم شاه اندک اندک و زیر تاثیر یک رشته رویدادهای مهم مانند

اشغال سفارت آمریکا و تهاجم ارتش عراق به ایران تکوین یافت. از فردای پیروزی قیام ما خود را از یکسو در برابر تلاشهای امپریالیستها و ارتجاع مغلوب برای درهم شکستن انقلاب و از میان [illegible] دستاوردهای ملی و دموکراتیک آن می‌دیدیم — که بگونه ای بغرنج با تلاشهای امپریالیسم و ارتجاع [illegible] برای درهم شکستن، یا تسلیم کردن حاکمیت جدید گره میخورد — و از سوی دیگر در برابر [illegible] ارتجاع به قدرت رسیده برای استقرار رژیم ارتجاعی تئوکراتیک، سرکوب نیروهای انقلابی و ترکیب [illegible] نابودی کامل انقلاب در باتلاق نقشه ها و مقاصد ضد انقلابی خود — که آنهم بگونه ای بغرنج با [illegible] این ارتجاع با امپریالیسم آمریکا و ارتجاع مغلوب گره میخورد. افزون براین، در هیات حاکمه، در کنار [illegible] حاکم یک جناح عمده بورژوا — لیبرال قرار داشت و تدریجا کشاکشهای میان این دو جناح شدت میگرفت امپریالیسم و ارتجاع مغلوب در تلاش برای مهار رژیم بنیادگرا و پیش بردن نقشه های خود، در ترکیب هیات حاکمه آنزمان بیش از همه به تلاشهای لیبرالها امید بسته بودند و به اینان روی موافق نشان میدادند. در مقابل روحانیت حاکم اساسا به منظور مستقر کردن حاکمیت استبدادی کاست ملایان هر روز بیشتر در کنار زدن دولت موقت و ستیز با لیبرالهای نافرمان جری میشد. روحانیت حاکم بشکل زیرکانه‌ای این تلاش خود را زیر همان شعار "مرگ بر آمریکا" قرار میداد تا توده ها را با خود همراه سازد و به تلاشهای خود ظاهری "انقلابی" و "مردمی" بدهد.

سازمان ما بنا به خصلت انقلابی و عمیقا مردمی خود هرکجا که تلاشهای امپریالیسم و ارتجاع برای درهم شکستن انقلاب در میان بود فعالانه و پیش از همه به میدان می‌آمد. در همین حال، از فردای انقلاب می‌بایست این مسئله را پاسخ می‌گفتیم که: حلقه اصلی برای تثبیت دستاوردهای خلق و پیشبرد انقلاب کدام است؟ آیا حصر عمده توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع مغلوب برای درهم شکستن انقلاب و جمهوری اسلامی است و یا حصر عمده توطئه‌های جمهوری اسلامی و امپریالیسم برای نابودی نیروهای انقلابی و دستاوردهای انقلاب است؟

عدم درک این مساله که علیرغم درگیری شدید امپریالیسم آمریکا با رژیم جدید بخش عمده نقشه‌های امپریالیسم برای سرکوب انقلاب — بطور اخص از طریق تلاش برای سرکوب نیروهای انقلاب — توسط همین رژیم پیش می‌رود، و عدم درک این نکته که هیچ چیز به اندازه استقرار استبداد فقاهتی بغایت ضد کمونیستی و ضد انقلابی که می‌رفت تا به تبهکارانه‌ترین نقشه‌های ارتجاعی‌ترین جناح های امپریالیسم علیه جنبش انقلابی جامه عمل بپوشاند — نمی‌توانست انقلاب را نابود کند، زمینه را برای در افتادن به کجراه فراهم ساخت. سرانجام توطئه‌های کمابیش مستقیم امپریالیسم علیه دستاوردهای انقلاب و رژیم جدید کانون اصلی نبرد شدند و تلاشها و نقشه‌های ارتجاع حاکم برای استقرار استبداد قرون وسطائی و نابودی انقلاب و انقلابیون — که بسیار موثرتر از دیگر تلاشهای امپریالیسم نقشه‌های آنرا عملی می‌ساخت در درجه دوم قرار گرفتند. در این روند تدریجا سمت اصلی مبارزه ما در درون حکومت متوجه لیبرالها و در خارج از حکومت متوجه توطئه‌های مداخله جویانه امپریالیسم شد. اما تا اواسط سال ۵۹ نبرد علیه ارتجاع حاکم، حتی بصورت تقابل شدید قهرآمیز در مناطق مرزی تداوم یافت.

تنگ شدن مفهوم ضد امپریالیسم، گرفتار شدن در "ضد امپریالیسم" خط امام

تکیه بر مبارزه ضد امپریالیستی به مثابه یکی از سمتهای بنیادین و پایدار هر پیکار انقلابی در مقیاس ملی و بین المللی، یکی از اصول پایدار استراتژی کمونیست ها از زمان پیدایش امپریالیسم تاکنون است. بخش بزرگی از گنجینه تئوریک جنبش جهانی کمونیستی به توضیح پیگیر و پویای چگونگی و ویژگی های این نبرد در راستای ژرفش و گسترش تاریخی آن اختصاص دارد. تئوری و تجربه جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نشان می‌دهد که پیکار ضد امپریالیستی بویژه پس از فروپاشی استعمار کهن را جایگزین شدن اشکال پیچیده‌تر و ارگانیک‌تر مناسبات ستمگرانه امپریالیست ها با کشورهای زیر سلطه و وابسته تدریجا دگرگونیهای کیفی یافته است. این دگرگونی ها گویای آنست که تکامل و تحول پیکار ضد امپریالیستی خلق های کشورهای زیر سلطه و وابسته در سمت هر چه درونی‌تر شدن این پیکار و همپیوندی ژرفنده آن با پیکار طبقاتی و امر دموکراسی و رهایی اجتماعی بوده است. اگر به هنگام سلطه استعمار و نیمه استعمار این پیکار ضد امپریالیستی عمدتا در نبرد

www.iran-archive.com

مستقیم با حضور مستقیم امپریالیسم و با هدف خدمه ایجاد یا تکمیل "دولت ملی" جریان می یافت، امروزه در کشورهای زیر سلطه و وابسته این نبرد عمدتا از طریق نبرد علیه رژیم های وابسته پاسدار منافع امپریالیسم و ارتجاع داخلی یا هدف جایگزین کردن دولت های واقعا ملی، انقلابی و خلقی پیش می رود، که حدود بنیادی ترین ریشه ضد امپریالیستی شان بر اندازی پایگاه های اقتصادی ـ اجتماعی امپریالیسم، یعنی ایجاد تحولات بنیادین اقتصادی ـ اجتماعی بسود طبقات زحمتکش و نیروهای رنجبر است. در دوران ما، در کشورهای زیر سلطه و وابسته، تنها آن جنبشی می تواند یک جنبش ضد امپریالیستی واقعی برای پایان دادن به سلطه و نفوذ امپریالیسم باشد که دارای مضمون اجتماعی باشد، یعنی انقلابی باشد، یعنی خواستار تحولات بنیادین اقتصادی اجتماعی بسود توده های وسیع و علیه بهره کشان باشد. از همین رو، ضد امپریالیسم بورژوایی (به هر شکل)، اگر چه می تواند با تغلب وجود داشته و حتی سال ها دوام آورد، اما آن باز ده بسر تقویت و رشد بورژوازی محلی منتهی است، به موازات شتاندر با امپریالیسم به منظور تامین منافع بورژوازی محلی سالیانه های همپیوندی با امپریالیسم را پی می ریزد. بنابراین در رهبری گسترده مبارزه ضد امپریالیستی (که حتی می تواند نیروهایی بلحاظ ضعف ذهنی و ماهوی مرتجع چون بنیاد گرایان را در برگیرد)، پیگیری و سازمندی هر جنبشی به ازا "آماج های اجتماعی آن سنجیده می شود.

مساله اساسی دیگر این است که واقعی، انقلابی بودن مضمون اجتماعی برنامه یا شعارهای یک جریان یا جنبش، قبل از همه در محتوای سیاسی برنامه و شعارهای آن جریان و جنبش تجلی می یابد. مساله مرکزی این است که ایجاد کدام قدرت سیاسی، ایجاد کدام اتحاد سیاسی و لا ایجاد کدام روابط سیاسی برای تحقق آن مضمون اقتصادی ـ اجتماعی پیشنهاد می شود یا در دستور قرار می گیرد. مساله مرکزی بازمی گردد به همان اندیشه لنین درباره مرکزی بودن مساله قدرت سیاسی. آن نیروهای غیر طبقاتی و دسته پیشاهنگ ضد امپریالیستی را با آماج های اقتصادی ـ اجتماعی همراه می سازند، تنها هنگامی می توانند نیروی ضد امپریالیست برانداز نده سلطه امپریالیسم و انجام دهنده تحولات اقتصادی ـ اجتماعی با هدف فضای انقلابی و مردمی سمت و سو دهند، که با نمایندگان سیاسی مردم، با سازمانهای انقلابی عملا موجود، با آنها که نیستند با دیگر نیروهای انقلابی همکاری و همراهی کنند، امکان فعالیت آنها بی این سازمان ها را تامین نمایند، و نکوشند که سازمانهایی مستقل طبقات و گروه های رنجبر را جایگزین کنند.

جریانی که خواهد ضمن برقراری استبداد و دیکتاتوری و سرکوب نمایندگان سیاسی طبقات و گروه های رنجبر به "اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی" دست بزند و "مبارزه ضد امپریالیستی" را "پیش" ببرد، اگر چه ممکن است سال ها نیز با امپریالیسم درگیر باشد و اصلاحاتی نیز انجام دهد، اما سیری است مرتجع که به موازات اقدامات فوق شالوده سیاسی شکست مبارزه ضد امپریالیستی و مردمی را فراهم می کند. همانگونه که ضد امپریالیسم بورژوازی با ایجاد و حتی گسترش شالوده های همپیوندی با امپریالیسم همراه می شود، ضد امپریالیسم و جریان های خرده بورژوا نیز آنجا که با استقرار استبداد و دیکتاتوری و سرکوب نمایندگان سیاسی کارگران و رنجبران همراه می شود پوک می گردد و با تکوین روند همبستگی و وابستگی به امپریالیسم همراه می شود. در این مسیر سرانجام دشمنی ناقص با امپریالیسم به دوستی کامل با آن مبدل می گردد. بدینگونه، ملاک اساسی ما برای سنجش واقعیت، پیگیری و ژرفای هر پیکار ضد امپریالیستی ـ دموکراتیک در کشورهای رشد یابنده این است که چنین پیکاری تا چه اندازه در خدمت استقرار یک حکومت ملی، دموکراتیک و خلقی است، و تا چه اندازه به مبارزه واقعی توده های مردم و به نمایندگان سیاسی این توده ها متکی است. چگونگی موقعیت طبقاتی کارگر در جنبش ضد امپریالیستی ـ دموکراتیک و سهم و نقش آن در رهبری این جنبش در هر حال مهمترین شاخص برای ارزیابی توانایی های جنبش برای انجام وظایف ضد امپریالیستی ـ دموکراتیک است.

سازمان ما از همان آغاز بنیانگذاری آن به بسیاری از مسایل فوق، بویژه به وابستگی ارگانیک اقتصاد کشورهای زیر سلطه و وابسته به امپریالیسم و بر این پایه به درونی شدن فرایند مبارزه ضد امپریالیستی و همپیوندی آن با پیکار طبقاتی در این کشورها آگاهی داشت. با اینهمه در برخورد با "خط امام" و در برنامه ۱۶۱ از این

اندیشه‌ها عدول کرد یم‌ویه‌تنگ کردن عملی مفهوم‌ضد امپریالیسم‌زیرتاثیرضد امپریالیسم "خط امام" پرداختیم بسیارروشن است که‌تاسرنگونی رژیم‌شاه، "مبارزه‌ضد امپریالیستی‌مردم‌مادرستیزگاه‌عمده‌آن‌مبارزه‌برای در هم‌شکستن دیکتاتوری‌وابسته‌شاه‌یعنی‌به‌دستگاه‌سرکوب بهره‌کشان داخلی‌وپاسداران‌منافع امپریالیسم‌بود. آن زمان هیچ مبارزه‌ضد امپریالیستی‌واقعی نمی‌توانست ستیزگاه‌عمده‌ای جزنبرد علیه‌رژیم‌دیکتاتوری‌داشته‌باشد. باسرنگونی رژیم‌شاه‌بدست توده‌ها، انقلاب به‌آماج‌مقدم‌خود دست یافت، اما همزمان باآن، باانتقال قدرت بدست خمینی‌انقلاب شکست خورد (بعدا خواهیم دید که‌چرا انقلاب به‌سرنوشت رژیم‌شاه‌دچارنشد). باانتقال قدرت بدست خمینی‌پیشروی‌آن باشکست قطعی روبروشد). ارتجاع‌سیاه‌درجای‌ارتجاع‌سفید نشست‌زیرکانه‌ازهمان آغاز کوشید تا پرچم‌مبارزه‌ضد امپریالیستی‌مردم راباهدف بهره‌گیری‌عمده‌نیروهای‌آنها برای استقرارحکومت خود (که البته‌حکومتی‌مطلوب امپریالیسم‌نبود) به‌چنگ بگیرد. محتوای‌اصلی‌مبارزه‌ضد امپریالیستی‌روحانیت برهبری‌خمینی، برپایی‌رژیم‌ولایت فقیه، یعنی‌ولایت‌کاست روحانی‌بودکه‌درعین‌حال منافع‌ارتجاع‌سنتی‌راتامین می‌کرد وبا تمایلات واپسگرایانه‌حاشیه‌نشینان نظام‌سرمایه‌داری‌همخوانی‌داشت. این "مبارزه‌ضد امپریالیستی" با ضروریات مبارزه‌ضد امپریالیستی‌مردم‌ایران که‌قبل ازهرچیزاستقرارحاکمیت‌ملی، دموکراتیک، انقلابی‌ومشکی برارادهٔ آنهارا ایجاب می‌کرد، به‌اعتبارسمتگیری‌آن‌متفاوت بود. این تفاوت وتضاد آنجانبود که‌رژیم‌جدید مستشاران نظامی‌آمریکارابیرون می‌راند ویا قراردادها رافسخ می‌نمود. (چنین اقداماتی باخواست مردم انطباق داشت)، تفاوت وتضاد درآنجابودکه "خط امام" این اقدامات وشعارهای ضد امپریالیستی‌رابرای استقرارا ستبداد نوین سلطانی، که‌خود درعمل خادم امپریالیسم‌وارتجاع جهانی‌است بکارمی‌گرفت، درحالیکه مردم‌برای تداوم‌وفراروياندن مبارزه‌ضد امپریالیستی، نیازمند استقرارحاکمیتی دموکراتیک وخلقی بودند وبرای استقرار چنین حاکمیتی‌وپیشبرد پیکار آزادیبخش‌ضد امپریالیستی‌وعدالت پژوهانه‌خود به‌گسترش آن، راهی جزضدیت وتبرد بامستبدین جدید نداشتند. همین امروزهم‌می‌توان‌نمونه‌های متناسبی‌رانشان داد. امروز می‌بینیم‌که‌مردم‌خواهان سرنگونی رژیم‌وتامین صلح وآزادی ودموکراسی وعدالت اجتماعی هستند. شاه‌پرستان سیزخواهان سرنگونی رژیم‌ویتول حود "تامین صلح‌وآزادی" هستند. اما شباهت این شعارها، وحتی شباهت برخی‌فعالیت‌های عملی‌مردم‌واین نیروها علیه‌رژیم، نافی‌تضاد ژرف وآشتی‌ناپذیری نیست که‌مبارزه‌مردم‌را از تلاشهای ارتجاع مغلوب جدا می‌کند.

سازمان ماکه‌درآغاز به‌مقاومت پیکارضد امپریالیستی‌مردم‌با "ضد امپریالیسم" "خط امام" بدرستی توجه‌داشت، ازاواسط سال ۵۸ وبه‌دنبال "تسخیرسفارت"، تدریجادرسمت یابی‌ایستن دو پدیده‌وعمده‌کردن مقابله‌با توطئه‌های امپریالیسم "پیش‌رفت". می‌توان‌بصورفشرده‌این سمتگیری‌را چنین جمعبندی‌کرد:

۱- همگون بینی پیکارضد امپریالیستی‌مردم‌با "ضد امپریالیسم" "خط امام"

۲- عمده‌پنداری مقابله‌با توطئه‌های مستقیم‌وتلاش‌برای استقرارحکومت خادم‌امپریالیسم

۳- درتقابل قراردادن شعارهای "مرگ برارتجاع" و "مرگ برامپریالیسم‌امریکا" ونفی‌اولی‌باتنیه‌بردوی

۴- درغلطیدن به‌سیاست حمایت از "خط امام"، برپایه‌عمده‌کردن مقابله‌های‌این جریان با "توطئه‌های امپریالیسم‌علیه‌انقلاب وجمهوری اسلامی"

دراثنای رویدادهای تسخیرسفارت، جنگ وعزل بنی‌صدر، وزیرتاثیربسیارسنگین این رویدادها، سمتگیری‌های فوق تکوین‌یافتند. درمرحله‌پایانی این روند مقابله‌های "خط امام" با امپریالیسم‌امریکا همه چشم‌اندازتحلیل‌های ما راپوشاند وبه‌عامل تعیین‌کننده‌مجموع سیاست‌های ما بدل شد. بدینگونه در عمل محتوای مبارزه‌ضد امپریالیستی‌درسند وظایف استقلال‌طلبانه‌ومقابله‌با توطئه‌های مستقیم‌وتقریبا مستقیم‌امپریالیسم‌مسدود ماند. اینکه‌سند یدمفهوم "امپریالیسم" که‌خصوصا با آغازجنگ به‌اوج خود رسید، درایجاد سراب پیشتی‌روی سازمان وبلوکیری ازگرینش‌یک‌سیاست درست درمقابل حاکمیت بسیارموثر واقع شد. ضد امپریالیسم "خط امام" که‌عمدتا مبتنی‌استقرار "ولایت فقیه" بود، "ضد امپریالیسم" ای که‌عمیقا باآنتی‌نیسم‌سنتی، اجنبی‌ستیزی وشوروی‌ستیزی درآمیخته‌بود وحاملین آن بیش ازهمه‌جنبش

کمونیستی وکارگری وکشورهای سوسیالیستی را دشمن می‌دانستند، پیروی بیشتراز "ضد امپریالیسم" سطحی ولذا برای یک نیروی ماهیتا مرتجع بود. مبارزه با توطئه‌های تجاوزکارانه ومداخله‌جویانه امپریالیسم ونبرد برای لغو امتیازات امپریالیستها بسیارضروری ومبرم بود، اما قانون اصلی نبرد ضد امپریالیستی، همان قانون نبرد برای نجات انقلاب، یعنی نبرد برای جلوگیری از استقرار رژیم ولایت فقیه وتامین دموکراسی در راستای استقرار یک رژیم دموکراتیک وخلقی بود.

مطلق شدن پیکار ضد امپریالیستی

به‌موازات تنگ شدن عملی محتوای پیکار ضد امپریالیستی در سیاست ما، زیر تاثیر نگرشهای بازمانده از دوران دوگانگی سازمان که همواره با دگماتیسم وخشک اندیشی همراه بودند، ودر نتیجه برداشت نادرست از آموزشهای درست اسناد برنامه‌ای جنبش جهانی کمونیستی، درباره پیکار ضد امپریالیستی، نگرشی مطلق گرایانه نسبت به پیکار ضد امپریالیستی وضد امپریالیستم "خط امام" تدوین یافت وتئوریزه شد، که علیرغم باورمادر باره یگانگی این نگرش با اندیشه‌های پذیرفته شده از سوی جنبش جهانی کمونیستی، میتوان از آن بعنوان یک بدعت غیرعلمی ومغایر با تحلیل های "اسناد جلسات مشاوره ... "نام برد. عناصر عمده این نگرش عبارت بودند از ۱ گرایش به یکسان بینی روند های ملی وبین المللی پیکار ضد امپریالیستی ۲ مطلق کردن مبارزه ضد امپریالیستی به‌عنوان "تنها ملاک اساسی "صف آرایی انقلاب وضد انقلاب در کشور.

شکل گیری این نگرش عمیقا در رابطه با یک رشته رویدادهای مهم حد فاصل تسخیر سفارت تا آغاز جنگ بوده است. بطور عینی این نگرش در راستای تلاش برای توضیح ضد امپریالیسم "خط امام" (نه مورد حمایت توده‌ای بود) وتعیین موضع سازمان در قبال روند های عمده سیاسی در کشور شکل گرفت. آنزمان صورت مساله چنین بود که "خط امام" با امپریالیسم آمریکا ولیبرالها درگیر بود وتوده‌های میلیونی نیز "گوش به‌فرمان امام" داشتند. ما نیز می خواستیم هرچه قاطعتر علیه امپریالیسم پیکار کنیم وهرچه وسیعتر با توده‌ها پیوند یابیم، در همین حال ما اقدامات سرکوبگرانه رژیم را می دیدیم ومی دانستیم رژیم استبدادی خمینی گام به‌گام تثبیت می شود و می خواستیم با این روند هم مقابله کنیم (تا سال ۵۹ بیشتر از هر نیرو دیگری می‌کردیم) ۰ما در جستجوی راه حلی بودیم که همه این آماج ها را تحقق بخشد. اما در هرگام با تناقضاتی جدی وحتی خونبار روبرو میشدیم. تقابل با استقرار رژیم خمینی در آن شرایط ما را با فشار توده‌ای رژیم روبرو می ساخت وکادر میان توده‌های توهم‌زده را سخت می‌کرد. افزون براین شرکت سازمان در گسترش پیکار ضد امپریالیستی در شرایط عمده شدن مقابله با استقرار استبداد ناشناخته بود وسازمان سخت در هراس بود که مبادا با این عرصه پیکار کنار زده شود وعلیرغم نیات خود از خدمت انقلابی به‌توده‌ها در این عرصه باز ماند ویا بسوی مزدبگیری با جناح بورژوایی اپوزیسیون رانده شود. از سوی دیگر همراه وهمسو شدن با "خط امام" وعدم مقابله درجه اول با خود رژیم (که انحراف از سیاست درست بود) نه تنها متحدین واقعی وتوده‌های عرفدار سازمان ومخالف رژیم ولذا اپوزیسیون انقلابی را از ما جدا میکرد بلکه هیچ چشم اندازی برای آینده فعالیت سازمان وبقاء وتداوم انقلاب نمی گشود. چه میبایست میکردیم؟ ما پس از یک شنای خسته‌کننده در امواج این مسائل تدریجا تسلیم جریان تندی شدیم که ما را از چشم ما بسوی پرتگاه میبرد. در این روند رویداد تسخیر سفارت وموضع گیریهای ما در قبال آن نقطه عطف آغازین بود وجنگ نقطه اوج.

تسخیر سفارت وموج ضد امپریالیستی پس از آن در سه جهت بر روند تکوین نگرش وسیاست سازمان تاثیر فوری گذاشت، ۱ــ در جهت تقویت سیاست پشتیبانی از "اقدامات ضد امپریالیستی خط امام" وتضعیف سیاست مقابله با استقرار رژیم تئوکراتیک ۲ــ در جهت گسترش باور به‌واقعی بودن مبارزه ضد امپریالیستی "خط امام" وتلاش برای تئوریزه کردن این مبارزه وتوضیح مبانی عملی وسیاسی آن. ۳ــ در جهت آلوده شدن روند تکامل فکری سازمان به‌یک رشته سبب تئوریهای بی پایه درباره پیکار ضد امپریالیستی وبرخی دیگر از مسائل انقلاب.

www.iran-archive.com

سازمان ما طی مطلب مهم "چرا مرکز جاسوسی امریکا تسخیر شد ..." برای نخستین بار بطور جدی به توضیح پایه‌های طبقاتی و سیاسی ضد امپریالیسم "خط امام" میپردازد. در این مقاله گفته میشود:

"جریان وقایع کنونی نشان داده است که در مجموع وجه ارتجاعی و ضد دموکراتیک یک بخش از قشریون در برخورد با منافع واقعی خرده بورژوازی آهسته آهسته سائیده شده، مکان و موقع واقعی خود را باز خواهد یافت... اکنون شاهد حرکتی هستیم که طی آن یک بخش از قشریون مجبور شده‌اند آرمانخواهی واپسگرایانه خود را با روند عینی مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی که حامل گرایشهای تواماً ترقی خواهانه و واپسگرایانه است در بیامیزند."

پشتیبانی سازمان

بر پایه‌های همین تحلیل در "قطعنامه راهپیمایی ضد امپریالیستی" چهارم آذرماه ۵۸ از "اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت مبارز و در راس آن آیت الله خمینی" اعلام میگردد. در این قطعنامه سازمان صریحا اعلام میکند که "تمام تلاشهای مرتجعانه "روحانیت حاکم را در هر زمینه‌ای که باشد "در جهت منافع امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته" می‌شمارد و به این تلاشهای مرتجعانه شدیداً حمله میکند. پشتیبانی از "اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت" تا اواسط سال ۵۹ نتوانست به مبتنی شدن سیاست ما بر پشتیبانی از حکومت بیانجامد. و این مدت عنصر تعیین کننده همچنان تقابل عملی سازمان با ارتجاع حاکم بود. برای توضیح این پشتیبانی علاوه بر ریشه‌یابی طبقاتی ضد امپریالیسم "خط امام" همانطور که گفته شد یک رشته شبه تئوری تدریجا پدیدار شدند. از آنجا که یکی از اهداف این تحلیلها و تئوریها، اثبات درستی پشتیبانی از "اقدامات ضد امپریالیستی خط امام" به نیروهایی بود که مخالف این پشتیبانی بودند و یا برای آن دلیل میخواستند، این تحلیلها و تئوریها از همان آغاز توجیه‌گرانه‌ای بخود گرفتند و رفته رفته یکجانبه‌تر شدند. در این زمینه یکی از نخستین آثار — که در واقع نقطه تحلیل تئوریک ما تحت عنوان "حول شعار مرگ بر امپریالیسم..." بود — با نام "نظری بر صف آرایی های جهانی دوستان و دشمنان جنبش ضد امپریالیستی دموکراتیک خلقهای ایران" در کار شماره ۳۸ (۲۸ آذرماه ۵۸) درج شد. این مقاله ضمن برشمردن اتحاد شوروی، کوبا، ویتنام، کره شمالی و یمن جنوبی و چند کشور و جنبش انقلابی یا مترقی دیگر بعنوان نیروهایی که از مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران و تسخیر سفارت حمایت کردند، و نیز توضیح اقدامات کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی علیه این اقدامات نتیجه میگیرد که:

"آن دسته از رفقایی که مبارزه با "ارتجاع حاکم" را مبارزه با روحانیت را وظیفه عمده کمونیستها می‌پندارند، طبیعتا موظفند از همه نهضت های رهائیبخش خلقها و تمام بلوک بندیهای جنبش جهانی کمونیستی و کارگری بعلت پشتیبانی شان از آنچه که او را دشمن عمده میدانند مشخصا انتقاد کنند. دوستانی که مبارزه با ارتجاع را عمده می‌شمارند نه تنها در درون جنبش خلق هرگز متحدی برای خود نخواهند یافت بلکه در سطح جهانی بهمان انزوایی کشانده میشوند که در سطح جنبش بلوک تاریخی طبقاتی خلق به آن مبتلا هستند."

در این نوشته اولاً مبارزه با ارتجاع حاکم در مقابل مبارزه با امپریالیسم قرار میگیرد، ثانیاً موضع گیری کشورهای سوسیالیستی و ترقیخواه علیه تهدیدهای مداخله جویانه امپریالیسم امریکا بعنوان پشتیبانی آنها از رژیم موجود تلقی میشود، ثالثاً و مهمتر از همه موضع گیری بین المللی در قبال درگیری های امپریالیسم امریکا و جمهوری اسلامی را بعرصه مبارزه سیاسی و طبقاتی در مقیاس ملی تعمیم میدهد و آنرا همچون یک الگو برای صف آرایی داخلی مطرح میکنند. هیچیک از این اندیشه‌ها که تدریجاً بسط یافتند درست نبود. نبرد با ارتجاع حاکم، اگر بشکل انقلابی و نه بورژوایی پیش میرفت موثرترین شکل مبارزه ضد امپریالیستی بود. پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی و انقلابی (نه دولتهایی چون لیبی) از مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران و اعتراض آنها به تهدیدهای مداخله جویانه امپریالیسم، مطلقا نمیتوانست بمعنی پشتیبانی آنها از رژیم ولایت فقیه قلمداد شود و هرگز چنین نبود. کشورهای سوسیالیستی در هر کجا و بهر اندازه که یک دولت مشخص آماج فشار و تهدید و توطئه امپریالیسم قرار گیرد، مستقل از اینکه آن دولت انقلابی باشد یا ارتجاعی،

www.iran-archive.com

براساس سیاست انقلابی آنها در دفاع از منافع خلقها وملتهای کشوری که علیه آن اعمال فشار وتوطئه میشود علیه امپریالیسم وبسود تقویت پیکار ضد امپریالیستی موضعگیری میکنند. پشتیبانی قاطع کشورهای سوسیالیستی از هر مبارزه‌ای در راه صلح، استقلال، دموکراسی، پیشرفت اجتماعی وسوسیالیسم، با سیاست انقلابی این کشورها در دفاع از همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای دارای نظام اقتصادی ـ اجتماعی وسیاسی متفاوت ومتضاد همپیوسته است که طبیعتا بهیچوجه قابل تعمیم به شرایط ملی نیست.

کشورهای سوسیالیستی ضمن دفاع پیگیر از همزیستی مسالمت آمیز وباتوجه به ویژگی مناسباتی که میتواند بین دول در مقیاس بین المللی برقرار شود، از هر اقدام ضد امپریالیستی یا تضعیف کننده امپریالیسم دفاع میکنند، وحتی گاهی همزمان هم از اقدامات ضد امپریالیستی ومثبت یک رژیم وهم از نبرد مخالفین انقلابی برای سرنگونی آن رژیم حمایت میکنند. متاثر از این وضعیت وزیر تاثیر دهها عامل دیگر، در مقیاس جهانی در رابطه با آماجهای از صلح تا سوسیالیسم، ودر قبال رویدادهای عمده چنان صف آرایی هایی شکل میگیرد که ویژه شرایط بین المللی وجهانی هستند ونمیتوان آنها را بهمان شکل به شرایط ملی تعمیم داد.

این حقایق چیزی نبودند که سازمان ما از آن بی اطلاع باشد. ما خود در پیکار با مائوئیسم، بخصوص آنجا که مائوئیست ها همزیستی مسالمت آمیز را "تئوری آشتی طبقات" معرفی میکردند ویا مناسبات دوستانه کشورهای سوسیالیستی با رژیمهای سرمایه داری را مورد حمله قرار میدادند، علیه این افکار افشاگری کرده وتفاوت قانونمندیهای مبارزه در مقیاس بین المللی وملی را توضیح میدادیم. لغزش ما آنجا بود که در دفاع از ضد امپریالیسم "خط امام" ومشی مبتنی بر پشتیبانی از شناخت درست وعلمی عدول کردیم.

اندیشه‌ای که در کار ۳۸ مطرح شد تکوین یافت ودر کار شماره ۵۶ (اردیبهشت ۵۹)، در مطلب "پیرامون شعار اساسی مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا متحد شویم" تکمیل شد. این مطلب در توضیح مفاد وشعار اساسی قطعنامه راهپیمایی ۲۲ فروردین ۵۹ نوشته شد. در آغاز مطلب در این باره گفته شد:

"در بند اول قطعنامه راهپیمایی جمعه ۲۲ فروردین که به شادی قطع رابطه دیپلماتیک امریکا با ایران برگزار شد آمده است:

ما همه نیروهای مترقی را به وحدت وتشکل زیر شعار مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا دعوت میکنیم. ما در این مقاله مبانی اصولی وبینشی را که پشت این بند از قطعنامه ... نهفته است می شکافیم تا نشان دهیم چگونه این شعار وتنها این شعار است که میتواند محور وحدت همه نیروهای ترقیخواه قرار گیرد وچه در عرصه ملی وچه در عرصه بین المللی مرز عمومی انقلاب وضد انقلاب را مشخص سازد وسمت مبارزه نیروهای ترقیخواه را توضیح دهد."

در این مقاله پس از ترسیم درست صف آرایی جهانی بین نیروهای انقلاب وارتجاع گفته میشود:

"شعار پایه‌ای وبه حق همه نیروهای انقلابی در سراسر جهان "مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکاست" پایه واساس وحدت همه نیروهای انقلابی با مواضع عقیدتی و طبقاتی گوناگون همانا شعار پایه‌ای "مرگ بر امپریالیسم ..." است. هر شعار دیگری جز این خارج از تصمیم واراده عنصر ذهنی نمیتواند پایه واساس وحدت نیروهای انقلابی قرار گیرد. هر نوع فرار از پذیرش این واقعیت که امپریالیسم پدیده‌ای جهانی است و سلطه سرمایه مالی مرزهای ملی را درنوردیده است وجهانی شده است، هر نوع تفکیک مکانیکی در قلمرو جغرافیایی سرمایه وهر نوع جدایی ماهوی در اردوگاه امپریالیسم هیچ چیز نیست جز قلب آشکار واقعیت های ملموس دنیای معاصر."

یکسان سازی روندهای پیکار ضد امپریالیستی در مقیاس ملی وبین المللی، یکتاسازی شعار جنبش انقلابی وشالوده اتحاد خلق در شعار "مرگ بر امپریالیسم"، تابع ساختن عملی مبارزه طبقاتی به مبارزه ملی از راه مطلق کردن شعار "مرگ بر امپریالیسم" بعنوان یگانه وتنها شعار اساسی جنبش، وبر پایه این اندیشه ها

www.iran-archive.com

توجیه‌کردن ومطلق نمودن سیاست پشتیبانی ازجمهوری اسلامی ، چنین است اندیشه‌هایی که‌این مطلب رسالت جمعبندی وتثبیت آنهارابرعهده‌گرفته‌بود.

درزمینه‌برخی یکسان سازیهای روندهای‌ملی وبین‌المللی، اندیشه‌ای که‌درکار ۳۸ انعکاس یافت دراین مقاله‌زرفش‌مییابد وحتی پایه‌اقتصادی پیدامیکند. مقاله‌صف‌آرایی جهانی رابعنوان الگوی صف‌آرایی داخلی نیروهای سیاسی پیش‌میکشد ومیگوید تنها شعار مرگ برامپریالیسم است که‌"میتواند محوروحدت همه نیروهای ترقیخواه‌قرارگیرد وچه‌درمقیاس‌ملی وچه‌درعرصه‌بین‌المللی مرزعمومی انقلاب وضدانقلاب رامشخص سازد". علاوه‌براین باتکیه‌براینکه:

"امپریالیسم‌پدیده‌ایست جهانی وسلطه‌سرمایه‌مالی مرزهای ملی رادرنوردیده‌است" نتیجه‌میگیرد: "هرنوع تفکیک مکانیکی درقلمروجغرافیایی سرمایه ... هیچ چیزنیست جزقلب آشکارواقعیت ..." روشن است که‌اگرنتوانیم‌درعین تکیه‌بروابستگی‌اقتصادکشوربه‌امپریالیسم‌دراین قلمروهیچ نوع‌تفکیکی انجام‌دهیم آنگاه‌نخواهیم‌توانست بین پیکارضدامپریالیستی وپیکارضدسرمایه‌داری، بین پیکارملی وپیکاربین‌المللی علیه امپریالیسم‌تفکیکی قائل شویم. تفکیک شرایط درقلمروسرمایه‌ضرورت دارد ودارای پایه‌عینی میباشد.

درزمینه‌یکتاسازی شعارجنبش‌انقلابی وشالوده‌اتحاد خلق، اندیشه‌ای که‌مطرح شده‌نه‌پایه‌علمی دارد ونه‌درهیچیک ازاسناد معتبرجنبش‌کمونیستی چنین اندیشه‌ای میتوان یافت. شک نیست که‌نبرد علیه امپریالیسم‌شالوده‌استوارهمبستگی نیروهای انقلابی وترقیخواه‌جهان است. امانه‌درمقیاس‌بین‌المللی "مرگ برامپریالیسم" تنهامبنای اتحاد است، وبه‌درمقیاس‌ملی‌میتوان ضدامپریالیسم رایگانه‌ملاک اساسی اتحاد شمرد. درمقیاس‌جهانی فراگیرترین اتحاد وهمکاری زیرشعارصلح انجام میگیرد. بیگمان دفاع از صلح فی نفسه‌جنبه‌ضدامپریالیستی دارد، امانمیتوان گفت که‌زنده‌باد صلح مساویست بامرگ برامپریالیسم. ماخود نیزهرگزچنین حکمی نداریم.

درمقیاس‌جهانی همچنین انترناسیونالیسم‌پرولتری وانترناسیونالیسم‌سوسیالیستی‌بمثابه‌برترین اتحادهای انقلابی‌که‌شالوده‌دیگراتحادهای ترقیخواهانه‌راعملاً تشکیل میدهند، اتحادهایی هستند بسیار ژرفترازاتحاد حول شعارمرگ برامپریالیسم. این اتحادها حول شعارمرگ برسرمایه‌داری، زنده‌باد صلح وسوسیالیسم‌وکمونیسم‌شکل گرفته‌اند. ضدامپریالیسم‌یکی ازخواص این اتحادهاست ولی تعیین کننده ماهیت آنهانیست. مضمون اصلی انترناسیونالیسم‌پرولتری همبستگی جهت براندازی سرمایه‌داری‌واستقرار سوسیالیسم‌ومضمون اصلی انترناسیونالیسم‌سوسیالیستی که‌بخشی ازآن است همبستگی جهت تحکیم وگسترش‌سوسیالیسم وپیشروی بسوی کمونیسم‌است. طبیعتاً انترناسیونالیسم‌پرولتری وسوسیالیستی پیگیرترین اتحاد ضد امپریالیستی نیزهست.

خطای واقعی اینست که "مرگ برامپریالیسم" تنهاملاک اساسی اتحاد نیروهای سیاسی کشورتلقی شود. بطورمنطقی اگر"مرگ‌برامپریالیسم" همان مرگ برسرمایه‌داری ومرگ براستثمارتلقی شود، درآن صورت قطعی است که‌تنهامیتواند مبنای اتحاد نیروهای ضدسرمایه‌داری وبطورمشخص طبقه‌کارگرومتحدین تهیدست آن قرارگیرد. حال اگرتصورشود که‌مرگ برامپریالیسم‌همان "مبارزه‌عملا جاری" بود وهدف مقدم‌آن‌نیز "درهم شکستن توطئه‌های امریکاعلیه‌انقلاب وجمهوری اسلامی" بود، ودرعالیترین حد میبایست سلطه‌اقتصادی وسیاسی‌امپریالیسم‌رابرمیافکند، یعنی به‌وظایف‌ملی جامه‌عمل میپوشاند، بفرض وجود چنین حالتی حتی، چگونه‌میتوانست "تنهاملاک اساسی" اتحاد نیروهای خلق‌وتمیزانقلاب ازضدانقلاب باشد؟ چرامبارزه‌علیه استبداد وبخاطردموکراسی ومبارزه‌علیه‌سرمایه‌داری وبخاطرپیشرفت اجتماعی وسوسیالیسم‌نمیتوانست ملاکهای اساسی دیگرباشد؟

www.iran-archive.com

علاوه بر این ،اگر بپذیریم که استبداد ضدکمونیستی ،ضد سوسیالیستی متکی بر اتحاد روحانیت قشری ،بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی خود زرف‌ترین عالوده‌های همبستگی ووابستگی به امپریالیسم را پی می‌ریزد و اگر بپذیریم که مبارزه ضد امپریالیستی بطور عمده نه از طریق تقابل با حضور مستقیم امپریالیسم ،بلکه از طریق نبرد برای استقرار قدرتی واقعاً و عمیقاً ضد امپریالیستی در کشور ما گسترش‌می یابد ،آنگاه چگونه میتوان شعار " مرگ بر ارتجاع" را هنگامیکه از سوی یک نیروی انقلابی مطرح گردد در تقابل با شعار" مرگ بر امپریالیسم" قرار داد ؟ همین امروز ،شعار مرگ بر"ولایت فقیه" و زنده باد صلح و آزادی و دموکراسی است‌که در عمل راه را برای پیشبرد نبرد ضد امپریالیستی و دموکراتیک هموار میسازد و چنین شعارهائی کاملا با شعار"مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امریکا"،که یکی از اساسی‌ترین و پردوام‌ترین شعارهای ماست انطباق دارد . تابع‌شدن مبارزه طبقاتی به مبارزه ضد امپریالیستی ،نتیجه عملی اندیشه های فوق در قلمرو کاربست آنهاست. این مساله ایست‌مهم که باید به آن توجه اکید کرد . ما از طریق همکاری با نیروئی میخواستیم مبارزه ضد امپریالیستی را پیش ببریم‌که مبارزه طبقاتی را بسود طبقات بهره‌کش‌با همه امکان جلو میگرفت‌وگام به گام امکان فعالیت‌پیشاهنگ طبقه کارگر و دیگر سازمانهای انقلابی را محدود و محدود تر میکرد .

شعار" مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا" یکی از بنیانهای پایدار اتحاد نیروهای ترقیخواه کشور ما و بیانگر یکی از اساسی‌ترین جهات مبارزه‌انقلابی سازمان ما بود و هست. مبارزه ضد امپریالیستی که میتواند در این یا آن شرایط مشخص عمده‌ترین میدان رزم باشد ،مبارزه‌ای است‌ممتد که در تمام روند های مبارزه برای صلح ، استقلال و دموکراسی ، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم جاری است. نه تنها در رابطه با وظایف ملی ،بلکه همچنین در روند پیکار طبقاتی و پیشرفت‌اجتماعی مبارزه ضد امپریالیستی در اشکال خاص‌ژرفش می یابد .

شعار" مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امریکا " بیانگر مضمونی است‌که شکل پیشبرد آن تابع شرایط مشخص‌در هر کشور و در هر مقطع از گسترش‌جنبش‌است. این شعار همواره باید در پیوند با شعارهای بنیادین ما برای تحول اقتصادی ـ اجتماعی و پیشروی بسوی سوسیالیسم قرار گیرد . اشکال مشخصی پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی در کشور ما نمیتواند از اشکال مشخص‌پیشبرد مبارزه طبقاتی تفکیک گردد . در سالهای پس‌از انقلاب خطر عمده در برابر پیشروی پیکار ضد امپریالیستی ـ دموکراتیک مردم استقرار رژیم"ولایت فقیه" بود . این

www.iran-archive.com

رژیم اگر چه خود از موضع منافع روحانیت حاکم و همدستان آن و برای استقرار خویش در تضاد با امپریالیسم امریکا بود ، اما از آنجا که قصد نابودی همه سازمانهای انقلابی و ضدامپریالیست وتشکل های مستقل توده‌ای را داشت ، از آنجا که ضد امپریالیسم آن جزئی نوچک از اجنبی ستیزی آن‌بود که عمدتا به کمونیسم و سوسیالیسم کینه میورزید . از آنجا که خود پاسدار سرمایه‌داری و پاسدار سرمایه‌های وابستگی اقتصاد کشور بود ، و بالاخره از آنجا که خود امپریالیست مآبانه قصد صدور ضد انقلاب به برخی کشورهای همسایه وکشور ها و جنبشهای انقلابی را داشت نظرا و عملاً مانع عمده گسترش مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک در کشور بود . از این رو ستیز گاه نبرد برای تحقق شعارهای ضدامپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها همانا مقابله با استقرار این رژیم ارتجاعی بود . نبرد علیه استقرار " رژیم ولایت فقیه " بهیچوجه نافی مقابله هر چه قاطعتر ما علیه توطئه‌ها و مداخلات امپریالیسم بر ضد انقلاب نبود . در عین حال مبارزه برای درهم شکستن این توطئه ها به مثابه یک وصیفه مبرم نمی‌توانست در تضاد با پیکار بر ضد "ولایت فقیه" قرار گیرد . در آن شرایط تعیین مبارزه علیه توطئه‌ها و مداخلات امپریالیسم امریکا بعنوان شکل اصلی مبارزه ضدامپریالیستی و لاجرم نزدیک شدن به رژیم در عوض تشدید نبرد با آن ، مبارزه طبقاتی و دموکراتیک را عملا تابع وظایف ملی میکرد و وظایف ملی ــ ضدامپریالیستی را در ضد امپریالیسم جمهوری اسلامی محصور میساخت .

در تکمیل این مبحث توجه به دو نکته اهمیت جدی دارد . اولا صرف تقابل یک جریان با امپریالیسم (حتی اگر این تقابل شکل جنگ آشکار بخود گیرد) نمیتواند گویای مترقی بودن ماهوی آن جریان باشد، ثانیا صرف همسو شدن و همگام شدن عملی پیشاهنگ طبقه کارگر با یک جریان در این یا آن عرصه فعالیت سیاسی و ضدامپریالیستی نمیتواند به مفهوم نزدیک شدن آن جریان به ما و یا پشتیبانی ما از آن جریان باشد .

در عصر ما میتوان نمونه‌هائی را ذکر کرد که یک نیروی کاملا ارتجاعی و حتی وابسته به امپریالیسم در یک شرایط مشخص و بر سر یک موضوع مشخص با یک دولت امپریالیستی و یا با یک بلوک امپریالیستی در تضاد قرار گرفته و به مقابله با آن اقدام کرده است . تقابل رضا شاه دیکتاتور با انگلیس در کشور ما و جنگ چندی پیش دولت آرژانتین با انگلیس نمونه‌هائی از این دست است . در رابطه با مساله دوم نیز نمونه‌های بسیاری هست که معروف‌ترین و آموزنده‌ترین آنها همانا سیاست حزب بلشویک در قبال دولت کرنسکی ، بهنگام " قیام" کورنیلف است . لنین ضمن تائید بر ضرورت مقابله با کورنیلف و با آگاهی کامل نسبت به همسوئی عملی بین حزب بلشویک و دولت کرنسکی در مقابله با کورنیلف مصراً تاکید کرد :

" ما حتی حالا هم نباید از دولت کرنسکی پشتیبانی کنیم . این کار بی پرنسیبی است می‌پرسند : مگر نباید با کورنیلف پیکار کرد ؟ البته که باید پیکار کرد اما این با آن فرق دارد ، اینجا مرزی هست که بعضی بلشویکها ضمن سقوط بورطه "سازشکاری" و ضمن دل بستن بروند حواد از این مرز میگذرند . ما با کورنیلف مانند سپاهیان کرنسکی خواهیم جنگید و می‌جنگیم ، ولی از کرنسکی پشتیبانی نمی‌کنیم و ضعف او را افشا می‌سازیم . این دو با هم فرق دارند . این فرق بسیار ظریف ولی فوق العاده مهم است و نباید آنرا فراموش کرد" (به کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه) .

www.iran-archive.com

دموکراتیسم وگرایشهای رفرمیستی "خط امام"

تامین آزادی سیاسی و دموکراسی، در راستای نبرد برای ایجاد و به قدرت رساندن یك آلترناتیو انقلابی، تنها راه نجات دستآوردهای مردمی انقلاب بهمن ـ ستیزگاه عمده جنبش ضد امپریالیستی ـ دموکراتیك کشور ما در همه سالهای پس از انقلاب بوده است. عدم تشخیص این امر بعنوان مکمل ارگانیك نگرش ما در پیکار ضد امپریالیستی ـ یکی از سرچشمه‌های بزرگ کجروی در برنامه ما برای "تثبیت، تحکیم و پیشبرد انقلاب بهمن" بوده است.

مساله سرنوشت‌ساز دوران پس از انقلاب این بود که بدون جلوگیری از استقرار رژیم استبدادی و جایگزین کردن یك قدرت دموکراتیك و خلقی به جای آن شکست جنبش و نابودی دستآوردهای مردمی انقلاب بهمن قطعی بود. نبرد علیه رژیم "ولایت فقیه" و بخاطر استقرار یك قدرت دموکراتیك و خلقی تنها از راه تعیین مبارزه برای آزادی و دموکراسی بعنوان ستیزگاه عمده ممکن بود. نبرد برای آزادی سیاسی و دموکراسی هیچگونه مغایرتی با شرکت پیشتازانه ما در پیکار علیه توطئه های ضد انقلابی امپریالیسم، و در بسیج توده‌ها کرد خواستهای عدالت پژوهانه آنان نمیتوانست داشته باشد. بعکس مساله مرکزی این بود که با نفی آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیك مردم، با استقرار استبداد قرون وسطی ای، هرگونه شانسی برای تداوم آزادانه پیکار ضد امپریالیستی و عدالتپژوهانه مردم از میان میرفت و از اینرو تداوم آن پیدا رها و دفاع پیگیر از خواستهای مشخص توده‌ها برای انجام اصلاحات اقتصادی اجتماعی ضرورتا می بایست در پیوند با پیکار مرکزی برای تامین و گسترش آزادی و دموکراسی در راستای استقرار یك قدرت دموکراتیك قرار میگرفت.

دو برخورد با آزادی و دموکراسی

یکی از مسائلی که از فردای انقلاب مطرح شد این بود که: آزادی و دموکراسی شعار لیبرالهاست از آنجا که دگماتیسم هرگونه همسوئی با لیبرالها را در رابطه با هر مساله‌ای پیشاپیش رد میکرد این حکم بخودی خود تقبیح ورد شعارهای آزادی و دموکراسی را در برداشته در این زمینه البته پرطنین ترین تبلیغات از سوی حزب رژیم صورت میگرفت که خواهان سرکوب آزادی و دموکراسی و نابودی نیروهای انقلابی بود. امروز هنگامیکه طرح میکنیم آزادی و دموکراسی حلقه اصلی برای نبرد علیه استقرار رژیم "ولایت فقیه" بود قبل از همه ضرورت دارد به همین مساله پاسخ دهیم که شعار و آزادی و دموکراسی، شعار کدام نیروها بود. در پاسخ به این مساله نیز لازم است ابتدا موضع انقلابیون و لیبرالها را مقایسه کنیم.

در سالهای پس از انقلاب بلحاظ صف آرایی سیاسی در رابطه با "ولایت فقیه" و رژیم جدید میتوان در میان بورژوازی چهار جریان عمده را از هم متمایز کرد.

۱ـ جریان بورژوایی پیرو رژیم "ولایت فقیه" جریانی که در بازار و میان تجار بیشترین نیرو را داشت، در حاکمیت بود و عمدتا توسط جناح "ضد رفرم"، "ولایت فقیه"، توسط شورای نگهبان، انجمن حجتیه نیمی

www.iran-archive.com

ازحزب دوهسته جمهوری اسلامی ــ واخیرا توسط "رسالت" رهبری میشد ۰ این جریان درمیان جناح "عدالت اسلامی" هم نفوذ داشت وشخص خمینی دست راستش همواره درپشت این جریان بود ۰ این جریان طرفدار حداکثر آزادی عمل برای بورژوازی ومثل جناح "عدالت اسلامی" خواهان استبداد وحدت انترسرکوب نیروهای انقلابی ومترقی بود ۰

۲ــ جریانهای بورژوائی سلطنت طلب وباشیست، شامل دسته‌های مشروطه‌خواهان (لیبرال هـای سلطنت طلب) طرفداران سلطنت مطلقه‌وباندهای باشیست ۰ این جریانها خواهان سرنگونی رژیم خمینی وسرکوب کامل همه انقلابیون ومبارزین بودند وهستند ۰ مهمترین شعاروتاکتیک اینان تاکنون کودتا توسط ارتش و"نجات ایران" توسط امریکا بوده است ۰

۳ــ جریانهای بورژوائی مخالف ولایت فقیه‌وخواهان جمهوری پارلمانی ۰ درمیان اینان برخی دموکرات هستند مثل "جبهه‌دموکراتیک ملی ایران" وبرخی لیبرال متعارف، همچنین برخی ازاینسان سرنگونی راطرح کرده‌اند (مانند آنهایکه درشورای ملی‌مقاومت گرد آمدند) وبرخی دیگرسیاست صبر وانتظاررا پیش میبرند ۰ مجموع این جریانها شعارآزادی ودموکراسی راباهدف استقراریک رژیم‌بورژوایی پارلمانی طرح میکنند ۰

۴ــ جریانهای بورژوا ــ لیبرال مذهبی وشریک "ولایت فقیه"، که‌عمده‌ترین آنها "نهضت آزادی"، وجریان برهبری بنی‌صدر بوده‌است ۰ درسالهای ۵۸ و۵۹ جناح بندی‌عمده‌درون هیات حاکمه‌بین روحانیت برهبری خمینی باهمین جریان اخیربوده‌است، وموضع‌گیری درقبال همین جریانات عمده‌بود ۰

لیبرالهای درون حکومت شعارآزادی می‌دادند ۰ آنها واقعا خواهان تحدید قدرت خمینی وجلوگیری ازانحصارقدرت دردست روحانیون بودند ۰ اما آنها خود شریک رژیم‌بودند ۰ نخست وزیرورئیس جمهور رژیم‌بودند ۰ آنها مادام که‌در قدرت (اگرچه‌صوری) شریک بودند نمی‌توانستند مخالف ولایت فقیه‌وقانون اساسی آن باشند ۰ بنابراین آنها آزادی رادرچارچوب همین رژیم، درچارچوب همین قانون وباهدف افزایش‌سهم‌خود درهمین قدرت وحتی هدف بهره‌گیری ازقدرت خود ومجموع قدرت رژیم‌برای پایان دادن به‌وضعیت انقلابی وبرطرف‌کردن کامل خطرانقلاب وجنبش ازسربورژوازی وخرده‌بورژوازی وابسته‌ومتحد باآن طرح میکردند ۰ ازچند ماهه‌آخر ریاست جمهوری بنی‌صدرکه‌بگذریم، نه‌بنی صدرونه‌بازرگان خواهان متحد شدن باتوزیسیون مترقی رژیم حول شعارد‌موکراسی نبودند ۰ آنها تاجائیکه به‌تحدید فعالیت کمونیستها برمیگشت بااقدامات رژیم روی موافق نشان میدادند وباد ربهترین حالت مُهرسکوت برلب میزدند ۰ بطورمعمول آنها برای مهارکردن جناح "عدالت اسلامی" آنان رابه‌متاثربردن ازاقدامات کمونیستها متهم‌میکردند وتامیتوانستند کمونیستها رامورد حمله‌قرارمیدادند ۰ بنابراین شباهت برخی ازشعارهای این لیبرالها باشعارهای ما نمیتوانست بیانگربرخورد واحد ما باامرآزادی ودموکراسی باشد ۰ مابعکس آنها درحکومت شریک نبودیم ۰ ماشعارآزادی ودموکراسی رادرراستای استراتژی خود برای سرنگونی رژیم‌وانتقال قدرت به‌یک آلترناتیوانقلابی طرح میکردیم ۰ مامیایست حول این شعارآلترناتیوی ازنیروهای انقلابی وترقیخواه علیه‌رژیم تشکیل میدادیم ۰ از نظرماآزادی مبل ازهمه‌آزادی برای فعالیت سیاسی توده‌ها وپیشاهنگان آن بود ۰ دموکراسی اساسا تامین حقوق دموکراتیک مردم‌ودرمرکزآن تامین سرایت اعمال نظروارادهٔ توده‌ها بود ۰ آزادی ودموکراسی ازنظرما درخدمت آگاه‌سازی، سازماندهی ورهبری توده‌های مردم درراستای آماجهای استراتژی خودمان بود ۰ ماآزادی ودموکراسی رامیخواستیم تا به‌کمک آن حقانیت سیاست وبرنامه‌طبقه‌دارکرومردم‌سیری سیاست وبرنامه‌بورژوازی وارتجاع سالم‌راروشن سازیم ۰ مادموکراسی را درخدمت واقعی کردن، توانمند کردن وبسیج‌کردن توده‌ها بکارمیگرفتیم ۰ درحالیکه‌لیبرالها میخواستند این توده‌ها رامنحل کنند ۰ بنابراین محتوا وسمت وهدف طرح شعارآزادی ودموکراسی ازسوی اتحاد بیون باآنچه‌بورژوازی لیبرال طرح میکرد "تا به‌اندازه‌مواضع دوطبقه‌متضاد المنافع ازهم‌دور بود ۰

www.iran-archive.com

آیا طرح شعار آزادی و دموکراسی ، طرح شعار مرگ بر ارتجاع از سوی ما لازمه اش پشتیبانی از جناح لیبرالی درون حکومت بود ؟ پاسخ این مساله نیز کاملا منفی است . در فصل قبل ، در رابطه با پیکار ضد امپریالیستی این مساله توضیح داده شد . شک نیست که تنها یک دگماتیست چاره ناپذیر میتواند بگوید که شعار آزادی لیبرالها و تا آنجا که این لیبرالها در سمت تحدید استبداد فعالیت میکردند بزیان ما بود . بعکس مخالفت های لیبرالها با استبداد کاست روحانیون و تلاش آنان برای تحدید قدرت خمینی و جناح قشری با سیاست ما همسو و دقیقا بسود آماجهای ما بود و میبایست حداکثر استفاده را از آن میکردیم . در آستانه سال ۶۰ و از سال ۶۰ به بعد ، چنانچه ، مشی ما مبتنی بر تقابل با رژیم می بود (که میبایست میبود) ما میتوانستیم با محور بنی صدر ـ مجاهدین همکاریهای مشخص و اتحادهای مشخصی داشته باشیم . این امر بدان معنی نبود که جریان برهبری بنی صدر ماهیت بورژوایی خود را تغییر داده و یا دشمنی اش را با کمونیستها و طبقه کارگر ترک کرده است . خیر ، هرگونه همکاری با هر نیروی بورژوایی ، همواره باید با آگاهی کامل نسبت به ضدیت و دشمنی ذاتی بین بورژوازی و توده های رنجبر صورت گیرد و این همکاریها هیچگاه نباید حتی برای یک لحظه تضاد ما و نبرد ما را تحت الشعاع قرار دهد .

بنی صدر و جریان او هنگامیکه مشی مقابله آشکار با استبداد را در پیش گرفت جبراً بدین نتیجه رسید که باید به ما نزدیک شود و همکاری ما را جلب نماید . در اواخر سال ۵۹ ، شخص بنی صدر مخفیانه پیامی برای ما فرستاد و خواهان همکاری شد . همین امروز نیز یک سازمان انقلابی جدی ، سازمانی که واقعا بخواهد عمر استبداد را کوتاه و دستیابی به آماجهای خود را نزدیک سازد ، نمیتواند بگوید که شعار براندازی رژیم و استقرار صلح آزادی و دموکراسی شعار بورژوازی است (اگرچه بورژوازی هم همین شعارها را بدهد) ، و نمیتواند بگوید برای محقق این شعارها همکاری با آن نیروهای بورژوایی که همین شعارها را طرح میکنند ممنوع است .

لنین و دیگر رهبران و پیشوایان طبقه کارگر بارها بر ضرورت چنین همکاریها و اتحادهایی تاکید کرده اند . لنین در این باره میگوید :

"سوسیال دموکرات های انقلابی روس در دوران پیش از سقوط تزاریسم بارها از خدمات لیبرالهای بورژوا استفاده کرده اند ، بدین معنی که به سازشهای عملی بسیار با آنها تن در دادند" (منتخب آثار ترجمه فارسی جلد ۱۰ ص ۱۹۶)

لنین تصریح میکند که :

"وظیفه واقعا انقلابی آن نیست که امتناع از هرگونه سازش را غیرممکن اعلام دارد ، بلکه آنست ، که در همه سازشها چونکه ناگزیر و اجتناب ناپذیرند وفاداری به اصول خود ، به طبقه خود ، به وظیفه انقلابی خود به کار خود در راه تدارک انقلاب و تربیت توده مردم برای پیروزی در انقلاب را عملا نشان دهد (جلد ۵ ص ۲۱۴)

انگلس در همین زمینه میگوید :

"کمونیستها باید در مقابل حکومتها همواره با حزب بورژوازی آزادیخواه همکاری کنند و کاملا مراقب باشند که به خود گول زدنهای بورژواها گرفتار نشوند و به مواعید اغفال کننده این دسته در خصوص اینکه فتح بورژوازی عواقب خوش برای پرولتاریا دارد ، باور نکنند ."

(اصول کمونیسم)

نکته بسیار مهم اینست که دریابیم در برخی شرایط مشخص همکاری و اتحاد با برخی نیروهای بورژوایی (مثلا همکاری و اتحاد با نیروهای بورژوایی درون "شورای ملی مقاومت" علیه رژیم ولایت فقیه در شرایط کنونی) میتواند از موثرترین راههای پیشبرد مبارزه علیه ارتجاع حاکم (که خود حاکمیتی است بورژوایی) باشد . بنابراین وظیفه ما نه "امتناع از هرگونه سازش" بلکه "وفاداری به اصول خود ، به وظیفه انقلابی خود ، به کار خود در راه تدارک انقلاب و تربیت توده مردم برای پیروزی در انقلاب" است .

باید گفت حتی بورژوایی بودن یک شعار به معنی آن نیست که آن شعار صرفا از آن بورژوازی است و از آن

رنجبران نیست. دیالکتیک بما یاد میدهد که حتی ممکن است یک شعار ماهیتا بورژوایی در یک شرایط مشخص پیگیرتر از همه از سوی طبقه کارگر مطرح گردد و بیشتر از همه بسود طبقه کارگر تمام شود. این قاطعیت استراتژی است که انعطاف تاکتیکها را سمت میدهد و بسود خود بسرانجام میرساند. در واقع بهمان اندازه که رخنه انعطاف های تاکتیکی به درون استراتژی می تواند تاکتیک را بی محتوا و استراتژی را نابود سازد، تعمیم انعطاف ناپذیری های استراتژی به تاکتیک نیز می تواند، تاکتیک را نابود و استراتژی را پوچ و سترون کند.

دموکراتیسم سیاسی و دموکراتیسم اقتصادی

سازمان ما در سال ۵۸، با آگاهی به این قانونمندی که انجام تحولات اقتصادی ـ اجتماعی دموکراتیک در گرو تامین دموکراتیسم سیاسی و استقرار یک قدرت دموکراتیک و انقلابی است، در برابر پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی موضعی قاطع و درست اتخاذ کرد، سازمان آگاه بود که وعده های "قانون اساسی" برای انجام تحولات اقتصادی و اجتماعی، در شرایطی که این "قانون ..." واضع رژیمی ارتجاعی و استبدادی است، تنها می تواند وعده هایی در خدمت همان ارتجاع و در خدمت خام کردن مردم بسود آن ارتجاع باشد. ما در کار شماره ۳۳، در موضع گیری علیه تلاشهای مجلس خبرگان در تدوین قانون اساسی ارتجاع صریحا اعلام کردیم:

"با تصویب اصل ولایت فقیه در حقیقت نظام سلطنت به خلافت بدل شده است نه جمهوری، جمهوری تنها نامی است که به دروغ بر این رژیم سیاسی نهاده اند"

با این برداشت علمی و انقلابی از رژیم سیاسی جدید و اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی، ما اساس موضع سازمان را مشخص کردیم. ما در قطعنامه راهپیمایی چهارم آذرماه ۵۸ (کار شماره ۳۶) یک بند را به قانون اساسی رژیم اختصاص دادیم و گفتیم:

"کوشش پیگیر و فعال برای برقراری هرچه سریعتر صلح دموکراتیک در کردستان و همچنین لزوم گسترش مبارزه ضد امپریالیستی به هیچ وجه از تشریح و افشای قانون اساسی بغایت ارتجاعی تدوین شده توسط مجلس خبرگان جدا نیست. قانونی که قانون پیکار علیه سلطه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته نباشد، قانونی که متضمن تامین حقوق خلق های تحت ستم ایران نباشد، قانونی که شوراهای واقعی مردمی را برسمیت نشناسد، قانونی که حق برابری زنان با مردان را آشکارا پایمال سازد. قانونی که زمین را از آن کسانی نداند که روی آن کار میکنند، قانونی که مالکیت سرمایه داران بزرگ را بر وسایل تولید نفی و ملغی اعلام نکند، و از همه مهمتر قانونی که حق حاکمیت مردم را آشکارا نقض و آن را در انحصار فقها در آورد قانونی نیست که بتواند مورد تائید هیچ یک از سازمان های سیاسی مترقی قرار گیرد و شایسته حمایت توده های قیام کننده ایران باشد"

برای سازمان ما قطعی بود که "ولایت فقیه"، یعنی رژیم سیاسی معین شده در قانون اساسی، تعیین کننده ماهیت و جوهر این قانون است، لذا با قانونیت یافتن این رژیم ارتجاعی بهترین بندها و مواعید قانون اساسی نیز پوچ هستند و کلیت این قانون، یک قانون بغایت ارتجاعی است. ما بدرستی (و باید بارها تاکید کرد بدرستی) مواعید اصلاح طلبانه قانون ارتجاع را وقعی نگذاشتیم و برای بی اعتماد کردن مردم نسبت به رژیم و همه قانون اساسی اش و همه مواعید اش مبارزه کردیم.

در سالهای ۶۰ و ۶۱ این اندیشه علمی و انقلابی نقض شد و ما همان موضعی را در برابر "قانون اساسی" گزیدیم که قبلا حزب توده ایران به نادرست آنرا گزیده بود. ما از موضع مخالفت پیگیر با "قانون اساسی ج ـ ا" با تکیه بر نظام سیاسی معین شده در آن، به موضع دفاع پیگیر از این "قانون" با تکیه بر اصلاحات پیش بینی شده در آن لغزیدیم. جوهر برخورد نادرست ما با دموکراتیسم و با رابطه دموکراسی سیاسی و اقتصادی و با قدرت سیاسی در همین موضعگیری تجسم کامل یافته است. در بیانیه مشترک حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (آبانماه ۶۰) که سندی برنامه ای و بسیار مهم است، درباره "قانون اساسی" گفته میشود:

www.iran-archive.com

"یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب ایران که برای تعیین معیارهای مورد بحث دارای ارزش بسیار است، قانون اساسی ج.ا است. در این قانون، صرف نظر از برخی کاستی‌ها و نارسایی‌ها، جهات اصلی سمتگیری انقلاب ضد استبدادی، ضد امپریالیستی و مردمی ایران ترسیم شده است و اصول ضروری برای رسیدن به آماج‌های انقلاب، یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تا حد قابل توجهی پایه‌گذاری شده است. پذیرش تعهد صادقانه و اجرای بدون خدشه قانون اساسی، نخستین گام در راه پشتیبانی از انقلاب شکوهمند مردم میهن ماست..."

در این بیانیه از این فراتر گفته می‌شود:

"... ما اعتقاد راسخ داریم که این برنامه (برنامه مشترکی که حزب و سازمان در این بیانیه اعلام کرده‌اند) در چارچوب قانون اساسی کشور ما قابل اجرا است و در عمده‌ترین زمینه‌های مربوط به مسائل اقتصادی و اجتماعی، با آنچه که مبارزان مسلمان انقلابی، پیروان راستین خط امام خمینی، در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران مطرح کرده‌اند منطبق و یا حداقل بسیار نزدیک است."

عناوین برنامه‌ای که بنظر بیانیه "در چارچوب قانون اساسی قابل اجرا" بود عبارت بود از: دفاع ملی، استقلال اقتصادی، خودکفایی اقتصاد کشاورزی، استقلال فرهنگی (؟)، آزادی، عدالت اجتماعی، تامین حقوق زنان و حقوق ملی خلقهای غیرفارس. مفاد این برنامه مشترک بخش عمده برنامه سال ۶۱ سازمان و برنامه حزب توده ایران را تشکیل میداد.

برنامه مصوب سال ۶۱ سازمان نیز این موضعگیری نادرست نسبت به "قانون اساسی..." را تثبیت میکند. برنامه در فصل "پیشروی در زمینه سیاسی" (بند ٤) می‌گوید:

"قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبنای مناسبی برای تامین حقوق دمکراتیک مردم و آزادیهای سیاسی برای توده‌های محروم از آزادی فراهم آورده است."

همچنین در فصل دوم گفته می‌شود:

"قانون اساسی در کلیت خود (و بطور مشخص در مقدمه، در اصل دوم، در تمام فصل چهارم و بویژه در اصل ٤٤) بخش‌های اساسی اقتصاد کشور را برعهده بخش دولتی و تعاونی می‌گذارد و بخش خصوصی را تنها بعنوان "مکمل" در بخش دیگر معرفی می‌کند. بر همین پایه قانون اساسی شالوده مهمی را برای پیمودن راه ترقی اجتماعی و رشد غیرسرمایه‌داری فراهم آورده است."

بدینگونه دیده می‌شود که سازمان ما و حزب توده ایران، ارزیابی خود راجع به "قانون اساسی ج.ا" را نه بر محتوای سیاسی این قانون، نه بر ساختار و محتوای رژیم سیاسی که این قانون معین میکند، نه بر استبداد قرون وسطایی و پیشین بنیاد گرایانه و مرتجعانه‌ای که این قانون متکی بر آنست، بلکه اساسا بر فرم‌های اقتصادی منعکس شده در این قانون متکی میسازند، و با تکیه بر همین فرم‌های موعود "قانون اساسی" را مترقی اعلام کرده مورد حمایت قرار میدهند، و بالاتر از آن برنامه مشترک خود را در چارچوب همین قانون قابل اجرا می‌دانند. چنین نگرشی نه تنها در قبال "قانون اساسی"، بلکه در قبال مجموع رژیم به اجرا گذاشته شده در حالی که رژیم استبدادی کاست روحانیت استقرار می‌یافت، و بهنگامیکه این رژیم پایه‌های خود را محکم می‌کرد، و بهنگامیکه این رژیم چنگال خود را بر گلوی دستاوردهای انقلاب شکست خورده و انقلابیون در آویخته بود، در تمام طول سال‌های ۶۰ و ۶۱، آنچه در سیاست ما عمده بود همین ضد امپریالیسم و مواعید اصلاح طلبانه بود. حزب توده ایران تا هنگامیکه ساطور ولایت فقیه بریدن گلوی فرزندان آن را (که علیرغم تبلیغات دشمنانه گلوی آنان جزگلوی جنبش انقلابی نبوده و در میان آنان کثیری از بهترین فرزندان مردم و ارزشمندترین سازندگان و تعالی بخشان فرهنگ انقلابی و مردمی این سرزمین جای داشتند) آغاز نکرد، واقعیت ولایت فقیه و ضرورت پیکار عمیق و مقدم برای دموکراسی سیاسی را درک نکرد. مسئله بسیار مهم این است که ما هیچگاه مشخصا اعلام نکرده‌ایم "ولایت فقیه" انقلابی و

www.iran-archive.com

دموکراتیک است. در سازمان ما بطور مشخص هیچگاه غیر دموکراتیک بودن خود ولایت فقیه انکار نشد. از سوی دیگر، همانگونه که ما در سال ۵۸ گفتیم و امروز هم می‌گوئیم جمهوری اسلامی چیزی جز نام مردم پسندتری برای استبداد فقاهتی نیست. در ایران هیچگاه پس از سرنگونی رژیم شاه جمهوری وجود نداشته است. هیچکس با هیچ ملاکی نمی‌تواند رژیم خمینی را جمهوری بنامد. جمهوری پوشش عوامفریبانه خلافت است و بس، و آنچه از فردای انقلاب واقعیت یافت چیزی جز رژیم خلافت، آنهم در مستبدانه‌ترین شکل آن نبوده است. بدینگونه مترقی و انقلابی شمردن جمهوری اسلامی، علیرغم نظر ما درباره "ولایت فقیه" در عمل نتیجه‌ای جز بسود همین ولایت فقیه (که همان جمهوری اسلامی بود) نمی‌توانست داشته باشد. نتیجه‌ای که از مطالب فوق بدست می‌آوریم این است:

سازمان ما و حزب توده ایران با تائید "قانون اساسی جمهوری اسلامی" بر پایه اصلاحات مطروحه در آن و ملاک اساسی قرار ندادن رژیم سیاسی تعیین شده در این قانون و چگونگی برخورد آن با آزادی و حقوق دموکراتیک مردم، و با متکی کردن پیکار خود بر پیشتازاندن اصلاحات اقتصادی در شرایطی که استبداد سیاسی کاست روحانی تحکیم می‌یافت، از اصل علمی تقدم دموکراتیسم سیاسی بر دموکراتیسم اقتصادی عدول کردند و این عدول از دموکراتیسم یکی از ارکان به کجراه افتادن سیاست و برنامه ۶۱-۶۰ بوده است. چنانچه حتی در عمل بجای تقدم مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای استقرار یک رژیم واقعا دموکراتیک — که از نظر پیشاهنگ طبقه کارگر لزوما باید در راستای استقرار دموکراتیک‌ترین قدرت سیاسی، یعنی قدرت سیاسی کارگران و رنجبران باشد — مبارزه بخاطر اصلاحات اقتصادی — اجتماعی عمده و مقدم گردد، هم در عمل و هم در نظر ما به عدول از تئوری علمی سمت می‌یابیم و نتیجه چنین خط مشی‌ای بطور استراتژیک به زیان جنبش خواهد بود. بدون تئوری انقلابی و بدون رهبری انقلابی جنبش انقلابی و انجام تحولات اقتصادی اجتماعی انقلابی غیرممکن خواهد بود. این قانون تخطی ناپذیر است.

ممکن است گفته شود که سازمان ما و حزب توده ایران این اصل را نقض نکردند، چرا که برای پیشتازاندن اصلاحات به پیشتازاندن که برکه در هیات حاکمه چشم دوخته بودند. این واقعیت است که ما می‌کوشیدیم که برکه در هیات حاکمه را بسود جناح "عدالت اسلامی" پیش بتازانیم، و در واقع این تلاش‌ها همراه با تکیه ما بر اصلاحات، سیمای جامع خط مشی سال‌های ۶۱-۶۰ را ترسیم می‌کند. اما آیا می‌توان از تلاش برای پیشتازاندن که برکه در هیات حاکمه وفاداری عملی به اصل تقدم دموکراتیسم سیاسی بر دموکراتیسم اقتصادی را نتیجه گرفت؟ پاسخ منفی است. چرا؟

۱- که برکه‌ای که ما میخواستیم پیش بتازانیم نخستین آماج‌اش مغلوب کردن جناح لیبرال در حکومت یعنی آن جناحهایی بود که ضمن دشمنی پیگیر با طبقه کارگر و تلاش برای مهار انقلاب در قلب بورژوازی، یا با انحصار قدرت در دست روحانیت و یا با کل ولایت فقیه مخالف بودند. آماج اصلی قرار گرفتن این جریانها و حمایت از قشریون مدافع رژیم "ولایت فقیه" در برابر آنها، همانگونه که عمل نشان داد تنها به انحصار کامل قدرت در دست کاست روحانی و تحکیم استبداد ولایت فقیه کمک میکرد. مبارزه با لیبرالهای درون حکومت میبایست با نبرد علیه مدافعان پیگیر "ولایت فقیه" بمثابه آماج اصلی مبارزه ما در هم میآمیخت.

۲- از اواسط سال ۶۰ به بعد آماج عمده ما برای پیش راندن که برکه تحدید قدرت و طرد "جناح راست" یعنی جناح غالب ضد "اصلاحات" در رژیم ولایت فقیه بود. این مشی با حمایت مطلق از جناح غالب، از خمینی و سررشته داران اصلی حکومت صورت میگرفت و در خدمت تقویت آنان بود. روشن و آشکار بود که واضع و بنیانگذار و بهره‌بردار اصلی "رژیم ولایت فقیه" خمینی و همان جناح غالب "خط امام" بوده است. اینان پیگیرترین مدافعین "ولایت فقیه" و پیگیرترین و نیرومندترین مدافع باصطلاح "عدالت اسلامی" و "اصلاحات شرعی" بودند. بنابراین، با طرد "جناح راست" نیز خدشه‌ای بر رژیم استبدادی ولایت فقیه وارد نمیشد. این جناح میبایست بمثابه شریک و همدست مجرم اصلی طرد میشد و نه بمثابه دشمن آن.

۳- که برکه مطروحه از سوی ما در چارچوب ولایت فقیه قرار داشت و سمت آن علیه قدرت خمینی و نزدیکترین یاران

او (مهره‌های اصلی رژیم) نبود.

۴- بنابرآنچه گفته شد، تکیه این "که برده" نه بر تضعیف قدرت سیاسی موجود بلکه بر تقویت جناح مدافع اصلاحات "ولایت فقیه" استوار بود. نقض اصل تقدم دموکراسی سیاسی بر دموکراسی اقتصادی اتفاقاً در اینجا بیشتر مشهود است، چراکه پیگیرترین طرفداران ولایت فقیه با تکیه بر اصلاحات مطروحه از سوی آنان، و با فرعی قرار دادن استبداد مورد دفاع آنان مورد حمایت قرار میگرفتند. ممکن است گفته شود: ولی ما خود "امام" را انقلابی و دموکرات میدانستیم، بهمین دلیل انجام اصلاحات را ممکن میشمردیم و مورد تاکید قرار میدادیم. باز هم پاسخ همان است. ما خود "امام" را نیز بدلیل ضدیت‌های وی با امریکا و حرفهای او درباره "کوخ نشینان" مورد تائید قرار میدادیم و نه به پاس دموکراتیسم سیاسی او.

"کسی که بخواهد از راه دیگری به جز دموکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی معنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید."

این حکم لنین را تجربه انقلاب ما و تجربه جنبش ما بشکل خاص خود و با روشنی تمام به اثبات رسانده است. جذب این تجربه و کاربست دقیق آن شرط ضرور دستیابی ما به استراتژی و تاکتیک علمی و انقلابی است.

دموکراتیسم و آزادی سیاسی

در نبرد برای تامین دموکراسی که ستیزگاه عمده در راستای مقابله با استقرار رژیم "ولایت فقیه" و جایگزین کردن یک آلترناتیو انقلابی بود، نبرد برای تامین آزادی سیاسی نخستین و مهمترین آماج بود.

فرعی کردن آزادی سیاسی نسبت به دیگر حقوق دموکراتیک توده‌ها که مورد دفاع ما بود، کم ارزش کردن آزادی با "مهر بورژوایی" و "لیبرالی" و بر همین پایه عدم تشخیص نقش مرکزی آن در پیکار با استبداد و ارتجاع حاکم از سرچشمه‌های بزرگ به کجراه رفتن برنامه ما بود.

سازمان ما که تا سال ۵۹ بدرستی "موج شکن ارتجاع" شناخته میشد، بطور مشخص از اواسط سال ۵۹ به بعد نسبت به تلاشهای ارتجاع برای سرکوب طبق نقشه جنبش کمونیستی و دیگر نیروهای انقلابی ناهشیار ماند. و زیر تاثیر شرایط جنگی و شعارهای باصطلاح ضد امپریالیستی و اصلاح طلبانه "خط امام" بطور فزاینده خطر استبداد را کمرنگ مینمود. در شرایطی که رژیم "ولایت فقیه" تحکیم میشد و امکان فعالیت آزادانه جنبش کمونیستی و کل توده‌های رنجبر گام به گام محدود و محدودتر میشد، هیچ اندیشه‌ای (قطعاً هیچ اندیشه‌ای) تا بدان پایه نادرست و ایده آلیستی نبود که اندیشه ایجاد جبهه یا هر نوع اتحادی بین حاکمیت و جنبش کمونیستی ایران.

چگونگی برخورد با آزادی سیاسی، نه تنها دیروز بلکه امروز هم یک مسئله مرکزی است. حقیقت این است که میزان پیگیری ما برای تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب و متحقق ساختن آرمان برنامه‌ای مان دقیقاً با چگونگی برخورد ما با آزادیهای سیاسی، که بزرگترین وسیله ما برای بسیج طبقه کارگر و توده‌های مردم است ارتباط تنگاتنگ دارد.

در همان سالهای ۶۰ و ۶۱، چنانچه سیاست ما نه بر پایه تازاندن "که برده" در درون هیات حاکمه، بلکه بر پایه تازاندن که برده بین جنبش انقلابی و هیات حاکمه ارتجاعی استوار میشد، چنانچه عمیقاً درک میشد که سرنوشت انقلاب تنها و تنها در گرو بسیج مردم علیه رژیم "ولایت فقیه" و در گرو اتحاد نیروهای چپ و دموکراتیک برای مقابله با این رژیم قرار داشت و چنانچه پذیرفته میشد مهمترین وظیفه کمونیستها نبرد در راه تشکیل و رهبری اتحادی انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی است، آنگاه بدون شک ما نمیتوانستیم هیچ شعار دیگری را جایگزین شعار آزادی و دموکراسی بکنیم. آنگاه یقیناً بیشترین تلاش ما متوجه تامین آزادیهای سیاسی و بهره گیری از این آزادیها برای متحقق ساختن خط مشی و برنامه سرنگونی میشد. خط مشی کنونی سازمان ما گواه روشن این امر است.

www.iran-archive.com

چنین اندیشه ای کشف کنونی مانیست. این اندیشه رابنیانگذاران و پیشوایان جنبش کمونیستی تئوریزه کرده اند. حکم مشخصی که در " قطعنامه کنگره سوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه " آمد یک نمونه بسیار روشن است" درآنجاگفته میشود :

" خواه منافع مستقیم پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن درراه رسیدن به هدف نهائی سوسیالیسم آزادی سیاسی حتی المقدور کاملتر و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دموکراتیک راایجاب مینماید. "

انگلس دراین زمینه می‌گوید :

" آزادیهای سیاسی ، حق تشکیل اتحادیه و اجتماعات ، آزادی مطبوعات، اینها حربه های ماهستند ، وقتی میخواهند آنهارااز مابگیرند آیاباید دست روی دست بگذاریم و از سیاست کناره گیری کنیم ؟ "

انگلس تصریح میکند که :

" وقتی وضع موجود (وجود آزادیهای سیاسی) وسیله ای دراختیارمامیگذارد که بر ضد همین وضع موجود اعتراض کنیم ، دراینصورت استفاده کردن ازاین وسیله بمعنی برسمیت شناختن وضع موجود نیست. " (اسناد انترناسیونال اول ص ۲۸)

پیشوایان جنبش کمونیستی ضمن افشای ماهیت دموکراسی بورژوائی ، ضمن افشای ناپیگیری و محدودیت آزادیهای سیاسی بورژوائی ، ضمن تاکید مکرر برضرورت متمایز کردن پیوسته و پیگیر دموکراسی خلقی و پرولتاریائی از دموکراسی " صوری " بورژوائی ، همواره بر اهمیت دموکراسی بورژوائی و آزادیهای بورژوائی برای طبقه کارگر تاکید ورزیده اند. لنین دراثر خود " دوتاکتیک سوسیال دموکراسی " مشروحاً مواضع طبقه کارگررادرقبال این مسائل روشن میسازد. لنین درآنجا میگوید :

" بطورکلی آزادی سیاسی درزمینه مناسبات تولیدی معاصر ، یعنی سرمایه داری تماماً آزادی بورژوائی است. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست رابمیان آوردند. طرفداران آن درهمه جااز آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره مند شدند ، درحالیکه آنرابه حداعتدال و احتیاط بورژوائی میرساندند وباسرکوبی پرولتاریای انقلابی توام میساختند و این عمل رادرموقع آرامش خیلی دقیق و ظریف ودرمواقع طوفانی با خشونت سبعانه ای انجام میدادند. ولی فقط نارونیکهای شورشی طلب و آنارشیستها و اکونومیستها میتوانستند از اینجا چنین نتیجه بگیرند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده ویا تخفیف یابد. تحمیل این آئین کوته نظرانه روشنفکری به پرولتاریاهمیشه فقط بطورموقت و فقط علیرغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا همیشه بطورغریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیما بورژوازی رامستحکم و متشکل خواهدساخت ، معهذا برای او لازم است و بیش ازهمه لازم است. " (دوتاکتیک ص ۱۱۹)

لنین درهمین اثر خود ، دررابطه با انقلاب روس میگوید : " ما مارکسیستها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریاودهقانان هیچ راهی بجز راه آزادی بشیوه بورژوائی ... " وجود ندارد. چرا ؟ برای اینکه این آزادی بزرگترین امکان رابرای آگاهی و سازمان یابی کارگران و رنجبران جهت نبرد باهمان بورژوازی و استقرار دموکراسی کارگران و رنجبران فراهم میآورد. اگربپذیریم که کشورمانیز درمجموع یک کشور سرمایه داری است و استبداد " ولایت فقیه " به مراتب از استبداد تزاری شدیدتر

است ،آنگاه میتوانیم این احکام راپرای شرایط مشخص کشورخودمان کاملا صادق بدانیم.

واقعیت این است که آزادی، (آزادی حتی المقدور کاملتر و وسیعتر) ، نه شعار بورژوازی حاکم بود و نه شعار بورژوازی سلطنت طلب ، لیبرالهای درون حاکمیت نیز شعارآزادی راهمواره با شرط هـای ضـد آزادی ، باشرط هائی برای محروم و محدود کردن جنبش کمونیستی و انقلابی همراه میکرد.ند. تنها برخی نیز وهای بورژوا ـ دموکرات (همانند جبهه دموکراتیک ملی) ، و لیبرالهای جمهـوری خواهی که دنبال حساب خود را از ارتجاع غالب و مغلوب جدا میکردند بدون اینکه ابتدا شرط هـای محدودکننده خود را پیش بکشند از آزادی دفاع میکردند . پیگیرترین مدافعین شعارآزادی از آغـاز خود سازمان و نیروهای انقلابی بودند . در دوران پس از انقلاب شعارآزادی درست از میدانهـای تقابل انقلابی و رزمجویانه با استقرار " ولایت فقیه " شعله ورشد و سازمان ما ،چه درکارخانـه ها و ادارات و دانشگاهها و مدرسه ها ، و چه درکردستان و ترکمن صحرا و خوزستان و آذربایجان پیشاهنگ این روند بود. شعار آزادی نه در دفاع از نیروهای سلطنت طلب که بطور قهرآمیز از اریکه قدرت به زیـر کشیده شدند ،بلکه در دفاع از مجموع نیروهائی هویت می یافت که سلطنت را با قدرت به زیر کشیدند ،امـا خود آماج تهاجم خلافت شدند . نامه معروف سازمان ما به بازرگان در واقع انعکاس از درک خطـر استبداد و لزوم طرح آزادی به مثابه یک شعارمرکزی جنبش بود . بهره گیری از موضع بازرگان و بنی صدر در مقابل استبداد و انحصارقدرت در دست کاست روحانی علیرغم دشمنی آشکاراین نیروها با طبقه کارگـر و توده های رنجبر و علیرغم شرکت آنها در حاکمیت کاملا درست و اصولی بود .

برعکس تصورات گذشته این بهره گیری بهیچوجه به معنی پشتیبانی از دولت لیبرالی نبود ونمی بایست باشد . همانگونه که مقابله با مداخلات امپریالیسم نفی بایست به معنی پشتیبانی از حاکمیت تلقی میشد . در آن شرایط می بایست در راستای مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده ها و برای نجات انقلاب، رژیم " ولایت فقیه " آماج اصلی می شد . نبرد علیه توطئه های امپریالیسم آمریکا ضرورتا می بایست بـا نبرد علیه حاکمیت ارتجاعی همراه می شد . وگرنه سازمان سیاسی تا حد یک ارتش زیرفرمان جمهوری اسلامی تنزل می یافت . اگر نبرد ضد امپریالیستی با نبرد طبقاتی ،با نبرد برای دگرگونی قدرت سیاسی درنمی آمیخت در عمل نیروی سازمان سیاسی به دفاع از جمهوری اسلامی اختصاص می یافت . ما همیشه یکـی از آماج های نبردمان متوجه جناحی در رهبری حاکم بود . اما این نبرد می بایست به منظورکنارزدن " ولایت فقیـه " آن جناحی راآماج اصلی قرارمیداد که حامل و پاسدارولایت فقیه بوده است . لیبرالها ایـن جناح نبودند و نمیشد آنان راآماج اصلی نبرد قرارداد . باید از تضاد لیبرالها باکاست روحانـی در راستای نبرد برای آزادی و دموکراسی بهره گیری می شد ، و درعین حال با افشای شرکت لیبرالهـا در رژیم استبدادی و سازش آنان با طرفداران استبداد عریان ،ماهیت آزادیخواهی آنان راافشا میکر- دیم ، و آنها رابمثابه یک نیروی بورژوا و سازشکارمنفرد مینمودیم .

یکی از مسایلی که باید بدان توجه جدی داشت این است که بورژوازی کشورما همواره هراسش از آزادی بیش از نیازش به آزادی بود . علاقه بورژوازی ما به آزادی همواره تابع هراس آن از جنبش انقلابی و از سازمانهای انقلابی بوده است . ازاین رو این بورژوازی غالبا (و نه مطلقا) آزادی را با پیش شرطهائی مغایر باآن همراه میسازد . یکی شرط راعدم آزادی حزب توده ایران میگذارد ، دیگری شرط راعدم آزادی همه کمونیستها میگذارد ،برخی همه انقلابیون و حتی برخی علاوه بر این،جریانهای سیاسی معینی از خود بورژوازی رامستثنی میکند . آن بخش از بورژوازی که آزادی سیاسی بدون پیش شرط رامی پذیـرد متاسفانه بسیارکمیاب است.

این بورژوازی کمیاب اتفاقا مهم خطرترین بخش بورژوازی است. درکشورمانه تنها اغلب احزاب بورژوائـی ، بلکه همچنین بخش اعظم سازمانهای خرده بورژوائی و حتی برخی از سازمانهای چپ آزادی راجـز برای خود و نزدیک ترین همسایگانشان نمی پذیرند .

چنانچه آزادی سیاسی وسیع (آنچنان آزادی سیاسی که فعالیت آزادانه احزاب انقلابی وتشکل آزادانه توده ها راممکن میسازد) ، به اعتباراینکه چنین آزادی ، دریک جامعه سرمایه داری پدیدار شده صرفا بگونه‌ای آورد عوامفریبانه سرمایه داران و نه دستآوردرزم آگاهانه توده های مردم وپیش‌آهنگان آنها درنظر گرفته شود ، چنانچه درنظر گرفته نشود که آزادی حزب کمونیست و دیگر احزاب انقلابی دریک جامعه سرمایه داری بصور عمده تجسم اعمال ارادهٔ نیروهای انقلابی در شرایط سرمایه داری است، چنانچه درنظر گرفته نشودکه " آزادی حتی‌المقدور کاملتر " دردموکرات ترین کشورهای سرمایه داری نیز مدافعی پیگیرتراز خود توده‌های آگاه و احزاب انقلابی ندارد ، چنانچه تامین آزادی هرچه کاملتر مهمترین نیاز حزب کمونیست و دیگرنیروهای انقلابی جهت حرکت بسوی آماجهای انقلابی‌شان شناخته نشود ، و بالاخره چنانچه از اهمیت این آزادیها درشرایط کشورهای درحال رشد سرمایه داری کاسته شود و جایگاه واقعی آزادی تنها دررابطه باکشورهای رشد یافته سرمایه داری درک گردد ، آنگاه بطورقطع باید گفت که سیاست مادرپیکار علیه استبداد و بخاطر تامین دموکراسی درراستای استقراردموکراسی خلق با ابهام جدی ویا خطر انحراف روبرو میگردد . مسئله بسیار مهم این است که درک کنیم تامین آزادیهای سیاسی در کشورهای نارشد یافته سرمایه داری میتواند به مراتب‌بیشتر به انقلاب‌خدمت کند . این امر قبل از همه بدان دلیل است که درکشورهای امپریالیستی ، درنتیجه پیشرفت عظیم اقتصادی‌وچپاول چند صد ساله استعماروملیدن خون دهها کشور زیر سلطه و وابسته چنان ثروتی گردآمده است که امکان میدهد سطح زندگی درمقیاس‌عمومی بالا برود و کارگران و رنجبران آن کشورها نسبت به کارگران و رنجبران کشورهای‌نارشد یافته از زندگی‌راحتی برخوردارشوند ودربرابر آنها خواستهای طراز جدیدی قرارگیرد . درکشورهائی چون کشورما ، افزون بر فشار استثمار ، فشار ناشی از عقب‌ماندگی اقتصادی ، فشارناشی از بهره کشی انحصارات ازکانال وابستگی‌اقتصاد ، وحتی رنج ناشی از کاربا تکنولوژی عقب‌مانده وضعیت بسیار متفاوتی پدیدمیآورد ، وضعیتی که توده هاراآماده میکند تااز هر پنجره ای که بسوی آزادی باز شود فریاد انقلابی خودراسر دهند . یکی از علل مهم هراس‌بورژوازی بومی و بخش‌بزرگی از خرده بورژوازی از آزادی درکشورهائی چون کشورما ، درست درهمین جا نهفته است . درشرایط کشورما ــ همانگونه که تجربه انقلاب بهمن و یکساله پس‌از آن نشانداده است ــ آزادی قویا درخدمت بهم خوردن انقلابی تعادل اجتماعی ودرخدمت آگاهی ، سازمان یابی و افزایش‌پرشتاب توان انقلابی و سازندهٔ مردم است . برهمین پایه ، امروز نیز درراستای استراتژی مابرای برپائی دموکراسی توده‌ای ــ که در آن آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم به عالی ترین شکل تامین میگردد ــ شعار صلیح ، آزادی و دموکراسی مقدمترین و فراگیرترین شعارهای ماراتشکیل میدهند و جبهه واحد وفراگیر برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه برپایهٔ همین آماجها تشکیل میگردد .

www.iranarchive.com

انقلاب ایران و " راه رشد غیر سرمایه داری "

برنامه مصوب خرداد ۶۱ سازمان ما ،برنامه تثبیت و تحکیم انقلاب بهمن و فراروياندن آن به سطح سمتگیری سوسیالیستی بود • این برنامه دارای دو محور بود :

— پیشروی در زمینه سیاسی

— پیشروی در زمینه اقتصادی — اجتماعی

بنیانهای نظری برنامه سازمان برای پیشبرد همه جانبه انقلاب بهمن بر پایه " راه رشد غیرسرمایه‌داری" با یك مجموعه همپیوسته از تئوریها و فرضیاتی بوده است که برداشت مشخصی از "راه رشد غیر سرمایه داری" در دوران ما را ارائه می دهد •

این نگرش بطور مشخص در بخش نخست : فصل دوم ،فصل چهارم (بند ٤) و در بخش دوم: فصل اول (بند ۱) ،فصل دوم (مقدمه بند ۱،بند ۲) و فصل چهارم ،و بطور کلی در تمام ساختار برنامه منعکس است •

در برنامه ۶۱ گفته میشود : " قانون اساسی ج • ا • شالوده مهمی را برای پیمودن راه ترقی اجتماعی و رشد غیر سرمایه‌داری فراهم آورده است"

برنامه اعلام میکند که :

" ما معتقدیم شرط بنیادین پیشروی بی‌لرزند و پیروزمند جمهوری اسلامی ایران در راستای استقلال ، آزادی ، عدالت اجتماعی ، پیشروی در راه غیر سرمایه داری است ••• "

برنامه ۶۱ حتی تا آنجا پیش میرود که در بند " ماهیت و ترکیب حاکمیت جمهوری اسلامی " (بحث نخست)،توهماتی درباره انتقاب " راه رشد غیر سرمایه‌داری" توسط جمهوری اسلامی را پدید میآورد •

نگرش ما درباره راه رشد غیرسرمایه‌داری یك سیستم نظری را تشکیل میداد که هر نگاهی به مسایل انقلاب از منشور آن میگذشت• این سیستم نظری عمیقا از نگرشهای پیشین سازمان ،از نگرش ما به خرده بورژوازی ،به پیکار ضد امپریالیستی و به دموکراتیسم و آزادی سیاسی متاثر بود و آنها را بطور ارگانیك در خود داشت• این نگرش زائیده برخوردی دیالتیك با برخی از مفاد مصوبات جلسات مشاوره ۶۰ و ۶۹ و مبتنی بر برخی تحریات نادرست ما از این درباره " راه رشد غیرسرمایه داری" بوده است•

* * *

" راه رشد غیر سرمایه‌داری " یا تئوری مربوط به امکان گذار به سوسیالیسم از راه دور زدن مرحله تکامل سرمایه‌داری توسط کشورهای نارشد یافته ، یکی از دستآوردهای تئوریك بسیار برجسته و راهگشای مارکسیسم — لنینیسم است که درستی آن در عمل اثبات شده است• این اندیشه توسط مارکس و انگلس طرح گردید ، توسط لنین گسترش یافت و سپس ، در دوران پس از تشکیل جامعه کشورهای سوسیالیستی و فروپاشی استعمار مرحله جدیدی از تکامل را آغاز کرد • مساله اساسی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" از همان آغاز این بود که : آیا کشورهای عقب مانده ، کشورهائی که هنوز سرمایه‌داری در آنها رشد نکرده و شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری در آنجا رایج و غالب است میتوانند بدون پیمودن راه سرمایه‌داری ،تکامل اقتصادی یافته به سوسیالیسم گذر کنند ؟ لنین در دومین کنگره کمینترن این پرسش را در رابطه با راهی که کشورهای عقب مانده خاور می بایست بپیمایند طرح کرده و پاسخ میدهد :

" آیا ما میتوانیم این نظریه را بپذیریم که راه سرمایه‌داری برای آندسته از کشورهای عقب مانده‌ای که اکنون آزاد شده‌اند و پس از جنگ در آنها جنبشهای مترقی دیده می‌شوند حتمی است ؟ ما به این سوال پاسخ منفی میدهیم• اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی در بین آنها به فعالیت تبلیغی منظم بپردازد و دولت شوروی با وسایلی که در اختیار دارد به آنها کمك کند ،در این صورت اشتباه است اگر گفته شود که

راه سرمایه‌داری برای حلقهای عقب مانده امری ناگزیر است. این خلقها میتوانند بیاری پرولتاریای کشورهای دیگر از طریق چندین مرحله رشد و بدون طی مرحله رشد سرمایه‌داری به کمونیسم برسند "

(گزارش کمیسیون مسایل ملی و مستعمراتی به کنگره دوم کمینترن)

لنین دور زدن مرحله تکامل سرمایه داری توسط کشورهای عقب مانده را شامل مراحل، پی میدانست و تحت شرایطی خاص انتخاب این راه (پیشبرد پیکیر و به انجام رساندن آنرا) مشروط به رهبری حزب کمونیست نمیکرد. این شرایط خاص در سالهای پس از پیروزی انقلاب اکتبر و بهنگامی که لنین نظریه " راه رشد غیر سرمایه‌داری را طرح میکرد، تمامیش همان شرایطی بودند که جمهوریهای آسیای میانه شوروی و مغولستان داشتند و الگوی کامل آن نیز مغولستان بود. در جمهوریهای آسیای میانه پیشروی بسوی سوسیالیسم زیر رهبری مستقیم حزب کمونیست اتحاد شوروی انجام گرفت اما در مغولستان هژمونی همه جانبه اتحاد شوروی نقش عمده را ایفا کرد و حزب پیشرو توانست در شرایط اعمال این هژمونی در شرایط برخورداری از امکانات ناشی از همبستگی و همجواری با اتحاد شوروی خلق مغولستان را در راه سمتگیری سوسیالیستی پیروزمندانه رهبری کند.

توجه لنین به عامل " همیاری پرولتاریای پیروزمند " برای پیمودن " راه رشد غیر سرمایه داری " چنان است که شرط تاثیر مستقیم " پرولتاریای پیروزمند " از آن مستفاد میشود. بطور مشخص‌تر چنین برداشت میتوان کرد که : " سابقا برای رشد غیرسرمایه‌داری شرایط مساعد خاص مثلا قرابت جغرافیائی با دولت سوسیالیستی و حتی مجاورت با آن لازم بود (" (پروتنس — مرحله کنونی جنبش آزادیبخش ملی — کمونیست ش ۱۷)

کوشش لنین برای تئوریزه کردن " راه رشد غیر سرمایه‌داری "، بدواه نوشته‌های او بر این مساله متمرکز نیست که از توان نیروهای پیشرو غیر کمونیست برای پیمودن این راه ارزیابی بدست دهد کوشش او بر این متمرکز است که محتوم بودن راه سرمایه‌داری برای کشورهای عقب مانده مستعمره و وابسته را رد کند، امکانات جدیدی را که با پیروزی انقلاب اکتبر در اختیار خلقها ی این کشورها برای تعیین سرنوشت خود شان قرار گرفته مشخص سازد. و امکان فزاینده برای پیمودن "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و از اینطریق گذار به جامعه فارغ از استثمار را برای خلقهای این کشورها اثبات نماید. این کمونیستها بودند که میتوانستند این روندها را بشناسند، از آن بهره جویند و آنرا رهبری کنند. آنجا که حزب کمونیست وجود نداشت، تنها در شرایط بسیار خاص، در شرایط جبران نسبی خلأ حزب، منجمله با " قرابت و مجاورت جغرافیائی با دولت سوسیالیستی " این امکان پدیدار میشد که پیشروترین نیروهای موجود در کشوری مثل مغولستان سمتگیری سوسیالیستی را در پیش گیرند. نمونه منحصر بفرد تحقق این امکان نیز خود مغولستان بود.

آنچه مارکس و انگلس درباره امکان دور زدن مرحله یا مراحلی از تکامل سرمایه داری پیش‌بینی کردند و توسط لنین بطور مشخص‌تری تئوریزه شد، تدریجا تکامل بیشتری یافت. تجربه مغولستان، بگونه‌ای متفاوت تجربه جمهوری های آسیای میانه اتحاد شوروی، تجربه عظیم انقلاب چین و انقلاب ویتنام و دیگر انقلابهای اجتماعی که در کشورهای نارشد یافته صورت گرفت هر یک زمینه تازه‌ای برای تدقیق و تکامل این اندیشه فراهم آوردند. دگرگونی شرایط جهانی پس از پیروزی و تثبیت انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی، تغییر عظیم و مجدد شرایط پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل اردوگاه کشورهای سوسیالیستی (اروپائی) سیستم مستعمراتی، تدریجا زمینه‌های عظیم و بسیار مساعد تری برای پیشرفت و پیروزی قطعی انقلاب اجتماعی در کشورهای در حال رشد فراهم آورد. در این روند، در سالهای ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم، " دموکراسی ملی " بمثابه یک پدیده نوین، پدیده‌ای متفاوت با دموکراسی های بورژوائی در کشورهای سرمایه‌داری و دارای ظرفیت

برای پیشروی وتکامل درسمت خواست های مردم ونیازهای جامعه پدیدارشد و
ومسایل تازه‌ای درزمینه امکانات جدید کشورهای نارشد یافته
برای پیشروی در " راه رشد غیرسرمایه‌داری" و سمتگیری سوسیالیستی مطرح شد • عمده ترین
این مسایل در اسناد معتبر جنبش‌جهانی کمونیستی مورد بررسی و پاسخگوئی قرار گرفته است•

در اعلامیه جلسه مشاوره ۱۹۶۰ در این زمینه گفته شد :

" در موقعیت تاریخی کنونی ،در بسیاری ازکشورها شرایط مساعد داخلی وبین المللی
برای استقرار یك دموکراسی ملی مستقل ••• فراهم آمده است "

در این اعلامیه گفته شد :

" مردم بتدریج درمی یابند که بهترین راه از بین بردن عقب ماندگی دیرین و بهبود
شرایط زندگیشان تکامل غیر سرمایه‌داری است• تنها از این طریق است که خلقها می توانند خود
را از قید استثمار ، فقر و گرسنگی برهانند • طبقه کارگر و توده‌های وسیع دهقانی موظفند که نقش
برجسته را در حل این مساله اجتماعی اساسی بر عهده گیرند."

این اندیشه بنیادین ،در آخرین گردهمائی بین المللی احزاب کمونیست وکارگری جهان (جلسه
مشاورۀ سال ۶۹) بدین گونه تداوم یافت و مورد تاکید قرار گرفت :

" تحت تاثیر شرایط انقلابی زمان ما ،اشکال مشخصی از تکامل اجتماعی مترقی کشورهای
تازه آزاد شده پدید آمده و نقش نیروهای انقلابی و دموکرات ، افزایش یافته است•
پاره‌ای ازکشورهای نوپا راه رشد غیرسرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند ،راهی که
امکان غلبه برعقب ماندگیهای به ارث رسیده از گذشته استعماری را میگشاید و
شرایط گذار به تکامل سوسیالیستی را فراهم میآورد " (اعلامیه جلسه مشاوره احزاب
کمونیستی وکارگری ــ ۶۹) •

در اعلامیه ۶۹ ،کشورهای آمریکای لاتین بعنوان کشورهائی که" کم و بیش راه رود ورود رازی را
در مسیر تکامل سرمایه‌داری طی کرده‌اند" و " در آنها پرولتاریای پر شماری تولد یافته"
و"احزاب کمونیست عملا در همه این کشورها وجود دارند " متمایز میگردند • در اعلامیه ۶۹ "راه
رشد غیر سرمایه‌داری" همچنان در رابطه با کشورهای عقب مانده تازه آزاد شده و بمثابه راه‌حل
عمده‌ای برای غلبه برعقب ماندگی های اقتصادی ــ اجتماعی مطرح میگردد • طبیعتا برخی
ارزیابی‌های مبالغه آمیز و بعضا نادرست درباره روند های بین‌المللی و چگونگی توازن قوا در
مقیاس‌جهانی که در اعلامیه جلسه مشاوره ۱۹۶۰ بچشم میخورد ،تاثیر خود را بصورت خوشبینی
بیش‌از اندازه نسبت به توان " دموکراسی ملی" برای پیشروی و تکامل برجای گذاشته است،
با اینهمه درستی اساس‌ارزیابی های جلسات مشاوره ،بویژه جلسه مشاوره ۱۹۶۹ درباره
شرایط جدید رشد و تکامل جنبشهای رهائی بخش و انقلابات ضد امپریالیستی ــ دموکراتیک
و درباره "دموکراسی های ملی" به اثبات رسیده است• این اعلامیه ها با پرهیز از طرح
جزئیات ،راه را برای برخورد خلاقانه احزاب با نظریات مطروحه باز میگذارند •

در دوران ما امکانات کشورهای در حال رشد برای زرفش و گسترش پیکار خود ،برای پایان
دادن به سلطه و نفوذ امپریالیسم و براندا ختن نظامهای مبتنی بر بهره‌کشی و گذار به
سوسیالیسم بمثابه یك روند تاریخی افزایش می یابد • تقویت مداوم محتوای ضد استثماری
جنبشهای ضد امپریالیستی ــ دموکراتیك کشورهای در حال رشد و اثبات فزاینده حقانیت
سوسیالیسم بمثابه نظام تعیین کننده عدالت واقعی اجتماعی ، یکی از ویژگیهای برجسته
دوران ماست• تجربه انقلابهای رهائی بخش ، ضد امپریالیستی و دموکراتیك معاصر با
قدرت تمام امکان رهبری انقلاب توسط پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای در حال

www.iran-archive.com

رشد را به اثبات رسانده است. احزاب کمونیستی و کارگری در کشورهائی چون چین، ویتنام و کره رهبری انقلاب ملی ـ دمکراتیک را با کرد آوردن همه اقشار خلق به زیر درفش رهائیبخش خود بدست آورده و با استقرار دمکراسی خلق، آنرا به پیش‌برده و به پیروزی قطعی رساندند. این تجربه ها نشان میدهد که در هر کشور رشد یابنده ای ـ مستقل از میزان رشد آن ـ که در آن پیشاهنگ طبقه کارگر وجود داشته باشد، امکان رهبری انقلاب توسط این پیشاهنگ بطور کلی فراهم بوده و ضروری تر از هر زمان مطرح است. تنها راه واقعا مطمئن برای پیشروی انقلاب در گرو همین رهبری است.

تجارب سالهای ۶۰ ـ ۷۰ اثبات‌کرد که در شرایط کنونی پیشروی انقلاب زیر رهبری "دمکراسی انقلابی" و پیمودن "سمتگیری سوسیالیستی" توسط این دولتها، در تحلیل نهائی بدان بسته است که آیا این دموکراسی انقلابی به سوسیالیسم علمی و روند پیانکی با پیشاهنگ طبقه کارگر پایبند است یا خیر؟ در طول دهه های اخیر، تنها یك کشور یعنی کوبا بدون اینکه حزب کمونیست از آغاز رهبری را داشته باشد به سوسیالیسم دست یافت. در این کشور نیز از آغاز مارکسیستها رهبری را داشتند و پس از انقلاب بلافاصله رهبری انقلاب و پیشاهنگ طبقه کارگر یگانه شدند. همچنین در همه این سالها تنها در آن کشورهائی "سمتگیری سوسیالیستی" موجودیت یافته و پیش میرود که اولا در آنجا سرمایه‌داری هنوز مسلط نیست، ثانیا هسته مرکزی رهبری جنبش مارکسیست و پذیرنده سوسیالیسم علمی است و در راه فراروئی به سطح پیشاهنگ طبقه کارگر پیش می‌رود همانند اتیوپی، آنگولا و یمن جنوبی در طول این سالها همه آن کشورهائی که زیر رهبری دموکرات های ناسیونالیست و خرده بورژوا (به اصطلاح نسل اول دمکراتهای انقلابی) مطابق‌برخی ارزیابی ها "سمتگیری سوسیالیستی" در پیش گرفتند یا شکست خوردند و روند بازگشت در پیش گرفتند (مصر و عراق) و یا حداکثر در حد همان مواضع ملی ـ دموکراتیك باقی‌مانده بی آنکه چشم اندازی برای سمتگیری سوسیالیستی داشته باشند. برخی از این کشورها البته دارای بخش دولتی و تعاونی نیرومندی هستند، کشورهائی مترقی و ضد امپریالیست نیز هستند. اما این کشورهای ضد امپریالیست در حال پیشروی به سوی سوسیالیسم نیستند چنین وضعیتی البته "راه رشد غیرسرمایه‌داری" را بمثابه یك راه و یك نظره بطور کلی رد نمی‌کنند. چه بسا در شرایط مساعدتری از نظر توازن بین‌المللی و ملی نیروها، آنچه امروز متحقق نکردید باقوت متحقق گردد. اما در شرایط مشخص امروز، همه تجاربه ما میگویند که وظیفه کمونیستها در انقلاب ملی و دموکراتیك اساسا مبارزه در راه تامین رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر و استقرار دموکراسی توده‌ای، یعنی تنها دموکراسی توانا برای انجام وظایف دموکراتیك و گذر به مرحله سوسیالیستی است. موفق ترین تجربه همه این‌سالهای پس‌از جنگ همانا تجربه دموکراسی توده ای است. از سوی کمونیستها این دموکراسی است که باید در میان توده ها تبلیغ و ترویج کردد و بمثابه دموکراسی واقعی خود مردم و تامین کننده شرایط حل مسایل رشد و عدالت و آزادی پیشنهاد گردد.

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، تا حدی زیر تاثیر ارزیابی های جلسه مشاوره ۱۹۶۰ از برخی روند های جهانی و بطور مشخص چگونگی توازن قوای بین‌المللی، برخی نظریات درباره "دموکراسی ملی" و "راه رشد غیر سرمایه‌داری" شکل گرفت که از چار چوب ارزیابی های جلسات مشاوره در زمینه توان و امکان "دموکراسی ملی" فراتر میرود. این برداشتها را نمیتوان تلاش منطقی‌تئوریك لنین و یا تدقیق نظریات مطروحه در جلسات مشاوره (که قطعا نیازمند چنین تدقیقی بودند و هستند) دانست. در برخی از این نظریات که ما آنها را مورد تائید قرار دادیم تقریبا همه کشورهای نارشد

www.iran-archive.com

یافته یا کم رشد یافته حد فاصل بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای رشد یافته سرمایه داری مشمول " راه رشد غیر سرمایه‌داری "(بمثابه راهی زیر رهبری دموکراسی ملی و انقلابی) میشوند. در این دسته نظریات تدریجا رابطه" راه رشد غیرسرمایه‌داری" با شرایط مشخصی که غلبه شیوه تولید ما قبل سرمایه‌داری وعدم رشد طبقه کارگر و پیشاهنگ آن توضیح داده میشد بسیار کمرنگ شده و کشورهای با رشد متوسط سرمایه‌داری و دارای طبقه کارگر کارکشته و حزب کمونیست پرسابقه نیز مشمول " راه رشد غیر سرمایه‌داری" بمثابه مهمترین راه تکامل این کشورها شدند . در این نظریات به زیان نقش پیشاهنگ کمونیست در مورد نقش و تاثیر عامل بین المللی در پیشروی روند های انقلابی مبالغه میشود و نقش کمونیستها تا حد " پشتیبان" و امداد گر بورژوازی ضد امپریالیست و اصلاح طلب تنزل می‌یابد . در اینگونه نظریات تا حد معینی مرز بین مارکسیست ها با غیر مارکسیست ها و با نیروهای ضد امپریالیست ناسیونالیست درهم می ریزد و این توهم ایجاد میشود که گویا میتوان جریانهای ناسیونالیستی چون رژیمهای عراق و سوریه را در کنار مارکسیستهای اتیوپی (که خود بانی ایجاد حزب طبقه کارگر شده‌اند) و یمن جنوبی و افغانستان قرار داد و چنین گروههای را " دموکرات انقلابی " و بیکسان نیروی سیاسی " راه رشد غیرسرمایه‌داری "خواند . برهمین پایه از کشورهائی بعنوان کشورهای" در راه رشد غیرسرمایه داری نام برده میشود که از لحاظ نیروی رهبری کننده درست باندازه دو طبقه با یکدیگر فاصله دارند (مثلا سوریه و اتیوپی) . در این نظریات همه توجه بر " دولتی کردن " متمرکز میگردد و شکوه و جلال بزرگترین آرمان سراسر تاریخ بشر ،یعنی سوسیالیسم و کمونیسم علمی چنان همسایه تنگنظری ها و کوته بینی‌های انواع سوسیالیسم های تقلبی خرده بورژوائی میشود ، چنان،مارکسیستها و ناسیونالیستها و حتی بنیادگرایان قشری کنار هم چیده میشوند ،که بسان آبی سرد بر شور سرکش انقلابیون . کمونیست فرو میریزد و آنها را در سمت استحاله تا حد یک امدادگر حرفه ای و برکنار از انگیزه قدرت تنزل میدهد . در اینگونه نظریات جرقه‌ای از آن شعله سوزان دانش آمیخته بشور انقلابی لنین بچشم نمی‌خورد . برای کمونیستها برخورد انتقادی جدی با این نظریات و اینگونه رویاروئی با مسایل انقلاب به امری حیاتی تبدیل شده است" راه رشد غیر سرمایه‌داری" که از سوی حزب توده ایران ، در سالهای ۶۰ و ۶۱ از سوی سازمان ما تبلیغ و ترویج شد نمونه‌ای از اینگونه نظریات هستند . تجربه عظیم انقلاب ایران ،و تجربه مشخص مادر کاربست اینگونه نظریات فی نفسه سندی بسیار جدی در انتقاد این اندیشه ها و گرایشهاست ما در اینجا برخورد انتقادی با این نظریات را در رابطه مشخص با برنامه خود مان و در محدوده ریشه یابی . کجرویهای برنامه و خط مشی سازمان خود مان انجام میدهیم.

* * *

برداشت نادرست ما از راه رشد غیرسرمایه‌داری را در سه محور می‌توان جمعبندی کرد

الف : تعمیم " راه رشد غیرسرمایه‌داری به کشور ما ، کشوری که در آن سرمایه‌داری مسلط بوده . وطبقه کارگر و دیگر طبقات هر یک سازمان سیاسی خاص خود را دارند و جنبش کمونیستی آن که نزدیک به ۷۰ سال سابقه دارد اکنون دهه‌های متوالی است برای پیشبرد پیکار ضد امپریالیستی و دموکراتیک مستقیما با حاکمیت و دولت سرمایه‌داری در نبرد است.

ب ــ عدم شناخت ضرورت پذیرش سوسیالیسم علمی و پیشروی در سمت یکاکنی کامل با مواضع ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی طبقه کارگر از سوی دمکراسی انقلابی ،بمثابه عمده‌ترین شرط ذهنی برای پیشبرد جامعه در مسیر" راه رشد غیرسرمایه‌داری" از سوی دمکراسی انقلابی .

www.iran-archive.com

ج ــ تعیین " راه رشد غیرسرمایه‌داری " بعنوان راه پیشروی انقلاب بهمن وجمهوری اسلامی و متکی شدن برنامه سازمان بر پیشبرد این روند .

چنین برداشتی از " راه رشد غیرسرمایه‌داری " سرچشمه بزرگ به کجراه رفتن برنامه و سیاست ما برای " پیشروی و شکوفائی انقلاب بهمن " بوده است.

روشن است که اگر منظور از "راه رشد غیرسرمایه‌داری" مفهوم لغوی اصطلاح باشد، اگر منظور این باشد که کشورهای نارشد یافته میتوانند (وباید) از راه ورزدن سرمایه‌داری (چه ورزدن تمام مرحله وچه ورزدن مراحلی از رشد سرمایه‌داری) و یا از راه قطع رشد سرمایه‌داری بسوی سوسیالیسم بروند، در اینصورت کشورهای بسیاری و منجمله کشور ما مشمول " راه رشد غیرسرمایه‌داری میشوند. اما آنجا که مفهوم مشخص و سیاسی " راه رشد غیرسرمایه‌داری " یعنی امکان دور زدن مرحله تکامل سرمایه‌داری و سمتگیری سوسیالیستی با رهبری " دموکراسی انقلابی " مطرح است ، این راه و این رسالت عرصه کاربرد محدود ومشروطی دارد . مهمترین این شروط عبارتند از عمده بودن ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری از یکسو و نبود یا موثر نبودن طبقه کارگر و پیشاهنگ آن ازسوی دیگر.

در کشور ما که اقتصاد آن متکی بر تولید نفت است و سطح تکامل اقتصادی ــ اجتماعی در حدی است که مناسبات سرمایه‌داری مناسبات مسلط را تشکیل میدهد ، در کشور ما که صفبندی طبقاتی در حدی پیش رفته که اقشار و طبقات اجتماعی هر یك سازمان خاص خود را دارند ، در شرایطی که جنبش کمونیستی و حزبیت کمونیستی در ایران نزدیك به هفتاد سال سابقه دارد و تقریبا همه پیروان و هواداران سوسیالیسم علمی در سازمانهای مارکسیست ــ لنینیست متشکل شده اند ، در جائی که همه سازمانهای سیاسی خرده بورژوائی وبورژوائی از نظر ایدئولوژیك و سیاسی براساس مرزبندی های سفت و سخت و غالبا تخاصم آمیز با کمونیستها شکل گرفته‌اند ، "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و رسالت دموکراسی انقلابی برای رهبری جامعه با سمتگیری سوسیالیستی بلاموضوع است. لذا برنامه پیشاهنگ طبقه کارگر ایران نمی‌تواند بر پایه " راه رشد غیر سرمایه‌داری" باشد .

در کشور ما دموکراتهای خرده بورژوا غالبا میکوشند بر پایه مرزبندی با خود سوسیالیسم علمی با جنبش کمونیستی مرزبندی کنند . این دموکراتها آنجا که مدعی "عدالت اجتماعی" میشوند و انواعی از "راه سوم" و " سوسیالیسم" های غیرعلمی ، ناسیونالیستی ، خرده بورژوائی ، دهقانی و حتی بورژوائی را مطرح میسازند که دارای ظرفیت بسیار زیاد برای آشتی با ضد سوسیالیسم و با بورژوازیست. در کشور ما بخش عمده‌ای از مدافعان " عدالت اجتماعی " به اشکال مختلف دارای ایدئولوژی و گرایش تعصب‌آمیز مذهبی و فرقه‌ای هستند و این عامل روند نزدیکی و یگانگی آنها با پیشاهنگ طبقه کارگر و آرمان و ایدئولوژی علمی آنرا دشوار میسازد .

ذهنه شدن " راه رشد غیرسرمایه‌داری" برای کشور ما بدین معنا نیست که "دموکراسی انقلابی " ممکن نیست رهبری و یا قدرت سیاسی را بدست گیرد ، و یا نمی تواند تحولات اقتصادی ــ اجتماعی مثبت و انقلابی در راستای سوسیالیسم انجام دهد ، چنین امکانی وجود دارد .

جریانهای دمکراتیك و انقلابی برای اینکه بتوانند در راستای تعرض علیه سرمایه داری پیش بروند باید راه نزدیکی و یگانگی با پیشاهنگ طبقه کارگر را بپیمایند . چنانچه دمکراتهای انقلابی در راس قدرت قرار گیرند پیشاهنگ طبقه کارگر از آنها میخواهد که برنامه طبقه کارگر برای انقلاب دموکراتیك را به اجرا بگذارند ، یعنی دمکراسی را مستقر سازند و آماج های اقتصادی ــ اجتماعی برنامه ما را متحقق کنند .

مبرم ترین خواست پیشاهنگ طبقه کارگر در شرایط استقرار دمکراسی انقلابی تامین و تضمین آزادی تامل کمونیستها در سازماندهی مستقل طبقه کارگر و توده های مردم است. این امر عامل تعیین

کننده در مناسبات پیشاهنگ طبقه کارگر با دمکراسی انقلابی است فقط در پرتو تامین و تضمین این آزادی است که بین دمکراسی انقلابی و کمونیستها می‌توانند اتحاد واقعی و نه صوری برقرار شود. بدون تامین و تضمین آزادی کامل پیشاهنگ طبقه کارگر، دمکراسی انقلابی نمی‌تواند در راستای ضروریات انقلاب پیش برود.

در انقلاب دمکراتیک ایران دموکراسی انقلابی متحد استراتژیک جنبش کمونیستی و کارگری کشور ماست. سیاست طبقه کارگر در قبال دمکراسی انقلابی سیاست اتحاد و مبارزه است. اتحاد و مبارزه ما با دمکراسی انقلابی هیچگاه نباید آماج اساسی ما را که عبارت از تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب و در راستای تامیت برای یک روند کردن انجام وظایف دموکراتیک و گذر به انقلاب سوسیالیستی است، مخدوش کند.

مسئله رهبری و قدرت سیاسی در انقلاب

آماج نزدیک سازمان ما که در خط‌مشی و برنامه سال ۶۱ منعکس شده بود ارتقاء انقلاب بهمن به سطح سمت‌گیری سوسیالیستی، و به عبارتی دیگر سوق جمهوری اسلامی به راه رشد غیر سرمایه داری بود.

نخستین فصل بخش دوم برنامه ۶۱ به "پیشروی در زمینه سیاسی"، به برنامه ما برای تامین شرایط سیاسی ضرور جهت پیشروی انقلاب اختصاص دارد. در نخستین سطور پیشگفتار این فصل گفته میشود:

> "نبرد در راه پیشبرد همه جانبه انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران و شکوفائی جمهوری اسلامی ایران، نبردی است در راه تامین همه جانبه استقلال و قطع وابستگیهای سیاسی ـ اقتصادی ـ نظامی و فرهنگی به امپریالیسم، تامین و تضمین آزادیهای فردی و اجتماعی برای توده های محروم از آزادی و تامین عدالت اجتماعی بسود توده های ده میلیونی شهرها و روستاهای میهن."

بدینگونه: اولاً "پیشبرد انقلاب" و "شکوفایی جمهوری اسلامی" نه متضاد بلکه همگون و همسو ارزیابی میشوند. ثانیاً در ترتیب وظایف عمده برای پیشبرد انقلاب وظیفه ای در سمت تغییر قدرت سیاسی منظور نمیگردد.

برنامه ۶۱ با تکیه بر پیش‌بینی های قانون اساسی جمهوری اسلامی در زمینه اصلاحات اقتصادی و محاسبه بکلی غیر قابل قبول روی جناح اصلاح طلب هیات حاکمه به جائی نشیده میشود که امکان پذیرش "راه غیرسرمایه داری" از سوی جمهوری اسلامی و تحقق این روند زیر رهبری جناحی از "خط امام" را طرح میکند.

برنامه ۶۱، مهمترین شرط سیاسی پیشروی انقلاب و جمهوری اسلامی را تشکیل جبهه متحد خلق، جبهه ای که می‌بایست دربرگیرنده آنرا روحانیت حاکم و کمونیستهای ایران (سازمان و حزب) تشکیل دهند میداند. برنامه میگوید:

> "مهمترین عامل شکست توطئه های امپریالیسم و ضد انقلاب داخلی و حفظ و گسترش نیروهای انقلاب و نیرومندی آن، بهم فشردگی صفوف نیروهای خلق است." ...
>
> "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مبارزه در راه اتحاد بزرگ همه نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی، صرف نظر از تفاوتهای عقیدتی آنان، حول برنامه مشترک در جبهه متحد خلق را مهمترین و مبرم ترین وظیفه نیروهای صدیق انقلابی می‌شناسد."

درباره رهبری جبهه گفته میشود:

www.iran-archive.com

" وسیع ترین توده های میهن ما با پذیرش خط مشی ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی در انقلاب شرکت کردند و هم اکنون زیر همین رهبری ایثارگرانه از انقلاب دفاع میکنند . رهبری جبهه متحد برعهده نیروئی است که از اعتماد وسیع ترین توده های شرکت کننده در انقلاب برخوردار است . "

بنابراین تاآنجا که به امر سرنوشت ساز رهبری و قدرت سیاسی برمیگردد مهمترین شرط در حد تشکیل جبهه ای با شرکت کمونیستها وبارهبری خمینی محدود میماند و دگرگونی در سیستم سیاسی نیز از حد "شکوفائی جمهوری اسلامی" فراترنمیرود . برنامه در فصل دوم از بخش نخست تصریح میکند که :

" استقرارسوسیالیسم و تکامل شکوفان آن ، آماج نهائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است . "

اما چگونگی همپیوندی این آماج و برنامه جاری سازمان مسکوت و تدارک تحول سوسیالیستی به مثابه آماج اساسی در بطن برنامه جاری نامشخص میماند . البته برنامه جهاتی را برای مبارزه در راه تقویت پیشاهنگ طبقه کارگر و مواضع آن و در راه تامین زمینه های پیشروی انقلاب در سمت آماج های اساسی ما مطرح میکند . در بند ۱ فصل اول بخش دوم برنامه گفته میشود :

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در راه ارتقاء شناخت همه نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی از دوستان و دشمنان انقلاب ایران و افشای هرچه بیشتر ماهیت و عملکرد امپریالیسم ، افشاء و طرد همه طرفداران سازش با امپریالیسم و منزوی ساختن همه مدافعان راه سرمایه داری مبارزه میکند . "

در بند ۲ همین فصل در رابطه با " سازمان های توده ای و شوراها " گفته میشود :

" هیچ نیروئی جز خود مردم قادر به دفاع از انقلاب و اساسی ترین اهداف آن نیست . انقلاب دارتوده هاست و بدون توده ها تحول انقلابی که چهره جامعه را از بنیاد دگرگون سازد رخ نخواهد داد . "

سپس در رابطه با ضرورت وجود شوراها گفته میشود :

" تحکیم و تقویت و گسترش شوراهای مردمی از شورای بخش ، شهر ، شهرستان و استان و مناطق اقلیت های ملی و اقلیت های مذهبی تا مجلس شورای اسلامی ، بنیاد آزادیهای مردمی و شالوده مشارکت مردم در اعمال حاکمیت بر سرنوشت خویش و لازمه حفظ استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی میهن ماست . "

این جهات که میتواند در خدمت گسترش نفوذ پیشاهنگ طبقه کارگر ، در خدمت بسیج و تشکل توده ها و اعمال حاکمیت آنان قرارگیرد ، درست و در حساس ترین لحظه ، یعنی آنجائی که میبایست در مقابل قدرت ارتجاعی موجود قرارگیرند دچار ابهام میگردند و یا اینکه اقداماتی همسو با " شکوفائی جمهوری اسلامی " ملمداد شده و سمت ضروری خود را از دست میدهند . ما در عمل این سمت گیری ها را مورد دفاع پیگیرانه قرار دادیم و در راه طرد مدافعان سرمایه داری ، در راه بسیج و تشکل توده ها از جمله در شوراها مبارزه کردیم ، با این همه بخاطر سمت گیری سیاسی نادرست از کار عظیم خود بهره ای درخور نگرفتیم .

* * *

www.iran-archive.com

برخورد نادرست برنامه ۶۱ با امر رهبری و قدرت سیاسی در جنبش و انقلاب، به مثابه برآیند تئوریهای ناظر بر این برنامه، خطرناکترین سرچشمه لجروییهای خط‌مشی و برنامه ما بوده است. عمده ترین جهات این برخورد نادرست عبارتند از:

- مبهم گذاشتن چگونگی "فراروئی" انقلاب بهمن به سطح سمت‌گیری سوسیالیستی (آماج اصلی برنامه ۶۱) و چگونگی مرتبط شدن آن با آماج نهائی برنامه ما.
- مسکوت گذاردن ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشبرد پیگیر انقلاب، و در عوض مثلث شدن به مشی اتحاد و انتقاد و روند نه برنده در حکومت.
- پذیرش اتحاد با "خط امام" و پذیرش رهبری خمینی برای پیشبرد انقلاب، در حالیکه این جریان حکومت را در دست داشته و با هرگونه همکاری با او هرگونه فعالیت مستقل ما مخالف بوده است.

یکی از بزرگ ترین آموزشهای لنین، آموزش او دربارهٔ امر رهبری و قدرت سیاسی بمثابه تعیین کننده ترین عامل در جنبش و انقلاب بوده است. لنین می‌گوید:

"مسئله بنیادین هرنوع انقلاب مسئله قدرت دولتی است. بدون درک این مسئله هیچگونه اشتراک آگاهانه در انقلاب نمیتواند مطرح باشد." (درباره حکومت موقت)

این نظر که جوهر فکر لنین دربارهٔ مسئله رهبری را بیان میکند با صدها تجربه اثبات شده و به یکی از استوارترین اصول مارکسیست ـ لنینیستها در برخورد با مسئله رهبری و قدرت سیاسی درآمده است. لنین بر همین پایه تاکید میکند:

"تئوری (مارکسیسم) وظیفه حزب انقلابی و سوسیالیستی را وضع کرد، که وظیفه مذکور عبارت از طرح برنامه های اصلاح جامعه، چیدن توطئه ها و تشویق سرمایه داران و نوکران شان برای بهبود بخشیدن به وضع کارگران نبوده بلکه عبارت است از سازماندهی مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه که هدف نهائی آن کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ایجاد جامعه سوسیالیستی است." (مقاله مرام ما ـ جلد ۴ ص ۱۸۲ مجموع آثار)

این رهنمود لنین در سالهای ۶۱ ـ ۶۰ از سوی ما فراموش شده است. ما همه چیز را دقیقا درخدمت همین "تشویق" حکومت برای اصلاحات گذاشتیم و پیشرفت و تکامل انقلاب را در تداوم اصلاحات خلاصه کردیم. "هدف نهائی کسب قدرت" به منظور اجرای برنامه کامل خودمان در برنامه ما فراموش شده است. این هدف در خلاف سیاست "اتحاد و انتقاد" با "خط امام"، در خلاف مشی گریز از هرگونه تقابل و نگرش مبتنی بر خوشبینی نسبت به "خط امام" و غیره نیز گم شده است. ما بجای متمایز کردن پیوسته برنامه و سیاست خودمان از برنامه و سیاست حکومت، بجای افشا مداوم برنامه و سیاست رژیم از طریق مقایسه آن با برنامه و سیاست خودمان، بجای ایجاد مرزبندی دقیق بر سر هر شعار و تاکتیک و سیاست در ذهن توده ها، کوشیدیم درست برخلاف این آموزشهای لنین تنها بر نزدیکی و یگانگی و همگونی شعارها، تاکتیکها، سیاست ها و حتی آماج های عمدهٔ خودمان با "خط امام" تاکید ورزیم. ما برای اینکه "خط امام" رم نکند و اتحاد با ما را بپذیرد از طرح شایستگی جنبش خودمان برای رهبری انقلاب و ضرورت آن امتناع کردیم، در حالیکه:

"گرچه لنین از ایجاد جبهه متحد طرفداری میکرد اما مخالف بود که کمونیستها تحت هرشرایطی از مبارزه برسر کسب رهبری انقلاب صرفنظر کنند، چون این امر آنها را به رانده دموکراسی بورژوائی تبدیل میکند" (کمینترن و خاور)

مبارزه برای رهبری البته یک شعاردهی پس هیاهو نمیتوانست باشد. این مبارزه قبل از هر چیز یک

اعتقاد راسخ ویک برنامه دقیق باید می‌بود که هریک از تاکتیکهای ما و هرجزء از فعالیت انقلابی ما در خدمت آن قرارمیگرفت. سوای ارزیابی ما از انقلاب بهمن و رهبری آن، ابهام برنامه ما درباره چگونگی فراروئی انقلاب بهمن و چگونگی مرتبط شدن آن با برنامه ما برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و مسکوت ماندن ضرورت رهبری طبقه کارگر برای پیشبرد پیگیر انقلاب، بیش از هرچیز نگرش نادرست ما را دربرخورد با رهبری و قدرت سیاسی درجنبش و انقلاب نشان میدهد. لنین خصوصا براین مسایل تاکید دارد و هسته مرکزی اندیشه او درباره روند انقلاب روسیه درپاسخهائی که به همین مسایل میدهد متجلی است. لنین دربررسی روند انقلاب روسیه میگوید:

" میان مرحلهٔ دموکراتیک و مرحله سوسیالیستی انقلاب مرزی غیر قابل عبور وجود ندارد و تبدیل تدریجی مرحله اول به دومی پس از برقراری دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک آغاز خواهد شد. "

لنین سرنوشت انقلاب دموکراتیک وبه پیروزی رسیدن قطعی آنرا همه و همه بامسئله رهبری و قدرت سیاسی توضیح میدهد. او در رابطه با انقلاب روسیه تصریح میکند که:

" پیروزی کامل انقلاب فعلی، پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزه قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود "

بدون اینکه بخواهیم شرایط مشخص روسیه آنزمان را به شرایط مشخص کشور خودمان تعمیم دهیم یا اینکه انقلاب بورژوا- دموکراتیک روسیه را با انقلاب بهمن یکسان ارزیابی کنیم، میتوانیم وباید از آموزش لنین وتجربه انقلاب روسیه درحل مسایل انقلاب خودمان بهره بگیریم. به ویژه از نظر متدیک باید همین متد لنین مبنای برخورد ما قرارمیگرفت. مطابق این متد، بفرض اینکه انقلاب بهمن هنوز زنده هم می‌بود، برنامه ما باید مشخص میکرد که پایان این انقلاب و پیروزی قطعی آن کجا خواهد بود و باید دقیقا پایان این انقلاب، پیروزی قطعی و فراروئیدن آنرا با تحولی که میبایست درقدرت سیاسی ایجاد گردد توضیح میداد. حتی بفرض اینکه دموکراسی انقلابی ناب هم بر سر قدرت باشد ما حق نداریم این تصور را ایجاد کنیم که گویا انقلاب گام به گام پیش میرود و فرامیروید وبا این اندیشه نگاه خود را از آینده و سرنوشت انقلاب بگیریم و در وظایف روزمره ودرتلاش برای پیشبرد گام به گام رویدادها غرق شویم.

* * *

بلحاظ نظری عدول برنامه ۶۱ از برخورد علمی بامسئله رهبری و قدرت سیاسی درانقلاب نتیجه برداشت ما از "راه رشد غیر سرمایه داری" بوده است. افزون بر تعمیم امکان راه رشد غیر سرمایه داری به شرایط ایران و جمهوری اسلامی و عدم شناخت درست رسالت پیشاهنگ طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک ایران، از یکسو کم بها دادن به ایدئولوژی و نظام سیاسی خواسته هرنیرو، و از سوی دیگر بیش از اندازه امید بستن به نقش اتحاد و تاثیر عامل بین المللی درپیشبرد انقلاب باعث لغزش برنامه ما دربرخورد بامسئله رهبری و قدرت سیاسی درانقلاب شده است.

الف: عامل ایدئولوژی

عامل ایدئولوژی، شامل مواضع عقیدتی، آرمانخواهی و سمتگیری هرنیروی سیاسی نسبت به سوسیالیسم عامل تغییرکننده درارزیابی ماهیت، توان وراه و برنامه آن نیروست.
برنامهٔ ۶۱ درارزیابی ماهیت " خط امام " و محتوا و سرنوشت راه و برنامه عامل ایدئولوژی را تقریبا

به حساب نمیآورد ۰

برنامه ۶۱ میگوید :

" حاکمیت جمهوری اسلامی ایران طیفی است که در یک منتهای آن نمایندگان بخشی از طبقات زحمتکش که از ستم سرمایه داری و امپریالیسم رنج می‌برند قرار گرفته اند و در منتهای دیگر آن نیروهائی قرارگرفته اند که از منافع طبقاتی سرمایه داران دفاع میکنند ۰۰۰ در این میان نیروهائی که منافع اقشار میانی جامعه را نمایندگی میکنند و خصلت ضد امپریالیستی و مردمی دارند و خواهان دگرگونی‌های بنیادین در نظام اقتصادی اجتماعی کشور هستند در حاکمیت وزن و نقش عمده را دارند ۰ این وضعیت نشان میدهد که هنوز انتخاب راه غیر سرمایه داری ، به مثابه راه تکامل اجتماعی و تعمیق خصلت مردمی انقلاب و طرد راه سرمایه‌داری در حاکمیت جمهوری اسلامی قطعیت نیافته است و ۰۰۰ "

جناح " انقلابی " که نماینده " بخشی از طبقات زحمتکش " بود و " قطعیت " یافتن انتخاب " راه رشد غیر سرمایه داری " با قطعیت یافتن سیطره آن در حاکمیت پیوند میخورد ، از نظر فکری ، سیاسی و فرهنگی هیچگونه شباهتی بالم توان ترین نیروئی که بالقوه میتواند آغازگر " راه رشد غیر سرمایه داری " باشد نداشت ۰ " خط امام " ، یا جناح اصلاح‌طلب و " رادیکال " آن جریانی بود که شدیدتر از هر نیروی دیگری در حاکمیت از " ولایت فقیه " و درآمیزی دین و دولت دفاع میکرد ۰ این جناح پیگیرترین نیروی مدافع " ولایت فقیه " بود ۰ این جریان شدیداً پان اسلامیست و عظمت طلب بود ۰ این جریان پان‌اسلامیسم و شونیسم را به خطرناکترین شکل پیوند زده بود و اساساً ضد اجنبی و بقول خود ضد شرق و ضد غرب بود ۰ این جریان از نظر ایدئولوژیک شدیداً با ناسیونالیسم و سوسیالیسم در تضاد بود و بزرگترین افتخارش این بود که " الگوی سومی " علیه سوسیالیسم ارائه داده و با واضح‌ترین شکل پیروان سوسیالیسم علمی را مضروب و سرکوب میکند ۰ بنیادگرائی و تعصب مذهبی ، باور به " رژیم ولایت فقیه " و تکیه بر سیاست " نه شرقی نه غربی " ، مجموعاً یک دستگاه ایدئولوژیک سیاسی ارتجاعی را تشکیل میدادند ۰ سرکردگان اصلی این جریان ، یعنی خود خمینی و امثال رفسنجانی و خامنه ای و بهشتی فاقد امکان عینی و ذهنی برای نزدیکی ایدئولوژیک و برنامه ای با پیروان سوسیالیسم علمی و با " سمتگیری سوسیالیستی " بودند ۰

ما بهنگام برخورد با مسایل " پیشروی انقلاب " بر ضرورت اتحاد " خط امام " با ما ، بر ضرورت دوستی و همکاری جمهوری اسلامی با کشورهای سوسیالیست و ضد امپریالیست و بر ضرورت انجام اصلاحات بسود مردم تاکید میورزیدیم ۰ اما به هر دلیل ، عامل ایدئولوژیک در محاسبات ما کمرنگ یا فراموش میشد ۰ چرا ؟ آیا این تنها " مصلحت " بود ؟ البته مصلحت نمیتواند مطرح نباشد ۰

حتی میتوان گفت که هر شرایط خاصی روشهای خاصی را در طرح و تبلیغ مسائل ایدئولوژیک ـ سیاسی ضروری میسازد و این روشهای خاص نیز اساسا مبتنی بر روانشناسی و فرهنگ مردم هر کشور ـ در کل و در هر مقطع زمانی ـ تعیین میشوند و باید هدفشان جلب توده ها باشد ۰ اما سکوت برنامه ما در قبال دستگاه ایدئولوژیک ـ نظری " خط امام " و کم بها دادن عملی به آن دیگر مصلحت و یا رعایت توده ها نبود ۰ اگر ما همین دید را مبنای برخورد با " خط امام " قرار میدادیم که امروز در سازمان گسترش می‌یابد ، آنگاه قطعاً در هیچ شرایطی برای هیچکدام از جناحهای " خط امام " در نظر و در عمل توان انتخاب " راه رشد غیر سرمایه داری " قایل نمیشدیم ۰ ارزیابیهای ما از " خط امام " ملهم از برداشتهای معین ما از " دموکراسی ملی " و " دموکراسی انقلابی " و رهبری " راه رشد غیر سرمایه داری " برده است ۰ این برداشت ـ ها اختصاص به ما نداشتند ، بلکه در برخی از آثار تئوریک ترجمه شده از سوی ما نیز میتوان نمایش (البته بشکل پخته تری) آنها را تشخیص داد ۰

گستردن دامنه شمول " راه غیر سرمایه داری " به طیف وسیعی از دولتها بدون تفکیک دقیق این دولت

www.iran-archive.com

ـ ها برپایه ایدئولوژی مسلط برآنها ، که در بسیاری از نوشته های مربوط به " راه‌رشد غیر سرمایه‌داری" بچشم میخورد نمودار بزرگی از کم بهاکردن عملی عامل ایدئولوژی است . مایه نقض این برداشت از نظر تئوریک تاحدی آگاهی یافتیم ودرادبیات سازمان ، تدریجا " راه ترقی اجتماعی " را از " راه رشد غیر سرمایه داری " تفکیک کردیم . اما آنجا که مابرای " جمهوری اسلامی" و "قانون" اساسی آن و برای جناح اصلاح طلب حیات سالمه ظرفیت قراوتیدن و ورود به " راه رشد غیر سرمایه داری " را قایل شدیم نصب گاه تئوریک سازمان بسود همان برداشت نادرست از " راه رشد غیر سرمایه داری " سایش یافت .

پروفسور الیانفسکی پر تاثیر ترین اندیشه پرداز " راه رشد غیر سرمایه داری " و "سمت گیری سوسیالیستی " درکشورها ، درتوضیح " سمتگیری سوسیالیستی " میگوید :

> " باید توجه داشت که رشد غیر سرمایه داری ویا سمتگیری سوسیالیستی (که همان رشد غیر سرمایه داری است) ، با آنکه مرحلهٔ گذاریسوی سوسیالیسم است بهرحال با ساختمان سوسیالیسم فرق بسیارجدی دارد . ما اصطلاح " سمتگیری سوسیالیستی " و یا " راه غیر سرمایه داری " رابرای آن بکار می بریم که ویژگی این شکل حرکت بسوی سوسیالیسم‌را نشان دهیم ، شکلی که با شیوهٔ کشورهای سوسیالیستی در ساختمان سوسیالیسم فرق جدی دارد ولی درعین حال آنرانمیتوان شیوهٔ سرمایه داری دانست . اگرما فرق جدی میجود بین کشورهائی نه به شیوهٔ سرمایه داری رشد میکنند با کشورهائی که دارای سمتگیری سوسیالیستی هستند رانپذیریم تعرض وسیعی راه دراین کشورها درعمده ترین بخشها علیه مالکیت خصوصی صورت میگیرد واین عامل مهم راکه دراین کشورها بورژوازی بحدود میگردد و بخش دولتی نقش هرچه قاطعتری ایفا می‌نماید ، ندیده ایم . " (مسائل معاصر آسیا و آفریقا)

این اندیشه تنها زمانی کامل است که علاوه برمکث بر روی تفاوت کشورهای نامبرده باکشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی ، (که واقعی است) برتفاوت جدی میان خوداین کشورهانیز تاکید گردد و همهٔ آنهابه‌اعتبار تفاوت جدی آنهابا سرمایه داری متعارف یا سوسیالیسم ، درتحول " راه رشد غیر سرمایه داری " یا " سمتگیری سوسیالیستی " قرار نگیرند . بنابراین ، اصطلاح " سمتگیری سوسیالیستی" که به اعتبار موقعیت مجموع کشورهای حد فاصل راه رشد سرمایه داری وراه رشد سوسیالیستی وبرای توضیح موقعیت این کشورها ، بلکه به اعتبار موقعیت تنها آن کشورهائی که به دلیل حاکمیت دموکراسی انقلابی پذیرنده سوسیالیسم علمی درراه " سمتگیری سوسیالیستی " پیش‌میروند میتواند معنی پیدا کند . آن دسته ازکشورهائی که فاقد این مشخصه هستند ، علیرغم تفاوت جدی راه رشدشان با راه رشد کلاسیک سرمایه داری وراه رشد سوسیالیستی باید بانام و عنوان دیگری متمایز گردند . دولتی که بخش دولتی و تعاونی رابزیان بخش خصوصی تقویت میکند ، امابدلیل ایدئولوژی و آرمانخواهی آن نمیتواند این اصلاحات رادرسمت سوسیالیزم پیش‌ببرد و اگرآن چنانکه هست باقی بماند هیچ چشم اندازی برای انجام وظایف دموکراتیک توسط آن نیست ، چنین دولتی چگونه میتواند دولت سمتگیری سوسیالیستی " باشد . این دولت ، دولت اصلاح طلب هست ولی دولت درراه سوسیالیسم نیست . بنابراین میتوان گفت به همان اندازه که دولت نوع سوم ، دولت حد فاصل راه رشد سرمایه داری و سوسیالیسم یک واقعیت است ، منزاد ف دانستن چنین دولتی با دولت سمتگیری سوسیالیستی غیر واقعی است . بدون حرکت با چشم انداز درست سوسیالیزم ، چنین دولتهائی نمیتوانند دولت سمتگیری سوسیالیستی باشند . پروفسورالیانوفسکی میگوید :

> " دمکراسی ملی که خود پدیدهٔ سالهای ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم است تنها وقتی دمکراسی انقلابی است که موضع ضد امپریالیستی دارد و پیشروی بسوی سوسیالیسم را (البته هرکشور به شیوهٔ خود) ادامه میدهد " (مسایل معاصر ...)

www.iran-archive.com

در این حکم اگر جملهٔ " هرکشوربشیوهٔ خود " مفهوم درست و مشخصی نیابد بقیه حکم رامخدوش میکند . مثلا اگر دمکراسی انقلابی " درهرکشور به " شیوه خود "سوسیالیسم علمی رابفهمد ،به شیوه خـــود آنرانام گذاری و تعبیرکند ،و به شیوه خود سوسیالیسمی اختراع کند ،یادرحالیکه اصلاحات اقتصادی رابفرض پیش می برد از نظر ایدئولوژیك ـ سیاسی مشغول تحکیم مرزبندی با سوسیالیسم علمی و باتمـو نیستها باشد ،درآن صورت هم " پیشروی بسوی سوسیالیسم " را ادامه میدهد ؟ اگر پاسخ ایـــن پرسشها منفی باشد یك نتیجه و اگر مثبت باشد بکلی نتیجه دیگری گرفته میشود . با یك تعبیر دولت عراق ،دولت سمتگیری سوسیالیستی خواهد بود ،وباتعبیری دیگر یك دیکتاتوری ارتجاعی بورژوا ـ خرده بورژوائی . کلید مسئله دراینجا اینست که " پیشروی بسوی سوسیالیسم " ، مادام که منظور همـــان سوسیالیسم واقعا موجود است، قبل از هرچیز پیشروی سیاسی بسوی سوسیالیسم است .

آموزش مارکسیسم درپاسخ به این مسئله بسیار روشن است، مسئله مرکزی ، مسئله رهبری و قدرت است، " بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی ناممکن است " و :

" فقط چنان حزبی میتواند نقش مبارز پیشرو را ایفاء نماید که درعرصه تئوری پیشرو گـــردد . " (چه بایـــد کـــرد)

این گفته لنین تنها شامل حزب کمونیست نمیشود . هرحزبی و هرد ولتی همان اندازه میتواند پیشـــرو باشد که درایدئولوژی ،درآرمانخواهی ودرتئوری و سیاست پیشرو باشد . این امر اثبات میکند که ایدئولوژی و تئوری ،که بیانگرماهیت و هویت مبانی هرنیرو هستند ، درارزیابی توان عمر نیروی سیاســـی برای سمتگیری ترقیخواهانه مهمترین ملاکها هستند . کم بهادادن به این عوامل درارزیابی هرنیروئـــی ،بخودی خود منعکس کنندهٔ کم توجهی به امر ایدئولوژی و تئوری درذل ،حتی دررابطه با خود جنبـش کمونیستی است . ما نمیتوانیم کشورهائی چون الجزایر ،سوریه ،عراق ،اتیوپی ،آنگولا ، موزامبیك ، یمـن جنوبی و افغانستان رادرزیر یك عنوان و بهرشکل دریك ردیف قرار دهیم . وقتی مجموع این کشورهارابـه صورت یك طیف درکنارهم بگذاریم و عنوان " کشورهای سمتگیری سوسیالیستی " یا " راه رشد غیـــر سرمایه داری " رابرآنها بگذاریم ،شرایط لازم برای قرارگرفتن دست کم چناحی از " خط امام " درایـــن طیف نیز فراهم میگردد . چرا ؟ برای اینکه نیروهای منتهی الیه سمت راست این طیف چنان با جمهـوری اسلامی و " خط امام " همسایه میشوند که با اندکی " اغماض " و بخصوص زیرفشار " مصلحت " ها ایـن همسایه نیز میتواند دست کم درمقام نیروی منتهی الیه طیف به درون کادرآن وارد شود . و هنگامیکـــه نیروئی درون طیف " راه رشد غیر سرمایه داری " قرارگرفت میتواند به اعتبارتعلق اش به این روند بصورت غیر واقعی دارای آنچنان توانائی ها و امداناتی برای " پیشبرد انقلاب " تصور شود که درواقع بکلی فاقـد آنهاست . برخورد ما با " خط امام " و جناح " رادیکال " آن ،ارزیابی ما از " قانون اساسی جمهوری اسلامی " و خود جمهوری اسلامی ،از چنین نگرشها و برداشتهائی متاثر بوده است . اگرما نیروهـــای ضد امپریالیست و اصلاح طلب کشورهای رشد یابنده رابر اساس ایدئولوژی و آرمانخواهی آنان و برپایـه سمتگیری آنها برای نزدیکی و یگانگی با پیشاهنگ طبقه کارگر دیگر دسته بندی میکردیم و کشورهـــای " سمتگیری سوسیالیستی " راازکشورهای ضد امپریالیست و ترقیخواه براین پایه متمایز میکردیم و چنین نگرشی رادرعمل بکارمی بستیم ، آنگاه مهمترین امکانی برای ارزیابیهای برنامه ۶۱ از " خط امام " وجمهوری اسلامی باقی نمی ماند .

ب: نظـــام سیاســـی

عمده ترین آماج برنامه هرحزب سیاسی ،حفظ ،اصلاح و یا استقرارنظام سیاسی معینی اســت که دستیابی به مجموع آماج های برنامه درگرو آنست . برنامه ۶۱ نسبت به این مسئله بی توجـه می ماند ودرارزیابی " ما سین اساسی جمهوری اسلامی " و ماهیت " خط امام " ، بجای آنکه نظام

سیاسی مستقر شده را مبنا قرار دهد بر اصلاحات اقتصادی مطروحه در " قانون اساسی " و مواعید روحانیت حاکم متکی میشود . این نگرش سرچشمه ارزیابیهای نادرست برنامهٔ ۶۱ از " قانون اساسی جمهوری اسلامی " و " خط امام " است.

در اعلامیه جلسه مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری در سال ۱۹۶۰ که برای نخستین بار جمعبندی مشترک جامعی درباره پدیده " دموکراسی ملی " انجام شد ، دولت " دموکراسی ملی " بدینگونه توصیف میشود :

" دولتی که علیه اشکال جدید استعمار و رخنهٔ سرمایه امپریالیستی بجنگد ؛ دولتی که شیوه های دیکتاتوری و استبدادی حکومت را طرد کند ؛ دولتی که در آن حقوق و آزادیهای دموکراتیک وسیع خلق (آزادی بیان ، مطبوعات اجتماعات ، تظاهرات تاسیس احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی) ، امکان فعالیت برای اجرای اصلاحات ارضی و دیگر دگرگونیهای دموکراتیک و اجتماعی و شرکت در شکل دادن به سیاست های حکومتی تضمین شده باشد ... "

همه تجارب در سمت اثبات درستی این جمعبندی است . دولتهائی که نتوانستند طبق برنامه علیه نو استعمار و وابستگی به امپریالیسم بجنگند ، دولتهای که شیوه دیکتاتوری و استبداد در پیش گرفتند و از بسیج و تشکل مستقل طبقه کارگر و توده های زحمتکش جلوگیری کردند ، دولتهائی که کمونیسم ستیزی پیشه کردند و با توسل به قدرت به تلاش برای قطع فعالیت انقلابی کمونیستها برخاستند ، حتی در بهترین حالت و با انجام بسیاری اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی نیز سرانجام راه بازگشت و شکست در پیش گرفتند . دیکتاتوری و استبداد و پایمالی آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم زیر هر شعاری که باشد و با هرگونه اصلاح طلبی بورژوائی و خرده بورژوائی نیز که همراه باشد ، نمیتواند به هیچ شکلی دموکراسی نامیده شود و حتی برای یک لحظه مورد پشتیبانی نیروهای انقلابی قرار گیرد .

لنین در گزارش کمیسیون ملی و مستعمراتی به کنگره دوم کمنترن ، با توجه به اهمیت سرنوشت ساز تامین دموکراسی میگوید :

" ما به مثابه کمونیستها تنها در آن صورت باید از جنبشهای رهائی بخش بورژوائی در کشورهای مستعمره طرفداری کنیم و خواهیم کرد ، که این جنبشها واقعا انقلابی باشند و نمایندگان آن از ما جلو نگیرند تا دهقانستان و توده های وسیع استثمار شونده را با روحیه انقلابی پرورش دهیم "

روشن است که لنین راسخ ترین نظر را در حمایت از هر گام مبارزه ضد استعماری داشت . اما او در همین حال بر اهمیت تامین دموکراسی توسط جنبشهای رهائی بخش تاکید میورزد و حمایت از آنها را به تامین آزادی فعالیت کمونیستها مشروط میکند . لنین بارها این اندیشه را مورد تاکید قرار داد که " خواه منافع مستقیم پرولتاریا و خواه منافع آن در مبارزه برای رسیدن به هدف نهائی سوسیالیسم ، آزادی سیاسی حتی المقدور کاملتر " را ایجاب میکند . (قطعنامه کنگره سوم حزب س.د.ک.ر)

ما بر پایه اصول ایدئولوژیک خود و تاکید بر همه تجارب سالهای ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ تاکید میکنیم که دیکتاتوری و استبداد و ضدیت با آزادی و حقوق دموکراتیک مردم پدیده هائی بر ضد دموکراتیسم و بر ضد سمتگیری بسوی سوسیالیسم هستند . " دموکراسی انقلابی " یا رهبری " سمتگیری سوسیالیستی " باید نیروئی واقعا دموکراتیک ، نیروئی مدافع حقوق دموکراتیک مردم و فعالیت سیاسی مستقل توده ها

باشد و خود شرایط آگاه سازی و سازمانگری انقلابی توده مردم را تامین نماید • تامین حق فعالیت سیاسی واقعا آزادانه کمونیستها مهمترین نمود از دموکراتیسم سیاسی در دموکراسی‌های انقلابی و ملی است• آن نگرشی که گرایش به دیکتاتوری و پایمالی آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم و خصوصا کمونیسم ستیزی را بگونه پدیده ای رایج در " دموکراسی های ملی و انقلابی " و در " کشورهای راه رشد غیر سرمایه داری " ارزیابی میکند و در ارزیابی آنچه " دموکراسی ملی " و " انقلابی " نامیده میشود به این عوامل اهمیت ثانویه میدهد ، نگرشی زیانبار است که آشکارا با مفاد مصوبات اسناد برنامه ای جنبش جهانی کمونیستی مغایرت دارد • در حالیکه در کشورهائی چون مصر و عراق تعصبات ملی مسلحد و آزادیهای سیاسی و فعالیت سیاسی مستقل توده های مردم زیر مهمیز و کمونیستها آماج فشار و سرکوب بودند ، چگونه می‌شد با تکیه بر مواضع ضد امپریالیستی و اصلاح طلبانه این رژیمها آنها را به مثابه نمونه هائی از " سمت گیری سوسیالیستی " معرفی کرد ؟ و چگونه میتوان امروز آزادی ستیزی و کمونیسم ستیزی رژیم الجزایر را در ارزیابی راه و آینده آن به حساب نیاورد ؟

چنین نگرشهائی سبب شد تا مانیز در برنامه و سیاست خود با (" ولایت فقیه " ، با " استبداد " و رژیم تئوکراتیک با سرکوبگری و کمونیسم ستیزی به مثابه پدیده هائی ثانویه برخورد کنیم • اگر ما در ارزیابی " خط امام " بر مهمترین مولود سیاسی این جریان یعنی " ولایت فقیه " تکیه نمی‌کنیم ، اگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی تکیه میکنیم و رژیم سیاسی را در مرکز توجه قرار نمیدهیم و اگر ارتقاء انقلاب را در گرو درهم شکستن استبداد نمیدانیم ، همه جلوه ای از کاربست این بینش و روش است

ج ـ اتحادها

برنامه ۶۱ در فصل " پیشروی در زمینه سیاسی " میگوید :

" مهمترین عامل شکست توطئه های امپریالیسم و ضد انقلاب داخلی و حفظ و گسترش پیروزیهای انقلاب و نیرومندی آن ، بهم فشردگی صفوف نیروهای خلق است " و " عالیترین و موثر ترین شکل اتحاد عمل و همکاری نیروهای انقلابی ، اتحاد آنها در جبهه متحد خلق است• "

برنامه اتحاد مشخصی بین " خط امام " حاکم با سایر نیروها و قبل از همه کمونیستها را در نظر دارد که بطور بالفعل رهبر آن خمینی است • چنین اتحادی است که " مهمترین عامل حفظ و گسترش پیروزی‌های انقلاب " شناخته میشود • مثل این اتحاد ، اتحاد دیگری با " کشورهای ضد امپریالیست و ترقیخواه جهان " است ، که بمثابه تامین پیشروی انقلاب مورد تائید قرار میگیرد • درک ما این بود که اگر " خط امام " اتحاد با ما را بپذیرد و همچنین مناسبات دوستانه و مبتنی بر همکاری با کشورهای سوسیالیستی و ضد امپریالیستی برقرار سازد ، آنگاه شرایط پیشروی انقلاب زیر رهبری " خط امام " و شرایط " شکوفائی جمهوری اسلامی " فراهم میگردد • در سالهای ۶۰ و ۶۱ همه مبارزه ما برای تامین رهبری ضرور جهت پیشبرد انقلاب دمکراتیک تا حد مبارزه برای زمینی شدن همین اندیشه محدود گشت و این مسئله که نقش و جایگاه ما در پیشبرد انقلاب چیست و بالاخره ما علاوه بر ایفای نقش یک متحد شکیبا و اعتماد برانگیز برای " خط امام " ، برای پیوند دادن این انقلاب با آماجهای خودمان چه باید بکنیم ، مسکوت ماند •

در اسناد مصوب پلنوم فروردین ماه ۶۵ مشخص گشته است که ما باید نه جبهه ای با شرکت " خط امام " و به رهبری خمینی ، بلکه جبهه ای با شرکت نیروهای ترقیخواه و بر ضد رژیم خمینی تشکیل میدادیم• مانع عمده پیشروی انقلاب و عامل شکست آن خود " خط امام " و جمهوری اسلامی بوده است• بنابراین نادرستی اتحاد مطرح شده در برنامه آشکار است• اما در اینجا باید ببینیم نه از دیدگاه اصول ، بفرض اینکه بجای " خط امام " واقعا یک نیروی ضد امپریالیست و ترقیخواه قدرت سیاسی را در دست میداشت

آگاه ما میتوانیستیم در رابطه با تامین شرایط سیاسی برای پیشروی انقلاب کمابیش به طرح و اتحاد داخلی و خارجی بسنده کنیم؟ تجربه انقلاب ما نیز به این پرسش پاسخ منفی میدهد.

اتحاد نیروهای خلق در داخل کشور و اتحاد با جبهه جهانی ضد امپریالیستی دو رکن ضرور برای تحقق تحکیم و پیشروی هر انقلابی هستند. اما این اتحادها هرگز نمیتوانند جای نیاز مهمتر و اساسی تر انقلاب، که عبارت از نیاز انقلاب به رهبری واقعا انقلابی است را پرکنند. اتحاد خود یک راه تامین رهبری ضرور برای انقلاب است و مبارزه برای تامین رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر بدون مبارزه پیگیر و پیروزمند در راه اتحاد همه نیروهای مترقی نامعلن است. روند پیکار در راه تامین رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر با روند پیکار برای اتحاد همه نیروهای ترقیخواه در راستای آماج های مشترک انطباق کامل دارد. با این همه هر اتحادی بر پایه اینکه حول کدام برنامه شکل بگیرد، و هژمونی و رهبری کدام نیرو در آن اعمال گردد دارای محتوا و توان معینی میگردد. هر اتحادی تنها هنگامی به اتحادی انقلابی و توانا برای رهبری روند انقلاب دموکراتیک تبدیل میگردد که در آن هژمونی نیروهای انقلابی و توانا برای انجام وظایف انقلاب تامین گردد. از این رو باید تاکید کرد که توانمندی انقلاب اساسا به کیفیت رهبری اخص انقلاب و میزان نفوذ توده ای آن بستگی دارد.

بنابرآنچه گفته شد طرح مسئله اتحاد نیروهای ترقیخواه از سوی ما و تکیه بر امر اتحاد به مثابه یک رکن ضروری تحقق، تحکیم و پیشروی انقلاب همواره باید با کوشش پیگیر برای تحمیق خصلت اتحادها و ارتقاء برنامه آنها و در نهایت تامین هژمونی و رهبری طبقه کارگر در آنها همراه باشد. باید همواره و پیگیرانه مشخص گردد که هر اتحادی چه ظرفیتی دارد و برای پیشبرد هر روندی چگونه اتحادی با چه برنامه‌ای ضرورت دارد.

برخی اندیشه پردازان "راه رشد غیر سرمایه داری" به آن اندازه که بر اتحاد نیروهای خلق در داخل و اتحاد نیروهای حاکم با کشورهای سوسیالیستی برای پیشبرد انقلاب تاکید میورزند خصلت و ماهیت نیروی حاکم را مورد توجه قرار نمیدهند. در برنامه و سیاست سازمان ما نیز چنین اندیشه ای انعکاس یافته است. ما پذیرفتایم اتحادها و همبستگی ها را همچون عاملی میدانستیم که خواه ناخواه به ارتقاء "خط امام" می انجامد و آنرا برای "شکوفا" کردن جمهوری اسلامی و پیشبرد انقلاب آماده میسازد. اما تجارب بسیاری برخلاف اینگونه اندیشه ها در دست است. رژیمهائی هستند که در داخل کشور با کمونیستها کمابیش سازشهائی دارند و با کشورهای سوسیالیستی و ضد امپریالیستی نیز گسترده ترین مناسبات دوستانه و عالی ترین همکاریها را در همه سطوح دارند (مثل سوریه)، ولی در این کشورها خبری از "پیشروی انقلاب" نیست. دولتهائی هستند کاملا بورژوائی اما دوست سوسیالیسم مثل هند، و دولتهائی ضد کمونیست و مخالف اتحاد با آنها اما دوست کشورهای سوسیالیستی، مثل لیبی و اخیرا ایر عراق.

تجربه نشان میدهد کشورهای زیادی علیرغم دوستی و همکاری با سوسیالیسم در سمت آماجهای انقلاب پیشروی نکردند، چرا؟ چون آنها نیروی پیشروی را در راس هرم حکومتی نداشتند. چون قانون اساسی انقلاب همچنان همان است که لنین گفت، یعنی: "مسئله مرکزی در هر انقلابی، مسئله قدرت سیاسی است."

د: عامل بین المللی

ارزیابیهای برنامه ۶۱ درباره امکان پیروزی انقلاب بهمن (انقلابی که پیش از آن از پیشروی بازمانده و شکست خورده بود) متاثر از ارزیابیهای ما درباره تناسب نیروی انقلاب و ضد انقلاب در مقیاس جهانی و نقش عامل بین المللی در پیشبرد انقلاب بوده است.

www.iran-archive.com

این ارزیابی که سرچشمه آن در مبالغه های اعلامیه جلسه مشاوره ۱۹۶۰ پیرامون برخی روندهای بین المللی و چگونگی توازن قوای انقلاب و ضد انقلاب بوده است ، در سالهای ۶۰ و ۷۰ توسط برخی از اندیشه پردازان جنبش کمونیستی بگونه ای مبالغه آمیز تر تئوریزه شد و مبنای برخورد با بسیاری مسایل ، خصوصا مسایل انقلاب در کشورهای در حال رشد قرارگرفت. امروزه بدون برخورد انتقادی با این نظریات و بدون یک شناخت واقعی از روندهای بین المللی ، بهیچوجه نمیتوان شناخت دقیقی از مسائل انقلاب در کشورهای رشد یابنده ، وحتی در سطح وسیع تر در برخورد با کل مسائل جنبش های مترقی و انقلابی جهان بدست آورد . واقعیت این است که در سالهای ۶۰ برخی نظرات شکل گرفت که با تکیه بر موقعیت سیستم جهانی سوسیالیستی به نوعی مسئله هژمونی پرولتری را برای جنبشهای ضد امپریالیستی ـ دموکراتیک کشورهای در حال رشد حل شده می دیدند . مثلا در مطلبی که ک. بروتنس یکی از تئوریسینهای سرشناس مسایل انقلاب در کشورهای رشد یابنده در سال ۱۹۶۴ در نشریه کمونیست به چاپ رسانده چنین میخوانیم :

" سیستم سوسیالیسم که نیروی پیشرو انقلاب جهانی است، نقش دیکتاتوری بین المللی پرولتاریا را ایفاء میکند ، طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی که طبقه متشکل رهبری کننده میباشد از نیروی ملی به نیروی انترناسیونالیستی مبدل شده است. طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی نسبت به توده های دهقانی و نیمه پرولتر مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق در حکم پیشاهنگ پرولتری نیرومندی است که در پرتو آن دامنه امکانات تاریخی انقلابات ملی در کشورهای نو خاسته وسعت یافته است و دورنمای واقعی برای پیروزی کامل این انقلابات پیدا شده است. "

(کمونیست شماره ۱۷ ـ سال ۶۴)

اعلامیه ۱۹۶۰ علیرغم مبالغه های آن این فکر را القاء نمیکند که گویا منظور از اینکه عصر ما عصر گذار از سرمایه ـ داری به سوسیالیسم است، یا اینکه " نظام جهانی سوسیالیستی و نیروهائی که بر ضد امپریالیسم برای دگرگونی سوسیالیستی جامعه پیکار میکنند ... " سمت و مضمون اصلی تکامل تاریخی را تعیین میکنند اینست که " دیکتاتوری بین المللی پرولتاریا " برقرار شده است.

نفوذ معنوی سوسیالیسم واقعا موجود ، قدرت نظامی آن برای مهار جنگ افروزیها و تجاوزگری های ضد انقلابی امپریالیسم ، و یا ذخیره کمک مادی عظیم سوسیالیسم به نیروهای ترقیخواه و انقلابی عناصر عمده تاثیر گذاری آن بر روندهای انقلابی در کشورهای مختلف هستند. انقلابات کشورهای رشد یابنده بسته بهره مندی از امکانات مشترک سیستم جهانی سوسیالیستی ، اما در به تحکیم و گسترش مواضع خود نمیشوند. بهره مندی هرچه بیشتر از این امکانات یکی از ارکان هر استراتژی واقعا انقلابی در کشورهای رشد یابنده است. تحت تاثیر همین وضعیت و با بهره گیری از امکانات آفریده سوسیالیسم واقعا موجود است که اصولا " راه رشد غیر سرمایه داری " زیر رهبری " دموکراسی انقلابی " در کشورهای عقب مانده ، بمثابه یک راه پیشرفت پدیدار گشت. اما از این شرایط نمیتوان چنین نتیجه گرفت که طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی " نسبت به توده های دهقانی و نیمه پرولتری مستعمرات سابق در حکم پیشاهنگ پرولتری " است. پرولتار ـ یای کشورهای سوسیالیستی پیشاهنگ روند تاریخی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. اما اگر این واقعیت ساده نگریسته شود این توهم را پدید میآورد که در کشورهای رشد یابنده گذار به سوسیالیسم بدون حزب کمونیست ممکن شده است. تقریبا نمیتوان نظریه ای را دید که درباره نقش عوامل بین المللی و هژمونی بین المللی پرولتاریا مبالغه کرده باشد ، اما در عین حال ضرورت هژمونی سوسیالیستی در مقیاس ملی را به مثابه شرط پیشروی پیگیر انقلاب تعدیل نکرده باشد .

ک. بروتنس سالها بعد در اثر دیگری در همین زمینه میگوید :

" عامل بین المللی و تضادهای جهانی ، اهمیت عظیم و تعیین کننده‌ای در شکل گیری خصایص، ویژه انقلاب ها دارند ، زیرا این عوامل مهرو نشان خود را که غالبا هم شکل دهنده است برتمام جوانب این انقلاب ها می‌گذارند . "

(انقلابهای رهایبخش ملی دوران معاصر ـ ج اول)

اگر منظور از " عامل بین المللی " شرایط عمرما باشد تاثیر تعیین کننده آن برروندهای انقلابی بدیهی است. اما آنجائه شرایط مشخص‌تری مورد نظر است، آنجائه تاثیر متقابل و جاری روندهای ملـــی و بین المللی مورد نظر است نمیتوان چنین حکمی داد . چنین احکامی ترجمه به اندازه کافی به قدرت و ابتکار خلقهای هرکشور و برنقش بی بدیل رهبری انقلابی در مقیاس هرکشور میکند . واقعیت این است که نه عوامل منفی بین‌المللی توانستند انقلاب هائی راکه زیر رهبری کمونیستها بـــه پیروزی رسیدند درهم شکنند و نه عوامل مثبت بین‌المللی توانستند انقلاب هائی راکه زیر رهبری نیروهای غیر معتقد بسته سوسیالیسم علمی قرارگرفتند به پیروزی نهائی برسانند .

اندیشه ای که بر " عامل بین‌المللی " تاکید مبالغه آمیز میکند ، متناسب با آن در ارزیابی توانایی‌های " دموکراسی ملی " و " دموکراسی انقلابی " نیز مبالغه میکند . سازمان مانیز آنجائه براین نگرشها متکـــی میشد بطور مشخص به ارزیابیهای مغایر واقعیت از " خط امام " دچار میگشت. سازمان ما در جهت همیـــن اندیشه ها کتابی را منتشر کرد که در آن گفته میشود :

" سیر حرکت در یک جامعه عقب مانده انقلابی نمیتواند از روند اصلی تکامل تاریخی جامعه بشری و آهنگ پرشتاب هژمونی جهانی پرولتاریا بری باشد "

(جنبش‌های رهایبخش ملی در عصر ما و ...)

و از این حکم چنین مستفاد میشد که : سیر انقلاب بهمن نمیتواند از روند اصلی تکامل تاریخی و آهنـــگ پرشتاب هژمونی جهانی بری باشد ، و از این حکم نیز این نتیجه گرفته میشد که جمهوری اسلامی و رونـــد که برپه درجمهوری اسلامی نمیتواند از آهنگ پرشتاب هژمونی جهانی پرولتاریا بری باشد ، و بازهم مشخص ـ تر این نتیجه بدست می‌آمد که : انقلاب زیر رهبری خمینی ، با رادیکالیزه شدن خط امام و پذیرش اتحاد با ما در راستای راه غیر سرمایه داری پیش خواهد رفت !

بدون شک اگر ما برداشت واقع بینانه تری از روندهای جهانی و نقش و تاثیر عامل بین‌المللی در روندهای ملی میداشتیم هرگز آنگونه ارزیابی از امکانات " خط امام " و آینده انقلاب بهمن بدست نمیدادیم . ایـــن واقعیتها ما را به تکیه هرچه قاطعتر برایر اندیشه فرامیخواند که :

علیرغم تابعیت هرانقلابی به مختصات عصر خود ، علیرغم نقش بسیار بزرگ عامل بین‌المللی در رونـــدهـــای انقلابی هرکشور ، سرنوشت هرانقلابی را کامان قدرت و ابتکار توده های انقلابی و رهبری انقـــلاب درهرکشور تعیین میکند. هرگونه کاهش از نقش توده ها و رهبری اخص انقلاب از راه مبالغه درباره نقش و تاثیر عامل بین‌المللی ، یک انحراف راستروانه است که دیر یا زود پیشاهنگ کمونیست را از انجام وظایف انقلابی خود دور و به نیروئی حمایتگر و غیر پیشرو مبدل میسازد .

امیـــر

عضـــو هیات سیاسی و دبیرکمیته مرکزی سازمان

تیـــرماه ۶۶

www.iran-archive.com

مرحله انقلاب ایران

۱ــ بدون شك مارکسیستها به این تز بنیادین مارکس پیرامون انقلاب که درمقدمه "نقد اقتصاد سیاسی" آمده و عنوان می‌کند که هر انقلاب اجتماعی نتیجه تضاد بین رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی جامعه می‌باشد وفادارند و آن را رهنمون عمل خویش قرار می‌دهند. با پیشرفت زمان، تئوری انقلاب دقیق‌تر شده و میشود. امروزه عده ای مرحلهٔ انقلاب را به سه وجه: خصلت تضادها، سطح تکامل جامعه و آرایش نیروهای سیاسی معین می‌نمایند[1]، که دارای دقت لازم نمیباشد. مرحله انقلاب را میتوانیم براساس وضعیت تضادهای درون جامعه تعیین نمائیم. سطح تکامل جامعه در تضادهای جامعه متبلور میگردد. تضاد های یك جامعه پیشرفته با جامعه ای عقب افتاده متفاوت است. آرایش نیروهای سیاسی جامعه نیز انعکاسی است از وجود تضادهای صفاتی درون جامعه. بنابراین اگر از خصلت تضادها مفهومی محدود مد نظر نباشد (یعنی فقط درونی و برونی بودن تضادها، آنتاگونیسم، فرعی و اصلی بودن) میتوانیم دومعیار بالا را در این سومی جمع نمائیم. هم سنگ قرار دادن درمفهوم جزئی ویك مفهوم کلی، نشان دهنده عدم دقت است. بدین جهت میتوان گفت مراحل انقلاب براساس وضعیت تضادهای درون جامعه معین میشود.

از این بحث به نکته ای دیگر می‌رسیم، متناسب با وضعیت تضادهای درون جامعه، یك سلسله وظایف در دستور روز قرار می‌گیرند. با توجه به وضعیت جامعه، نیروهای معینی میتوانند در حل وظایف مرحله ای انقلاب شرکت داشته باشند و آن را به آخر برسانند. در تعویض مراحل، از آنجا که وظایف تغییر می‌یابد، نیروهای محرکه نیز تغییراتی متناسب با آن را انعکاس می‌دهند. این نیز نکته ای بدیهی است که هیچ انقلابی خالص نبوده و وظایف انقلابات یکی در دیگری تداخل می‌نماید ولیکن میتوان و باید یك مرحله را از مرحله ای دیگر جدا نمود. جدائی مراحل براساس حل تضادهای جدید که مانع رشد جامعه به جلو هستند و تبلور خود را در عمومی ترین وظایف انقلاب و نیز نیروهای حل کننده تضادها می‌یابد، صورت می‌گیرد. وضیفه هر انقلاب حل تضادهائی است که مانع رشد و تکامل جامعه هستند. اما حل تضادها، وظایف معینی را به توسط نیروهای مشخصی در جامعه ای مفروض انجام میشوند را در دستور روز قرار می‌دهد. بنابراین میتوان عمومی ترین خصلت هر انقلاب را براساس کلی ترین وظایف آن و نیز نیروهای محرکه آن معین نمود. خصلت هر پدیده از ماهیت و ذات آن پدیده برمی‌خیزد و تضادهای درون یك پدیده معین کننده ذات و ماهیت پدیده می‌باشد. از تضاد هاست که وظیفه برمی‌خیزد و پس از آن است که عامل اجرا مطرح میشود. بنابراین میتوان عنوان نمود، خصلتهای یك انقلاب پیش از آنکه توسط نیروهای پیشبرنده آن مشخص شوند، میتوانند در وظایف آن متبلور گردد. (۳۰)

۱ــ عنوان هر انقلاب، فشرده ترین تعریف یك انقلاب است و این فشرده ترین تعریف بایستی بیانگر واقعیات یك مرحله انقلابی باشد. عیناً عنوان هر انقلاب براساس اسلوب خاصی اتخاذ میگردد. هر انقلاب دارای خصایل بسیار برجسته ای است. انقلاب سوسیالیستی بزرگترین وظیفه اش، اجتماعی کردن مالکیت وسایل تولید می‌باشد که در عنوان آن نیز بیان شده است (سوسیالیزم ــ اجتماعی کردن) انقلابات دمکراتیك هم وظایف معینی دارند که عمومی ترین آنها دموکراتیزه کردن حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور میباشد. از جهت دیگر، بعضی از این انقلابات زمینه های عینی و ذهنی را برای انجام انقلاب سوسیالیستی فراهم می‌کنند.

انقلاب سوسیالیستی ضمن داشتن ویژگی‌های معین در کشور، دارای تنوع کمتری نسبت به انقلابات دمکراتیك است. انقلابات اخیرالذکر، طیف بسیار وسیع و متنوعی (هم به لحاظ سطح اجتماعی ــ اقتصادی، وظایف، نیروهای محرکه، نیروهای شرکت کننده، رهبری و ...) را در برگرفته و می‌گیرد. هم در عقب افتاده ترین کشور آفریقای حاره که در آن هنوز اقتصاد طبیعی حاکم است و هم در کشوری پیشرفته مانند افریقای

www.iran-archive.com

جنوبی انقلاب دمکراتیک در دستور روز قرار دارد . طبعاً وجود این تنوع‌ها ، تنوع در خصایل بسیار عمومی و کلی را نیز سبب میشود و همین تنوع در خصایل بسیار عمومی باعث تنوع در عناوین یک انقلاب (ضمن دمکراتیک بودن همه آنها) میگردد .

۳ـ عده‌ای معتقدند که انقلابات را میتوان براساس رهبری آن به گونه های مختلف تقسیم نمود . این تقسیم بندی اشکالات معینی را پدید می‌آورد . ضمن آنکه دارای مزایائی است اما نمیتواند همه جانبه باشد . بیائید دقیق تر به این قضیه نگاهی افکنیم . انقلاب سوسیالیستی را انقلاب پرولتری نیز می‌نامند و این دو میتوانند برهم منطبق گردند . اما آیا فقط انقلاب سوسیالیستی رهبری پرولتاریا را می پذیرد . آیا ما شاهد انقلابات دمکراتیکی نبوده و نیستیم که رهبری پرولتاریا را پذیرفته اند . کسانی که این موضع حرکت کردند به این نتیجه رسیدند (و یا میرسند) که دیکتاتوریهای دمکراتیک در اروپای شرقی و یا حتی آسیای جنوب شرقی همان دیکتاتوری پرولتاریا میباشد .

یکی از نکاتی که در انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک روسیه در سالهای ۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۵ بین بلشویکها و منشویکها موجب اختلاف گردید همین قضیه بود . تا قبل از انقلاب روسیه ، همه انقلابات بورژوا ـ دمکراتیک گذشته تحت رهبری بورژوازی صورت میگرفت و به همین دلیل منشویکها معتقد بودند که بورژوازی جزء نیروهای محرکه انقلاب بوده و رهبری نیز به آن تعلق دارد . لنین معتقد بود که اگرچه انقلاب روسیه بورژوائی است اما بورژوازی جزء نیروهای محرکه انقلاب نبوده و نبایستی رهبری را بدست گیرد . انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک روسیه تحت رهبری پرولتاریا صورت گرفت (اگر چه نتوانست به قدرت دست یابد) . لنین اعتقاد داشت انقلاب روسیه به خاطر رهبری آن و متدهای مبارزه‌اش (اعتصاب عمومی سیاسی) دارای خصلتی پرولتری بود اما او به این اعتبار انقلاب را انقلابی پرولتری نمی‌نامید . امروز اگر چه انقلاب روسیه به خاطر رهبری‌اش ، انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک طراز نوین نامیده میشود ، اما انقلاب مزبور قبل از هرچیز به خاطر وظایفش انقلابی بورژوا ـ دمکراتیک بود . کسانی که معتقد به تعیین عمومی ترین خصلت انقلاب براساس رهبری آن می باشند چگونه انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک سالهای ۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۵ روسیه تحت رهبری پرولتاریا را از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه تحت رهبری بورژوازی مجزا می‌سازند ؟ (ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه اگر خصلت به مفهوم ویژگی انقلاب تلقی شود ، انقلاب را براساس معیارهای مختلف میتوان خصلت بندی نمود و طبیعتاً خصلت بندی براساس رهبری نیز در این مقوله می‌گنجد . بحث ما در این جا حول عمومی ترین خصلتها و نیز این که براساس چه معیارهائی میتوان خصلت بندی انقلاب را به بهترین و منطقی ترین وجه آن انجام داد می‌چرخد .)

مثال دیگر ـ امروزه عده ای ، از انقلابات ملی ـ دمکراتیک بمثابه انقلاباتی یاد می‌کنند که تحت رهبری دمکراتهای انقلابی صورت میگیرد [۲] (در این جا نیز معیار رهبری انقلاب می‌باشد) بنابراین انقلابی مانند انقلاب الجزایر انقلابی ملی ـ دمکراتیک قلمداد میشود ، اما بایستی به خاطر داشته باشیم که در تاریخ انقلابات ملی ـ دمکراتیک دیگری که تحت رهبری پرولتاریا صورت گرفته اند نیز وجود داشته اند مانند انقلاب ملی ـ دمکراتیک چکسلواکی و یا انقلاب ملی دمکراتیک ویتنام . هم انقلاب الجزایر ملی ـ دمکراتیک می‌باشد و هم انقلاب چکسلواکی . این تضاد را رفقای مزبور چگونه می‌خواهند حل کنند . اعتراض خواهد شد که انقلابات مزبور به لحاظ وظایف نیز متفاوت بوده اند ، شما خودتان این تضاد را چگونه حل می‌کنید . بایستی پاسخ داد که انقلابات مزبور اگرچه در وظایف و در چشم انداز انقلاب اختلافات کاملا معینی داشتند اما عمومی‌ترین وظایف آنها مشابه بود . وظایفی که هم ملی و هم دمکراتیک بودند . الجزایری ها ، فرانسویها را ، چکسلواکیها ، آلمانیها و ویتنامیها فرانسویان و آمریکائیها را از کشور شان اخراج نمودند . طبیعتا انقلابی که تحت رهبری پرولتاریا صورت بگیرد هم رادیکالتر بوده و میتواند قسمتی از وظایف سوسیالیستی را نیز انجام دهد و هم آنکه چشم انداز حتمی سوسیالیسم را دارد . اما انقلابات مزبور هم به خاطر عمومی‌ترین وظایفشان (و نیز نیروها) ملی و دمکراتیک بودند .

www.iran-archive.com

تعیین کلی ترین خصلت انقلاب براساس عمومی‌ترین وظایف آن این برتری را نیز دارد که از قبل مشخص میکند درصورت حل عمومی‌ترین وظایف انقلاب، انقلاب به پایان رسیده است (طبیعتا فرق بین عمومی‌ترین وظایف و همه وظایف مشخص است) ودرصورت عدم حل آن (ویا حل ناقص آن) انقلاب ناتمام باقی مانده ویا شکست خورده است. (البته با درنظر گرفتن درآمیختگی وظایف انقلابات).

۴ــ براساس گفته های بالا، میتوان انقلابات مختلف را بدین گونه دسته بندی نمود.

انقلاب بورژوائی ــ انقلابی است که هدف خود را بسط مناسبات سرمایه داری درجامعه می‌نهد، معمولا به انقلابی که از بالا صورت گرفته ویا درسازش با نیروهای فئودالی انجام میشود، انقلاب بورژوائی میگویند مانند انقلاب انگلیس ــ بایستی توجه داشت که در این نوع انقلاب، مناسبات سرمایه داری نه به شکلی انقلابی، بلکه به گونه ای تدریجی ودردآورد رجامعه مستقر میشود.

انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک، انقلابی است که قبل از هرچیز هدف خود را بسط مناسبات سرمایه‌داری درکشور قرارمیدهد اما در وظایف خویش را محدوده انقلاب بورژوائی فراترمیرود و وظایف دمکراتیکی را نیز به عهده‌میگیرد. حل دمکراتیک مسئله ارضی، اعطای حقوق سیاسی و آزادیهای دمکراتیک به‌مردم، حل مسئله ملی و ... طبیعتا در این انقلاب، توده مردم شرکت وسیع داشته وبررویند انقلاب تاثیرات معینی دارند. این نوع انقلاب بدون داشتن مهر توده‌ای مردم برآن، وظایف دمکراتیکش را انجام نداده است. طبیعتا با توجه به تغییر دوران، انقلابات یاد شده تغییرات معینی را پذیرفته اند.

انقلاب ملی ــ دمکراتیک، انقلابی است که دارای یک سلسله وظایف ملی و دمکراتیک می‌باشد. وظایف ملی عبارتنداز: تامین استقلال دولتی (برای کشورهای مستعمره)، تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی (برای کشورهای کم رشد)، تحکیم و تامین وحدت ملی (برای کشورهای با مناسبات بینا سرمایه‌داری و درحالت خاص برای کشوری پیشرفته چون افریقای جنوبی).

وظیفه دمکراتیک این انقلاب عبارت است از "... حل مسئله ارضی درجهت منافع توده های دهقانی ازراه دمکراتیک، تشکیل و گسترش صنعت مستقل ملی معاصر، افزایش سطح زندگی توده ها، تامین لازم ــ ترین عناصر برای رشد اقتصاد ملی و بازار داخلی، تحقق زندگی دمکراتیک اجتماعی، گسترش شرکت توده های خلق در اداره اقتصاد، اقدامات اجتماعی درجهت بازسازی ملی".[۳۰]

انقلاب ضد امپریالیستی ــ دمکراتیک که بطور خلاصه وظایف آن را میتوان چنین عنوان نمود: وظایف ضد امپریالیستی یعنی تحکیم هرچه بیشتر استقلال سیاسی و اقتصادی، مبارزه با انحصارات و الیگارشی داخلی ــ مبارزه با سرمایه داری یعنی داشتن خصلت ضد سرمایه داری (توجه داشته باشیم که صحبت از انقلاب سوسیالیستی نمیباشد). ملی کردن سرمایه های بزرگ ومحدودیت برای سرمایه های دوچندتر و... وظایف دمکراتیک آن بطور عمده عبارتنداز: حل دمکراتیک مسئله ارضی و محو مناسبات ماقبل سرمایه‌داری که آمیخته با سرمایه داری گشته است، افزایش سطح زندگی توده های مردم، دادن حقوق و آزادیهای دمکراتیک به توده ها بطورکلی، اقدامات اجتماعی درجهت بازسازی ملی و ...

انقلاب سوسیالیستی مهمترین وظیفه اش اجتماعی کردن مالکیت وسایل تولید میباشد، طبیعتا وظایف به جامانده از انقلابات دمکراتیک را نیز حل می‌نماید.

به این مجموعه میتوان انقلابات دیگری را بسته به تضادهای جامعه و نیز تنوع مهمترین وظایف انقلابی افزود مانند انقلاب ضد فاشیستی ــ دمکراتیک، ضد امپریالیستی، ارضی، دمکراتیک و غیره. (**)

۵ــ انقلابات ملی ــ دمکراتیک عمدتا مربوط به کشورهای باسطح نازل رشد سرمایه داری می‌باشند اگر چه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پس از فروپاشی نظام استعماری توانستند استقلال دولتی خویش را کسب نمایند اما این به معنی حل قسمت اعظم مسائل ملی در این کشورها نبود چرا که:

www.iran-archive.com

اولاً ــ درخیلی از کشورهای آفریقائی و آسیائی ، حول مسئله ملی ، اختلافات معینی نسبت به کشورهای اروپائی دیده میشود . درگذشته دراروپا ، جنبش‌های ملی زیر رهبری بورژوازی و پس‌ازشکل‌گیری ملت بمنظور وحدت ملی و جلوگیری از ملوک‌الطوایفی فئودالی و ایجاد دول ملی پدیدامدند . درآفریقا عموماً ودربعضی نقاط آسیائی به هنگام کسب استقلال ، اقتصاد طبیعی و ساختهای قبیله ای غالبا تسلط داشتند و ملیتها هنوز شکل نگرفته بود . اگردرگذشته دراروپا ، مرزهای طبیعی در طی قرون شکل‌گرفتند ، دراین کشورها ، مرزها مجازی بوده و بنابر مصالح امپریالیستها و توسط خودآنان ایجاد شده بود بنابراین دربعضی از کشورهای آسیائی و خیلی از کشورهای آفریقائی ، جنبش‌های ملی به شکل جنبشهائی که خواهان ایجاد دول مستقل خلقها ، گروههای قومی و قبیله ای سرزمین معینی باشند ، بوجود نیامد . برعکس این جنبشهای اعتراضی ضداستعماری ، جنبشهای تمام گروههای ملی یا اکثریت آنها که درمراحل مختلف مبارزه رهائی بخش قرارداشته ودریک جریان یگانه جمع گشته ، بودند . درخیلی از کشورهای ازبند رسته ، هنوز روند تشکیل ملت جریان دارد و ماامروز نیز شاهد شکل‌گیری ملل از بطن اقوام هستیم و در یک منطقه میتوانیم مجموعه ای از تضادها و نیز تکامل قبایل به اقوام ، و اقوام به ملل و تحکیم ملل رانظاره‌گرباشیم .

امروزه درکشورهای نو استقلال گرایش به تشکیل و تحکیم ملت درچهارچوبی معین و ایجاد دولتهای ملی (و یا رنگین ملی) و ازطرف دیگر گرایش بسوی تمرکز قدرت سیاسی وجود دارد . این همان گرایشی است که خواهان ازبین بردن سیاستهای نابود کننده‌ای که استعماریون پی ریختند و امروز نو استعماریون ادامه میدهند ، می‌باشد . گرایش به وحدت درآفریقا درشکل گرفتن سازمان وحدت آفریقا بخوبی قابل مشاهده است . این گرایش حتی درکشورهای عربی که پروسه شکل‌گیری ملت درآنها رشد یافته تربود ، وجود دارد چراکه تقسیم این کشورها درخیلی از موارد نه براساس واقعیتهای ملی ، بلکه برپایه منافع امپریالیستها صورت گرفته است . بنابراین در عده زیادی ازاین کشورها هنوز مسئله ملی عمدگی خود راازدست نداده است .

ثانیاً ــ درکشورهای بارشد نازل ، نظامهای ماقبل سرمایه داری و خصوصا نظام فئودالی هنوز در جامعه نقش غالب دارند . مبارزه ضد فئودالی به تحکیم وحدت ملی می‌انجامد و هرمبارزه ضد فئودالی خود مبارزه ای ملی می‌باشد .

ثالثاً ــ درکشورهای کمتررشد یافته مابا بورژوازی ملی روبروهستیم که برای کسب استقلال اقتصادی (البته درحد توان خود) مبارزه می‌کند (بایستی) به‌این نکته نیز توجه داشت که خواستن یک چیز است و توانستن چیزی دیگر . درآنجا هنوز امپریالیسم موفق نشده تمام گروههای بورژوائی رابه مصالحه و سازش با خود بکشد ودربورژوازی ملی هنوز جوهر مبارزه ملی وجود دارد . این بدین مفهوم است که درجامعه هنوز نوعی وحدت برای مبارزه باامپریالیسم وجود دارد ودرجامعه پلاریزاسیون طبقاتی درحد بسیارنازلی است .

رابعاً ــ درکشوری که مناسبات ماقبل سرمایه داری غالب است ، ازآنجا که همگنی بین شکل فرماسیون حاکم درکشور مزبور باشکل سرمایه بین‌المللی وجود ندارد ، امپریالیزم هنوز بمثابه یک نیروی تقریبا خارجی عمل می‌کند . این پدیده درجامعه‌ای که اقتصاد طبیعی برآن حاکم است بخوبی قابل مشاهده است . از این جهت مبارزه ملی اهمیت می‌یابد .

خامساً ــ درکنار اینها بایستی یک اصل خیلی کلی رانیز افزود و آن اینکه رهائی کامل ملی رابطه ای مستقیم بارهائی اقتصادی و نیز بارهائی اجتماعی دارد .

پرواضح است میزان وجود موارد یاد شده برای کشورهای مختلف کم رشد سرمایه داری یک اندازه نبوده ودرکشورهای مختلف متفاوت می باشد ولیکن همهٔ کشورهای کم رشد رامیتوان دراین چهارچوب به گونه ای نسبی دسته بندی نمود . موارد بالا نیز مطلق نبوده و شاید بتوان نکات دیگری رانیز بدان افزود . اما بهرترتیب بنابه دلایل یاد شده میتوان گفت که مسئله ملی درکشورهای کم رشد هنوز حائز اهمیت

www.iran-archive.com

زیادی میباشد و بایستی دقیقا بدان توجه نمود • همچنین کاملا آشکاراست همچنان که مسئله ملی دچار تغییرات معینی شده ،درعصرمانیز امکاناتی فراهم آمده که میتوان مسئله ملی رابگونه ای متفاوت (نسبت به گذشته) حل نمود واز چهارچوب دموکراسی بورژوائی فراترفت•

۶ــ انقلابات ضد امپریالیستی ــ دمکراتیک عمدتا مربوط به کشورهای باسطح متوسط رشد می‌باشد • درمورد مسئله ملی دراین دسته از کشورهامیتوان مسائل زیررایادآوری نمود •

اولا ــ دراکثریت این کشورها ، انقلابات بورژوائی (ویا بورژوا ــ دمکراتیک) صورت گرفته وآنهــا استقلال سیاسی خویش‌رایا سالها بدست آورده ویاآنکه هیچ وقت مستعمره نبوده‌اند اکثر کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۲۰ قرن گذشته درطی دو دهه مبارزه توانستند استقلال سیاسی خویش‌رابدست آورنــد • کشوری مانند ایران‌هیچگاه مستعمره نبوده و کشوری چون پرتغال نیز نه تنها مستعمره نبوده ،بلکه خــود از پیشتازان کشورهای استعمارگربوده است• و•••

ثانیا ــ همچنانکه گفته شد دراین کشورهایا انقلابات بورژوا ــ دمکراتیک انجام شده (البته بگونه ای ناقص) ویا تحولات بورژوائی از بالا صورت گرفته است، نتیجه آنکه سرمایه داری هم درشهر وهم درروستا رشد نموده است و بیشتر از همه اینکه سرمایه داری توانسته است نهادهای بورژوائی را جایگزین نهادهای ماقبل بورژوائــی نماید و بدین ترتیب مابامسئله تفرقه به معنی فئودالی آن روبرونیستیم•

ثالثا ــ بایستی به نکته‌ای که مرتبط باد وبند بالاست اشاره نمود وآن اینکه رهائی ملی (حق تعیین سرنوشت) قبل از هرچیز استقلال دولتی راشامل میشود • درگذشته ،دراوایل قرن بیستم بین لنیــن و روزالوکزامبورگ بحثی پیرامون این مسئله درگرفت• روزالوکزامبورگ‌درک غلطی از حق تعیین سرنوشت خلقها داشت و می‌گفت استقلال سیاسی درزمان امپریالیسم غیرممکن است(چون دول کوچك به سرمایه مالــی وابسته‌اند) ودرسوسیالیزم نیز اعطای چنین چیزی زائد و بیفایده می‌باشد • لنین پلمیکهای زیادی بــا روزالوکزامبورگ پیرامون مسئله ملی داشت ودرجائی خطاب به وی می‌نویسد " ••• گفتن این مطلب کــه دولتهای کوچك از لحاظ اقتصادی به دولتهای بزرگ وابسته اند و دولتهای بورژوائی برای سرکوب غارتگرانه ملتهای دیگر باهم مبارزه می‌کنند و امپریالیسم و مستعمرات هست ــ اینهاهمه فضل فروشی کودکانه ایست چونکه هیچگونه ارتباطی باموضوع ندارد • نه تنها کشورهای کوچك بلکه روسیه هم ،مثلا از لحاظ اقتصادی کاملا وابسته بقدرت سرمایه مالی امپریالیستی کشورهای ثروتمند بورژوازی است ــ نه تنها کشورهای منیاتور بالکان ،بلکه آمریکاهم در قرن نوزدهم ازلحاظ اقتصادی همانطوریکه مارکس‌در " کاپیتال " اشاره کــرده است،مستعمره اروپا بود • همه این مطالب بر••• هر مارکسیستی بخوبی روشن است ولی هیچــگونــه ارتباطی با جنبشهای ملی ودولت ملی ندارد •

<u>روزالوکزامبورگ مسئله استقلال وعدم وابستگی اقتصادی ملتهاراجایگزین مسئله حق ملتهادرتعیین سرنوشت سیاسی خویش‌در جامعه بورژوائی و مسئله استقلال دولتی آنها کرده است • " ۴</u>

رابعاً ــ درکشورهای باسطح متوسط رشد آن چنانکه گفته شد امپریالیسم به نهادی داخلی تبدیل شده است (که البته این به مفهوم نفی وجود تضاد نیروهای محلی باسیاست امپریالیستی نیست) ویــك شبح خارجی نمی‌باشد • ۱• ویرا از ازحزب کمونیست اروگوئه می‌گوید " مایه سرمایه داری انحصاری‌دولتی (منظور سرمایه انحصاری محلی می‌باشد) بیش‌از حد بها نمی‌دهیم • مانمی‌خواهیم نظیر آن دانشمند ــ انی باشیم که داخل شدن دراین مرحله رابه رسمیت می‌شناسند ،امانتیجه می‌گیرندکه درحال حاضــر ، مبارزه برضد امپریالیزم درکشور آنهامعادل یورش‌بردن به ارواح است ــ توگوئی امپریالیزم ،به عاملی‌داخلی مبدل نشده (و تنها داخلی) ودرون سیستم تولیدی رخنه نکرده است• " ۵ نتیجه آنکه با رشــد سرمایه داری ،امپریالیزم بیش‌از پیش‌مفهوم خارجی بودن خودرااز دست می‌دهد و مبارزه طبقاتی بیــش از گذشته دردرون کشور اهمیت می‌یابد • هرمبارزه با انحصارات محلی مبارزه باامپریالیسم می‌باشد واین به مفهوم آن است که مبارزه باامپریالیزم درمقابل این مبارزه ضد امپریالیستی‌پیش از آنکه ملی باشد ،ضــد

سرمایه داری است.

خامساً — بورژوازی ملی در این کشورها از صف نیروهای محرکه خارج گشته اند اگر چه در بعضی از آنها بعلت عملکرد بعضی از تضادها، بورژوازی نیز میتواند در انقلابات دمکراتیک شرکت نماید. اما میتوان عنوان نمود که کلیه اقشار بورژوازی از صف نیروهای طرفدار تحولات جدی ضد امپریالیستی خارج گشته اند. امروزه اقشار بورژوائی غیرانحصاری می‌کوشند با مطرح نمودن "سرمایه‌داری مستقل ملی"[6] به "جنبش ضد امپریالیستی، ناسیونالیزم را تحمیل کنند."[7] و توهم در مردم را دامن بزنند. از طرف دیگر نیروهای انحصاری و بورژوازی حاکم نیز صحبت از "وحدت ملی" در خیلی از این کشورها می‌نمایند. "ماهیت این مشی بورژوا — ناسیونالیستی در آن نهفته است که از یک سو با تظاهر "تفاهم ملی" به صلح طبقاتی دست یابد و از سوی دیگر طبقه کارگر سازمان یافته را نعب گذاری کرده آنرا تضعیف کند. این سیاست با منافع ایالات متحده و انحصارات فراملیتی مطابقت دارد. آنها در کشورهای آمریکای لاتین همواره به آن اقشار ممتاز جامعه اتکا داشته اند که ناسیونالیزم را بمثابه نیروئی بیطرف طبقاتی و بمثابه یک وسیله جهانی برای حل تمام مسائل وانمود می‌سازند ولی در واقعیت از آن برای پوشاندن استثمار زحمتکشان و سرکوب مبارزه آنها استفاده می‌کنند." [8] نتیجه آنکه اگر در کشورهای عقب افتاده آسیا و آفریقا، ناسیونالیزم هنوز دارای جنبه های ترقی‌خواهی می‌باشد، در کشورهای بارشد متوسط این جنبه ها را از دست داده است. معمولا در این کشورها، نیروهای بورژوائی می‌خواهند که تحت شعارهای ملی مبارزه طبقاتی تشدید شونده را تحت الشعاع قرار دهند. امروزه در این کشور ها، مبارزه با امپریالیسم بیش از پیش با مبارزه طبقاتی در درون کشور گره خورده است. این نکته ایست که بایستی بدان دقت نمود.

بنابراین در اکثریت کشورهای با سطح متوسط رشد، مسئله ملی عمدگی خود را از دست داده است. البته این به مفهوم آن نیست که در این کشورها مسئله ملی وجود ندارد. رهائی کامل ملی تنها از طریق رهائی اجتماعی قابل دست یابی است (و این شامل کشورهای امپریالیستی نیز میشود) اما مسئله ملی آن چنان حائز اهمیت نمی‌باشد که آنرا عمومی‌ترین وظیفه انقلاب شمرد. عمدگی که مسئله ملی برای کشورهای عقب مانده تر دارد، معمولا برای این دسته از کشورها ندارد.

۷ــ البته گفته های بالا به معنی آن نیست که مسئله ملی برای همه کشورهای با سطح متوسط رشد عمدگی خود را از دست داده است. در لبنان نیروهای مختلف خارجی در کشور هنوز حضور دارند در آنجا مسئله ملی و حل اختلافات با اسرائیل یکی از مسائل مهم انقلاب می‌باشد. در قبرس مداخلات یونانیها و ترکها همچنان ادامه دارد ضمن آنکه در این جزیره کوچک بریتانیای کبیر ۳۲ پایگاه نظامی دارد. در ایرلند بخش شمالی آن در اشغال انگلیسیهاست و در بخش جنوبی نیز حاکمیتی ارتجاعی و همدست انگلیس مسلط است.

۸ــ عده ای معتقدند که انقلاب در کشورهای "جهان سوم" فقط میتواند انقلابی ملی ــ دمکراتیک باشد و صحبت کردن از هر انقلاب دیگری به معنی انقلاب سوسیالیستی می‌باشد. چنین نظری در برابر انتقاد تاب مقاومت ندارد. برای رد این گفته فقط چند نقل قول از احزاب مختلف می‌آورم و ثابت می‌کنم که آنها انقلاب خود را نه سوسیالیستی دانسته و نه ملی ــ دمکراتیک.

ششمین کنگره حزب کمونیست ونزوئلا خاطرنشان نمود که "تضادهای فزاینده باید با پیروزی یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد انحصاری دمکراتیک و مردمی حل گردند." [9]

ماریو ژوزه ژابیفکر از حزب کمونیست آرژانتین می‌گوید "واقعیت های آرژانتین نشان می‌دهد که در مسیر سوسیالیزم باید از یک مرحله انتقالی، مرحله ارضی، دموکراتیک و ضد امپریالیستی گذشت." [10]

جورج پریره عضو کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین در رابطه با برنامه حزب میگوید "برنامه حزب که وظایف عمده آنرا تعریف می‌کند و آن دگرگونی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را که در مرحله کنونی انقلاب ارضی، ضد امپریالیستی، دموکراتیک لازم اند در نظر دارد، نتیجه مساعی تئوریک و پراتیک کمونیستها و مبارزات مداوم خلق است." [11]

حزب کمونیست پاراگوئه "با سازماندهی خلق در جهت تحقق یک انقلاب دمکراتیک، ارضی و ضد

و ضد امپریالیستی " ۱۲ می‌رزمد .

ژید وکوند ود یاز دبیر کل حزب کمونیست برزیل می‌نویسد " اکنون امپریالیزم (بیش از همه امپریالیزم آمریکای شمالی) انحصارات ولاتیفوندیستها که در پیوند ارگانیک با دیکتاتوری میرنده قرار دارند ، جدی‌ترین مانع را در برابر این مبارزه تشکیل می‌دهند . حزب ما برآنست که خلق برزیل بخاطر درهم کوبیدن این اتحاد ارتجاعی باید قدرت سیاسی را تسخیر کند و تغییراتی بنیادین دارای خصلت ضد امپریالیستی ، ضد انحصاری ، ضد لاتیفوندیستی را در نظام اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی کشور بشاند چیزیکه رفع موانع تاریخی در برابر گذار کشور بسوی سوسیالیزم ، پیشرفت اجتماعی و دموکراسی واقعی را بدست خواهد داد . " ۹۳

کارلوس زونیگا از حزب کمونیست شیلی می‌گوید که احزاب کمونیست آمریکای لاتین سالهاست که برای " انقلاب دموکراتیک ، مردمی و ضد امپریالیستی " ۱۴ می‌رزمند .

حزب کمونیست یونان معتقد است که در کشور " تغییرات دموکراتیک ضد انحصاری و ضد امپریالیستی بایستی صورت بگیرد . حزب کمونیست خواهان آن چنان اصلاحاتی است که تناسب نیروهای کمی و کیفی جدیدی را بدست دهد که در تحت شرایط معینی گذار به یک دموکراسی مردمی ضد امپریالیستی و ضد انحصاری را ممکن ساخته و آن دورنمای سوسیالیستی را می‌گشاید که با استراتژی حزب که در کنگره نهم طرح و در کنگره دهم بیشتر توسعه داده شده مطابقت دارد . " ۱۵ به نظر حزب مزبور کشور آنها به حکومتی دمکراتیک بر پایه یک " برنامه حداقل ضد امپریالیستی و ضد انحصاری " محتاج است .

برنامه حزب کمونیست آکوادور بر " لزوم اتحاد تمامی نیروهای ضد امپریالیستی ، دموکراتیک ، انقلابی وطن پرست بر ضد امپریالیزم آمریکای شمالی و انحصارات ، دشمن شماره یک رشد و حاکمیت ملت اکوادور تاکید می‌ورزد . حزب ما تامین متحدین قابل اعتماد را برای طبقه کارگر در هر پیکار این طبقه ، یک امر کاملا ضروری می‌پندارد .

حزب که در تعیین استراتژی و تاکتیک خود شرایط کنونی اکوادور را که استثمار نو استعماری را متحمل میشود در نظر می‌گیرد ، وظیفه مطروحه عبارتست از تشکیل یک حکومت انقلابی ، مردمی ، دمکراتیک ، وطن پرست که در یک مرحله توانای غلبه بر وابستگی را داشته باشد ، سپس به دگرگونیهای طراز سوسیالیستی گذار کند . " ۱۶ ضمنا حزب مزبور جانبدار ائتلاف وسیع چپ بر " مبنای برنامه ضد امپریالیستی و دمکراتیک با دگرگونیهای ارضی و اجتماعی " ۱۷ است .

۹ــ عده‌ای عنوان می‌کنند که مرحله انقلاب دمکراتیک خلق ، مناسبتر از مرحله ضد امپریالیستی ــ دمکراتیک میباشد . اما این گفته به نظر من صحیح نیست چراکه اولا ــ اگرچه این رفقا انقلاب دمکراتیک خلق را انقلابی سوسیالیستی ارزیابی نمی‌کنند ، اما آنها همه انواع انقلابات دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا را در محدوده تنگی می‌گنجانند . بدین ترتیب آنها اگرچه با نیروهائی که هر انقلابی به رهبری پرولتاریا را سوسیالیستی ارزیابی می‌کنند ، مرزبندی دارند و به آنها انتقاد می‌نمایند اما خودهان اشتباه را بگونه‌ای دیگر (اگر چه محدودتر) تکرار می‌کنند . تاریخ گذشته در این مورد شهادت می‌دهد .

در طول جنگ جهانی دوم در اروپای شرقی تحت رهبری طبقه کارگر انقلاباتی بوقوع پیوست که در ابتدای آن انقلابات ، کمونیستهای آن کشورها براساس خصوصیات عام هر انقلاب عنوانی برای انقلاب خویش اتخاذ نمودند که بازتاب دهنده خصوصیات بسیار بارز ملی نیز بود . پس از مدتی کاوش ، به گونه ای غلط از طرف استالین یک مفهوم عمومی تحت عنوان " انقلاب دمکراتیک خلق " برای همه آنها پیشنهاد شد و بعد از آن این واژه که دارای اشکالات متفاوتی است متداول شد . اگر چه بعداً در این زمینه تغییرات کاملا معینی صورت گرفت و عده‌ای آنرا رد نمودند چنانچه در تبادل نظری که اخیرا در مجله مسائل صلح و سوسیالیزم با دانشمندان مختلف اروپای شرقی صورت گرفته است آمده " ... این نامگذاری نیز خصوصیات ملی را نداشته و در همه جا بکار نمی‌رود . علاوه بر آن مورخین نسبت به محتوای آن نظریات گوناگونی ابراز می‌نمایند .

در واقع نمیتوان خصلت انقلابها را در تعریف واحدی که کلیه جنبه های این پدیده چند جانبه را در بر

www.iran-archive.com

صورت
هد بود ۰

گیرد ، بیان کرد ۰ در انقلابات مزبور عناصر ضد فاشیستی و دموکراتیک مشخص‌ترین عناصر محسوب میگردند ۰ وجه رهائی ملی در آلبانی ، چکسلواکی ، لهستان و یوگسلاوی نسبت به رژیم های دست نشانده آلمان هیتلری مثل مجارستان و رومانی به نحو بارزتری برجسته تربود ۰ در جاهائیکه بقایای نیرومند فئودالی باقی مانده بود انقلابات خصلت ضد فئودالی بخود گرفتند ۰ باتوجه به اینکه فاشیستها ودست نشاندگان آنها با سرمایه بزرگ صنعتی و مالی روابط خصوصی داشتند ۰ انقلابات این هشت کشور از همان آغاز دارای خصلت آشکار ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری بود ۰ ۱۸"

درچکسلواکی به دولت انقلاب ملی بود ۰ اول اینکه درجنگ دوم جهانی ، آنجا از جانب فاشیستهای آلمانی اشغال شد و بصورت مستعمره آلمان درآمد ۰ دوم آنکه درآنجا وظیفه متحد نمودن ملتهای سلواک و چک رد دستور روز انقلاب قرار داشت ، از اتحاد این دو ملت چکسلواکی (چک + سلواک) پدید آمد ۰ درآن زمان حزب کمونیست نیز از دو بخش مجزا تشکیل شده بود ۰ گوستاوساك دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست می‌گوید ۰ " قیام ملی سلواك که ۲۹ اگوست سال ۱۹۴۲ اوج گرفت آغاز انقلاب ملی دمکراتیك درچکسلواکی بشمار میرود ۰ " ۱۹ اودر جای دیگری می‌افزاید ۰ " ۰۰۰ انقلاب ملی ــ دمکراتیك درچکسلواکی به دگرگونی‌های بنیادی طبقاتی اجتماعی و اقتصادی درساختار جامعه منجر گردید ۰۰۰ حفظ و تحکیم خصلت مترقی سیاست داخلی و خارجی ورشد و تکامل پیگیر انقلاب ملی و دمکراتیك هدف عمده فعالیت بعدی حزب کمونیست چکسلواکی را تشکیل میداد ۰ " ۲۰

حزب کمونیست رومانی صحبت از " انقلاب ضد فاشیستی و دمکراتیك " می‌نماید ۰ درروماني انقلاب از آنجا خصوصیتی ضد فاشیستی داشت که درسالهای پیش از جنگ در دهه ۳۰ درکشور رومانی نیروهای فاشیستی کم کم توانستند قدرت را به دست بگیرند و انقلاب می‌بایستی درکشور ، حکومت آنتونسکو را بمثابه حکومتی فاشیستی سرنگون سازد ۰ مسئله اشغال کشور و وجه رهائی ملی ، آن چنانکه درلهستان وچکسلواکی مطرح بود وجود نداشت ۰

رفقای جمهوری دمکراتیك آلمان بخاطر وظایفی که درآن زمان برای مبارزه با حکومت فاشیستی هیتلری داشتند از انقلاب " ضد فاشیستی ــ دمکراتیك " ۲۱ نام میبرند ۰

دراسناد کمونیستهای یوگسلاوی ، مبارزه مردم یوگسلاوی با نیروهای اشغالگر را " جنگ رهائیبخش خلقی و انقلاب سوسیالیستی " ۲۲ نامیده میشود چراکه رفقای یوگسلاوی حتی قبل از پایان جنگ ودرحین مبارزه با نیروهای اشغالگر ، وظایف انقلاب سوسیالیستی را شروع نمودند ۰

رفقای ویتنام انقلاب خود را انقلابی ملی ــ دمکراتیك توده‌ای می‌نامند توجه داشته باشیم که ویتنام سالها علیه اشغالگران مبارزه نمود و طبیعتا انقلاب درآنجا جنبه ای ملی داشت ۰ فام وانگ دونگ عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام پیرامون پروسه انقلاب ویتنام می‌گوید ۰ " این پروسه تدریجی انقلاب ملی و دمکراتیك به انقلاب سوسیالیستی ، بدون گذشتن از مرحله رشد سرمایه بود ۰ "۲۳

ثانیا ــ خلق مفهومی نسبی است و درمراحل مختلف انقلاب و نیز بسته به وضعیت مشخص جامعه و ازهمه مهمتر درطول تاریخ تغییر کرده است ۰ ضمن آنکه درگذشته انقلاب خلق و نیز دموکراتیك تحت رهبری طبقات غیر پرولتری صورت گرفته است ۰ (***)

ثالثا ــ کسانی که مرحله دمکراتیك خلق را مناسبترین واژه برای انقلابات دمکراتیك تحت رهبری پرولتاریا می‌دانند ، مرحله انقلاب را براساس رهبری ونه وظایف آن خصلت بندی می‌کنند ۰

رابعا ــ لنین ثابت نمود که نیروهای محرکه انقلاب را نمیتوان از مرحله انقلاب مستقیما نتیجه گرفت ۰ به همین ترتیب نمیتوان مرحله انقلاب را از مضمون حاکمیت انقلاب اخذ نمود (****) عده‌ای از اینان نکته درست که درانقلاب آینده ایران مضمون حاکمیت ، دیکتاتوری دمکراتیك خلق خواهد بود ۰ این نتیجه را اخذ می‌کنند که مرحله انقلاب نیز دمکراتیك خلق است ۰ اما نمیتوان با چنین نتیجه گیری موافقت نمود ۰ انقلاب سالهای ۱۹۰۷ ــ ۱۹۰۵ روسیه یك انقلاب بورژوا ــ دمکراتیك بود ، اما لنین مضمون حاکمیت آن

www.iran-archive.com

را دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان (خلق) عنوان نمود • دیکتاتوری دمکراتیک حاصل تناسب قوای معین طبقاتی درجامعه بوده ،وظایف خاصی چون سرنگوب نیروهای ارتجاعی ودرهم کوبیدن نهاد ـ ها و موسسات کهنه و ایجاد ارگانهای جدید بر ویرانه های جامعه کهن رابعهده دارد • دیکتاتوری رابطه بین طبقات اجتماعی رابیان می‌کند • و مرحله انقلاب پله ایست درتکامل اجتماعی جامعه که ازتضاد ـ های مشخص جامعه ناشی میشود واین تضاد ها نیز فقط شامل تضادهای طبقاتی نیستند •

۱۰ ـ ما درایران با یك انقلاب ملی و دمکراتیك مواجه نیستیم • انقلاب ما ، انقلابی ضد امپریالیستی ـ دمکراتیك است• مضمون حاکمیت انقلابی ایران رادیکتاتوری دمکراتیك خلق تشکیل خواهد داد وبورژوازی نیز درصفوف خلق جائی ندارد • بورژوازی اگرچه نیروی محرکه انقلاب نبوده امامیتواند درمقاطعی ازانقلاب باما هنگام باشد • شکل حاکمیت انقلابی درپروسه مبارزات مردم معین میشود و نمیتوان از قبل آنراد قیقا معین نمود • دموکراتیك بودن و ضد امپریالیستی بودن از خصلتهای بسیار عمومی انقلاب ایران می‌باشند •

یکی از خصایل انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیك ایران ، خصلت ضد سرمایه داری بودن آن است • ضد سرمایه داری بودن خصیصهٔ پرولتاریاست (میزان ضد سرمایه داری بودن انقلاب وابسته به نقش پرولتاریادرجامعه می‌باشد • امروزه معمولا دردشورهای باسطح نازل رشد ،انقلابات ضمن داشتن خصلت ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ، دارای گرایش ضد سرمایه داری نیز می‌باشند • این گرایش درپروسه تکامل انقلاب رشد می‌یابد • اما معمولا درانقلابات دمکراتیك درکشورهای بارشد متوسط،این وجه چیزی بیشترازیك گرایش می‌باشد • دراین کشورها امپریالیسم به عنصری داخلی ودرونی تبدیل شده و با سرمایه داری داخلی درهم تنیده است بهمین خاطر این انقلابات دارای خصلتی ضد سرمایه‌داری نیز هستند (این گفته به معنی نفی تحلیل مشخص از شرایط مشخص نمی‌باشد) واین خصلت از همان روز اول انقلاب عمل می‌نماید •به نظرمن این گفته که فقط انقلابات سوسیالیستی خصلتی ضد سرمایه داری درست نمی‌باشد • انقلابات سوسیالیستی دارای محتوی ضد سرمایه داری هستند (یعنی آنکه همه جوانب آن ضد سرمایه داری است) حتی درابتدا انقلابات درابتداعمده ترین جنبه آن (یعنی ماهیت آن) ضد سرمایه داری است و بعد به محتوی تبدیل میشود • درانقلاب سوسیالیستی ،پس از انقلاب تولید سوسیالیستی بخش راهبر تولید اجتماعی راتشکیل میدهد ،درصورتی که تولید خود وجود دارد • مدتها و سالها طول می‌کشد (بسته به سطح رشد اقتصادی جامعه و نیز یك سلسله عوامل دیگر) تااینکه تولید خسرد از بین برده شود • بنابراین انقلاب سوسیالیستی از همان ابتدا ماهیتی ضد سرمایه‌داری دارد واین درپروسه به محتوی ضد سرمایه داری تحول می‌یابد •

انقلاب ما خصلتی ضد سرمایه داری دارد ،اما عمده ترین خصلت انقلاب ما نیست ،عمده ترین خصلت انقلاب ما دردمکراتیك بودن و ضد امپریالیستی بودن آن است • ماهیت انقلاب ما ،دمکراتیك است اما کسی که بدین سبب صحبت از " گرایش ضد سرمایه داری " ۲۴ برای انقلاب ایران می‌نماید نمیتواند شناخت درستی از نقش سرمایه داری وابسته درایران داشته باشد ودرهم تنیدگی وابستگی و سرمایه داری درایران رادرك نمی‌کند • چنین کسی هنوز ایران راکشوری با سطح نازل رشد می‌پندارد و برای بورژوازی متوسط جنبه استقلال اقتصادی راقائل بوده و نیز امکان راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری دمکراتهای انقلابی رابرای ایران منتفی نمیداند •

حمید ـ اردیبهشت ۶۶

www.iran-archive.com

پانویسها :

۱ــ رجوع شود به کار ۳۲
۲ــ رجوع شود به نامه مردم شماره ۱۰۹
۳ــ و. زاکلادین ــ جنبش جهانی کمونیستی ــ روسی ــ ص ۳۸۷
٤ــ لنین ــ منتخب آثار ــ جلد ۳ ــ ص ۲۱۵
۵ــ مسائل صلح و سوسیالیزم ــ ۱۹۸۲ ــ ماه جولای ــ ص ۱۵٦
٦ــ و. زاکلادین ــ جنبش جهانی کمونیستی
۷ــ همانجا
۸ــ جیو گرند و دیاس (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست برزیل) مسائل صلح و سوسیالیزم ــ سال ۸٤ شماره ۱۲ــ۱۱ ص ٤۷
۹ــ همانجا ــ سال ۸۳ ــ شماره ۱ ــ ص ۸٤
۱۰ــ همانجا ــ سال ۸۳ ــ شماره ۳ ــ ص ۷۰
۱۱ــ همانجا ــ سال ۸۳ ــ شماره ۸ ص ۵٦
۱۲ــ همانجا ــ سال ۸۳ ــ شماره ٤ ــ ص ٦۹
۱۳ــ همانجا ــ سال ۸۳ شماره ۱۰ ص ۳۷
۱٤ــ همانجا ــ سال ۸۳ ــ شماره ۳ ــ ص ۷٤
۱۵ــ همانجا ــ سال ۸۳ ــ شماره ۵ ــ ص ۷۳
۱٦ــ همانجا ــ سال ۸۳ ــ شماره ٤ ــ ص ۱۹ــ۱۸
۱۷ــ همانجا ــ ص ۱۹
۱۸ــ همانجا ــ سال ۸٤ ــ شماره ۷ ــ ص ۷٦
۱۹ــ همانجا ــ سال ۸٤ شماره ۸ ــ ص ۱۱
۲۰ــ همانجا ــ ص ۱۵
۲۱ــ همان جا ــ ص ۷٦
۲۲ــ همانجا
۲۳ــ همانجا سال ۸۵ ــ شماره ۸ ص ۲۰
۲٤ــ رجوع شود به کار شماره ۳۲

(*)ــ توجه داشت باشیم که رابطه بین وظایف و نیروهای محرکه یك رابطه یك طرفه نمی‌باشد . از یکطرف اختلاط وظایف دمکراتیك و سوسیالیستی برنیروهای محرکه تاثیر می‌گذارد و بالعکس . از طرف دیگر تضادهای درونی کشور، اوضاع بین‌المللی، دوران و ... خود بروظایف و چگونگی حل وظایف انقلاب موثر است. هدف از طرح این بحث فقط تعیین عمده ترین عامل برای تعیین خصلتهای بسیار عمومی انقلاب به گونه ای منطقی می‌باشد . هرگونه درك یك جانبه ازاین مسئله خطرناك است.

(**) ــ بایستی به این نکته توجه داشت که تقسیم بندی انقلابات دمکراتیك بصورت مزبور معنی مراحل مختلف در انقلاب دمکراتیك در یك کشور رانمی‌دهد . تقسیم بندی مزبور هیچگونه وجه مشترکی با تئوری مراحل ندارد دراین تقسیم بندی فقط سعی شده صور مختلف انقلاب دمکراتیك راکه تاکنون صورت گرفته ، بگونه ای منطقی دسته بندی گردد .

(***) ــ انقلاب آینده ایران ازآنجائه حاکمیت خلق رامستقر و ماشین دولتی راخرد خواهد نمود طبعا انقلابی خلقی است واین یکی از ویژگیهای آن است. اما همچنان که گفته شد این ویژگی بسیارعمومی است (هم از نظر مکانی و هم زمانی) و ویژگیهای ملی راد ربرنمی‌گیرد . دراینجا فقط صحبت از دقت علمی در تعیین

www.iran-archive.com

عنوان انقلاب است و نه چیزی دیگر.

(****) ــ این گفته ازاینجا ناشی میشود که انقلاب دمکراتیک به‌صور مختلف ودر دوره‌های متفاوت صورت گرفته و میگیرد و اگرسخن از انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی بطورکلی باشد گفته مزبور درست نخواهد بود.

درباره استراتژی ـ تاکتیک سازمان
در انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک ایران

طرح استراتژی وتاکتیک سازمان در پلنوم فروردین ۶۵ بعنوان کاپایه فعالیت انقلابی سازمان ومبنائی جهت تدوین طرح برنامه سازمان مورد تصویب قرارگرفت. این طرح کوشیده است به اساسی ـ ترین مسائل انقلاب ایران، مرحله انقلاب، نیروهای محرک آن، آلترناتیو انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، وظایف انقلابیون چگونگی فراروئی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی پاسخ دهد. ازآنجا که برخی مسائل در طرح استراتژی تاکتیک مصوبه پلنوم ۶۵ مبهم باقی مانده یا بدانها پاسخهای نادقیق داده شده است بحث، انتقادی، تدقیق و تکمیل طرح ضروریست. ولی در بحثهای درون سازمانی ما با دیدگاههائی مواجهیم که سمتگیری استراتژیکی اساسا متفاوت با طرح مصوب پلنوم فروردین ارائه داده وکلیت آنرا نفی می کند. این نوشته از آنجا که دیدگاه عمومی طرح را تایید می کند، به بررسی دیدگاههائی که از اساس استراتژی تاکتیکی کاملا متفاوت با طرح مصوبه کمیته مرکزی سازمان ارائه می دهند می پردازد. و نقائص و کاستی های طرح مزبور را مورد بحث قرارنمی دهد.

از آنجاکه همه دیدگاهها در نهایت خود را در پاسخگوئی به قدرت سیاسی (آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی) و چگونگی دستیابی به سوسیالیسم منعکس می کنند در این نوشته نقد وبررسی دیدگاههای مختلف اساسا در همین رابطه صورت گرفته وبه دیگر جنبه ها علیرغم اهمیت آن پرداخته نشده است. بنظرمن دیدگاههای انحرافی را در رابطه با موضوع مورد بحث در شرایط کنونی سازمان و جنبش کمونیستی ایران می توان در سه برخورد زیر طبقه بندی نمود.

الف ـ دیدگاههایی که در عمل وحتی در تئوری رابطه میان افزایش نقش هدایت کننده وتحکیم وتقویت موقعیت کمونیستها با پیشروی انقلاب دمکراتیک را قطع می کنند.

ب ـ دیدگاههائی که هدف مقدم خود (آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی) را یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا قرارمی دهند.

ج ـ دیدگاههائی که ضمن حفظ عبارت پردازیهای چپ، هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی قرار می دهند.

الف. قطع رابطه میان افزایش نقش هدایت کننده وتحکیم وتقویت موقعیت کمونیستها با پیشروی انقلاب

در طرح برنامه سازمان در سال ۶۱، ما هدف مقدم خود را ارتقاء انقلاب تا سطح سمتگیری سوسیالیستی از طریق تقویت جناح بزعم ما رادیکال موجود در درون رژیم و پیشبرد تاکتیک "که برکه" قرارداده ایم. ما معتقد بوده ایم در صورت تداوم وتاکید بر مبارزه علیه امپریالیسم، کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی، انقلاب پیش خواهد رفت و راه سمتگیری سوسیالیستی گشوده خواهد شد. ارزیابی ما این بود که با پیشرفت نبرد "که برکه" در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، شکستن ائتلاف نیروهای حاکم وطرد جناح راست که بورژوازی را در درون حاکمیت نمایندگی می کرد، امکان اتحاد مابین نمایندگان خرده بورژوازی حاکم با پیشاهنگ طبقه کارگر فراهم خواهد آمد و امکان ارتقاء جمهوری اسلامی به حاکمیتی که راه سمتگیری سوسیالیستی را در پیش گیرد، تحقق می یابد. ما پیشروی چنین روندی را در شرایطی که آزادیهای سیاسی محدود وحتی سرکوب می شد ممکن می دیدیم. در تفکر و عمل ما کسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب ونتیجه پیشروی نبرد "که برکه" در درون حاکمیت موکول می شد. و چگونگی نیل به آن وبرقراری حاکمیت پرولتاریا مبهم وبه آینده ای نا روشن محول می گردید. ما علاوه بر تحلیل نادرست از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای متشکله آن تصور می کردیم تضعیف مواضع اقتصادی، اجتماعی بورژوازی در سطح جامعه مستقیما نیروهای رادیکال را در حکومت تقویت می کند وقطعا راه را در آینده برای قدرت گیری ما خواهد گشود. تجربه انقلاب ایران وتجربیات مشابه در دیگر کشورها بی پایه بودن ایده های فوق را ثابت نمود.

www.iran-archive.com

خطاها وانحرافات ما در گذشته می بایست در وجوه مختلف مورد بررسی قرار گیرد و در سطح جنبش آموزش داده شود. از آنجا که این مبحث در مقوله بررسی ریشه های خطا مورد بحث قرار خواهد گرفت و بزودی طرح مصوب در این رابطه انتشار خواهد یافت و با توجه به حجم بولتن وگستردگی بحث، بررسی وسیع ریشه های خطا و ابعاد تئوریک ونتایج سیاسی آن به مقاله مستقلی نیازمند است. من در اینجا تنها بر چند حکم اصلی که در رابطه با موضوع مورد بحث تاکید بر آنها ضروری است تاکید می کنم واز بحث تفصیلی در رابطه با این احکام، گسترش آنان وذکر نتایج سیاسی وابعاد آنها احتراز نموده و در مقاله دیگری بدانها خواهم پرداخت.

جریانی که از نظر ما اتحاد با وی امکانات مساعدی برای پیشروی انقلاب و حتی سمتگیری سوسیالیستی می گشود نیروئی بودکه از در آمیزی دین ودولت دفاع می کرد، مدافع پیگیر ولایت فقیه بود واز نظر ایدئولوژیک و آرمان اقتصادی واجتماعی شدیدا با کمونیسم وسوسیالیسم در تضاد بود. تعصب مذهبی، اعتقاد به ولایت فقیه و تکیه بر شعار "نه شرقی نه غربی" دستگاه ایدئولوژیک و نظری این جریان را تشکیل می داد. در تفکر ما این مجموعه ایدئولوژیک به عاملی فرعی تبدیل گردیده بود. برنامه ما باید مشخص می کرد که پیروزی قطعی انقلاب در کجا وچگونه خواهد بود و چگونه چنین جریانی می تواند راه را برای سوسیالیسم بگشاید. تمامی تجارب جهانی اثبات نموده است که عامل ایدئولوژیک شامل مواضع عقیدتی و سمتگیری نیروی حاکم نسبت به پیشاهنگ طبقه کارگر عاملی مهم و درجه اول در ارزیابی آینده یک نیرو و ظرفیت تکامل اوست.

فرجام انقلاب دمکراتیک تنها با قرار گرفتن طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی ممکن است واین امر تنها با تغییر قدرت سیاسی امکان پذیر بود. حتی اگر دمکراسی انقلابی در راس قدرت قرار داشت ما حق نداشتیم چگونگی کسب قدرت توسط حزب طبقه کارگر را مسکوت گذاریم واین توهم را در عمل پدید آوریم که انقلاب بخودی خود می تواند گام بگام پیش رود. طبیعتا در شرایطی که نیروی حاکم نه تنها به سوسیالیسم علمی اعتقاد نداشت بلکه با آن دشمنی می کرد، بدون بزیر کشیدن قدرت حاکم چنین تحولی ناممکن بود.

نظر حزب توده ایران در مقاله اخیرش در پاسخ به مقاله سازمان که حمایتهای خود از حکومت را تاکتیکی ودر راستای استراتژی حزب در جهت کسب قدرت تصویر می کند واقعی نیست. در صورت وجود چنان سیاستی در چهارچوب تحلیل خود حزب، در عین آنکه استفاده از تاکتیک ها ومانورهای مناسب با توجه به پایگاه وسیع توده ای حاکمیت مجاز بود. نمی بایست تماما بر نزدیکی وحتی یگانگی و همگونی اغلب شعارها وتاکتیک ها و بالاخص آماجهای ما با نیروئی که می بایست آن را بزیر کشیم تاکید می شد. ما می بایست در ذهن توده ها شایستگی خود را برای رهبری انقلاب اثبات می نمودیم عمل ما در خدمت این هدف نبود.

در تمام جهان رژیمهائی که شیوه سرکوب را در پیش گرفته اند و بسیج و تشکل مستقل کارگران را مانع گردیده اند و راه کمونیزم ستیزی را پیشه کرده اند و در جهت ممانعت از فعالیت انقلابی کمونیستها برخاسته اند، حتی در بهترین حالت و با انجام جدی ترین اصلاحات اقتصادی اجتماعی نیز سرانجام راه بازگشت وشکست را در پیش گرفته اند. ما برای نیروئی که استقرار "ولایت فقیه" ومبارزه با کمونیسم وسوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود امکان پیشبرد انقلاب تا سمتگیری سوسیالیستی را قائل گردیدیم. اینها همه از درک نادرست ما از سمتگیری سوسیالیستی ونیروی راهبر آن ونقش کمونیستها در این مسیر و چگونگی فراروئی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ناشی می گردید. ما چگونگی فراروئی وسرنوشت انقلاب را مبهم گذاشتیم، ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشروی پیگیر و به فرجام رساندن انقلاب را مسکوت گذاردیم و براتحاد با حکومت و پیشبرد روند "که برکه" در آن اتکاء نمودیم. ما بر بسیج مستقل توده ها بمثابه مهمترین اهرم تقویت انقلاب و تدارک رهبری طبقه کارگر تکیه ننمودیم واینها همه جدا از تحلیل اساسا نادرست ما از ماهیت رژیم و ظرفیتهای آن بوده

www.iran-archive.com

است • به مباحثات فوق در چهارچوب بحث بررسی ریشه های خطا بطور مفصل خواهیم پرداخت• طرح استراتژی تاکتیک بر تلاش در راه تامین هژمونی پرولتاریا بر انقلاب بعنوان اساسی ترین وظیفه سازمان تاکید نمود • پیشروی انقلاب را در رابطه مستقیم با نقش پرولتاریا تصویر کرده و پیشروی پیگیر و به فرجام رسیدن انقلاب را در گرو کسب قدرت سیاسی توسط حزب طبقه کارگر می داند • مجموعه این احکام مرزبندی روشنی را با ایده های گذشته سازمان ترسیم می کند •

سازمان موفق گردیده است تا حد زیادی با انحرافات پیشین خود برخورد نموده و آنها را تصحیح نماید ولی از آنجا که ما در یک دوره معین بر مبنای چنین درکی حرکت کرده ایم و این ایده ها را آموزش داده ایم ،نمی توان تصحیح ایده ها را بدون مبارزه نظری جدی با ایده های گذشته و آموزش همه جانبه جمعبندیهای نوین پیش برد • خطاهای نظری ما در گذشته تنها مربوط به گذشته و یک شرایط تاریخی معین نیست • همه آن عوامل امروز و فردا نیز حضور دارند • برخورد روشن و جدی با این ایده ها و آموزش آنها ضروریست • جمعبندیهای دیگر احزاب کمونیست که با اشکال متفاوت دچار انحرافات مشابهی بوده اند امکانات مساعد تری برای ما در تصحیح ایده های خویش فراهم نموده است • به تعویق افتادن برخورد سازمان با ریشه های خطا ،برخورد جدی و قاطع با این نگرش را که خود می تواند منبع تغذیه دیگر انحرافات باشد ،مانع گردیده است • ما می بایست در برخورد با نظرات گذشته سازمان (همچنین در برخورد با حزب توده ایران)بر خطاهای نظری پیشین ،عوامل و نتایج سیاسی آن تاکید نمائیم •

ب ـ دیدگاههائی که هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا می دانند

وسیعترین وتند ترین انتقادات وحملات توسط جریانهای دیگر و برخی رفقای درون سازمان از زاویه فوق به طرح مصوب پلنوم وارد شده است • این دیدگاهها برقراری حاکمیت انقلابی خلق را به عنوان وظیفه مقدم و آلترناتیو رژیم رد می کند و شعار حاکمیت کارگران و زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر یا حاکمیت خلقی با رهبری و یا تفوق طبقه کارگر را به عنوان وظیفه مقدم و آلترناتیو رژیم طرح می کنند • این ایده در رد طرح استراتژی و تاکتیک طرح می کند که سازمان نیروی متفوق در حاکمیت آینده را مبهم گذارده و اگر رهبری و تفوق پرولتاریا در قدرت سیاسی تامین نگردیده باشد چنین حاکمیتی ماهیتا خورده بورژوائی یا بورژوائی بوده و توان پیشبرد انقلاب را ندارد • شعار کمونیستها تنها می تواند حاکمیتی که تفوق پرولتاریا در آن تامین گردیده است ،باشد ،حاکمیتی که می تواند انقلاب را پیش برد ،به پیروزی رسانده و به سوسیالیسم پا نهد • از آنجا که هر حاکمیت دیگری انقلاب را به شکست خواهد کشاند این تنها حاکمیت انقلابی است و شعار " حاکمیت انقلابی خلق " مبهم ،رفرمیستی ،غیر لنینی و ••• است وطبقه کارگر را به دنباله روی از دیگر اقشار وطبقات خواهد کشاند • مسلما این شعار واین دیدگاه اگر به عنوان یک استراتژی و بطور منسجم طرح گردد ، نمی تواند به تفاوت نظر در رابطه با آینده محدود بماند و به سیاست امروز تعمیم نیابد • از آنجا که ماهیت حاکمیت آتی در جریان سرنگونی و با توجه به توازن قوای نیروهای سیاسی وطبقاتی سرنگون کننده رژیم تعیین خواهد شد ،طبیعتا جبهه ای که حزب طبقه کارگر تفوق خود را تامین نکرده باشد در صورت کسب قدرت ،حاکمیتی با تفوق دیگر نیروها پدید خواهد آورد و بیهوده نبود که تا چند ماه قبل معتقدین به این تفکر پذیرش جبهه آلترناتیو وطرح این شعار را در شرایط عدم تامین هژمونی پرولتاریا رفرمیسم می دانستند و بیشترین حملات را از همین زاویه به سازمان می کردند •

<u>حاکمیت انقلابی خلق</u>: جدا از تحریفات ،اتهامات وعمده کردن برخی مسائل کم اهمیت ترکه در جریان این مباحث طرح گردیده ،واقعیت این است که ایده های فوق الذکر و طرح سازمان ،دو آلترناتیو مختلف ودو چشم انداز متفاوت را برای دستیابی به قدرت و استقرار حاکمیت پرولتاریا و برقراری سوسیالیسم تصور می نمایند • طرح پلنوم فرودین ،شعار برقراری حاکمیت انقلابی خلق یا به عبارت دیگر حاکمیت نیروهای محرک انقلاب را طرح می کند ،در این حاکمیت که یکی از اشکال

www.iran-archive.com

حاکمیت " کارگران و دهقانان " خواهد بود ــ الزاما تفوق پرولتاریا در قدرت سیاسی تامین نگردیده است • ما در تمامی دوران انقلاب چه امروز در جریان سرنگونی و چه فردا پس از سرنگونی رژیم در راه کسب هژمونی پرولتاریا بر انقلاب می رزمیم • برقراری حاکمیت انقلابی خلق و پیشروی انقلاب در گرو آن است که بورژوازی منفرد وخنثی گردد و طبقه کارگر هدایت عملی جنبش را در دست گیرد • در صورتیکه بورژوازی در راس جنبش قرار گیرد و اقشار میانی را به سمت برنامه های خود جلب نماید ، حاکمیت آینده یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی خواهد بود و انقلاب در حد تحولاتی محدود در چهارچوب دمکراسی بورژوائی متوقف خواهد شد •

پیش شرط برقراری حاکمیت دمکراتیک کارگران و دهقانان آن است که طبقه کارگر موفق شود مهر و نشان خود را بر انقلاب بکوبد ، اقشار میانی را بسمت برنامه های خود جلب نماید ، بورژوازی را منفرد و خنثی سازد وهدایت عملی جنبش را در دست گیرد • در ایده آل ترین حالت از همان فردای سرنگونی رژیم و پس از کسب قدرت تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی تامین گردیده و راه برای تحولات دمکراتیک و سوسیالیستی گشوده خواهد شد ولی ممکن است چنین امری تحقق نیافته و طبقه کارگر در چهره نیروهای مردمی هنوز به نیروی متفوق بدل نگردیده باشد و یا برتری وی ناچیز و شکننده باشد • در جریان پیشروی انقلاب به دلیل حضور نیروهائی که نمایندهٔ اقشار مختلف هستند ، اراده واحد که در سرنگونی رژیم وگامهای اولیه انقلاب وجود دارد درهم شکسته خواهد شد • بخشی از نیروهائی که در کنار ما بودند همراه با تعمیق روندهای دمکراتیک و تقویت عناصر سوسیالیستی انقلاب در برابر پیشرفت انقلاب قرار خواهند گرفت • پیشروی پیگیر و به فرجام رسیدن انقلاب دمکراتیک و گام گذاری در راه سوسیالیسم در گرو آن خواهد بود که در این روند طبقه کارگر موفق شود نقش خود را در قدرت حاکمه تقویت کند و برتری تفوق خود را تامین و تحکیم نماید و حاکمیت کارگران و دهقانان به یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا ارتقاء یابد • انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در ایران دو فاز یک روند واحد انقلابی را تشکیل می دهند • در صورتیکه روندها نه در سمت تقویت حزب طبقه کارگر بلکه در جهت تقویت و تفوق نیروهای وابسته به اقشار و طبقات غیر پرولتری سیر نماید ، انقلاب در نیمه راه متوقف خواهد ماند و سپس راه شکست را خواهد پیمود • مبارزه در راه حاکمیتی با رهبری و تفوق پرولتاریا و حزب وی هدفی است که ما همواره و از همین امروز در راه آن می رزمیم ولی چنین حاکمیتی ، تنها حاکمیت انقلابی نیست • دستیابی به چنین حاکمیتی ممکن است مستقیما حاصل گردد و ممکن است از مسیر حاکمیتی انقلابی و غیر پرولتری گذر کند •

نگاهی گذرا به تاریخ این مباحث : این مباحث برای اولین بار در جنبش ما مطرح نمی گردد در جریان انقلاب روسیه لنین در برابر د و انحراف قرار گرفت • انحراف منشویکی که رهبری انقلاب را به بورژوازی می سپرد و برای پرولتاریا در این مرحله تنها نقش یک شرکت کننده را قائل بود و انحراف دیگری که وظیفه مقدم خود را برقراری حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکراتیک (حکومت کارگری) می دانست که توسط " پاروس " طرح گردید و توسط تروتسکی " تکمیل شد • در ۸۰ سال اخیر نیز همواره نیروهای مدافع این ایده ها در کشورهای مختلف ، احزاب کمونیست را بدلیل عدم طرح شعار حکومت کارگری (حاکمیتی با اکثریت سوسیال دمکرات) بعنوان آلترناتیو و وظیفه مقدم در جریان انقلاب دمکراتیک ، مورد حمله قرار داده اند •

در سال ۱۹۰۵ لنین در نقد نظرات " پاروس " که معتقد بود دولت موقت انقلابی تنها می تواند دولتی با اکثریت سوسیال دمکرات باشد ونتیجتا دولتی سوسیال دمکرات و یا کارگری خواهد بود نوشت " به همین طریق و به همین دلیل نظرات زیرین پاروس نیز نادرست است " دولت موقت انقلابی در روسیه دولت دمکراسی کارگری خواهد بود • اگر سوسیال دمکراسی در راس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه قرار گیرد این دولت سوسیال دمکراتیک خواهد بود • دولت موقت سوسیال دمکراتیک دولت یکپارچه ای با اکثریت سوسیال دمکراتیک خواهد بود " • چنین چیزی چنانچه منظور موارد تصادفی و زود گذر نباشد بلکه دیکتاتوری انقلابی کم وبیش پا برجائی باشد که بتواند ولو اندکی هم شده اثر

خود را در تاریخ برجای گذارد محال است ... این پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولترها و نیمه چیزدارها یعنی با انبوه تهیدستان و خورده بورژوازی شهر و ده می تواند به اکثریت عظیم وقاطع بدل گردد. وجود چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی ممکن و مطلوب البته در ترکیب دولت انقلابی تاثیر می بخشد و شرکت و یا حتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون دمکراسی انقلابی را در این دولت ناگزیر می سازد. (۱) این جمله لنین یعنی ناگزیر دانستن شرکت و یا حتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون دمکراسی انقلابی در حاکمیت آلترناتیو، تمامی تفاوت جوهری دو استراتژی را بیان می کند. لنین با شعار برقراری حاکمیت کارگران و دهقانان (دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان) علاوه بر مبارزه بر علیه منشویکها که در آن زمان نیروئی جدی بودند مبارزه فعالی را بر علیه ایده های تروتسکی پیش برد. تروتسکی در تشریح اختلاف خود به لنین استناد می‌کند که می گوید. "در یک مرحله مشخص و تاریخی و در نتیجه مجموعه شرایط عینی طبقات کارگر و دهقان برای حل مسائل انقلاب دمکراتیک ناگزیر باید متحد شوند. آیا دهقانان قادر خواهند بود که حزب خود را بوجود آورند و آیا در انجام این کار موفق خواهند شد؟ آیا چنین حزبی در حکومت دیکتاتوری در اکثریت خواهد بود یا در اقلیت و وزنه و اعتبار نمایندگان پرولتاریا در حکومت انقلابی چگونه خواهد بود. هیچیک از این سوالات را از پیش نمی توان پاسخ داد". (۲) تروتسکی چنین ایده هائی را به معنی پذیرش اشکالی از دولت های خورده بورژوائی بعنوان دولت انقلابی می دانست ورد می کرد وی از ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان تنها تحت رهبری طبقه کارگر دفاع می کرد و در برابر ایده دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان ایده دیکتاتوری کارگران و دهقانان با تفوق طبقه کارگر و یا حکومت کارگری را طرح می کرد وی می نویسد "شرکت پرولتاریا در حکومت تنها اگر بصورت غالب و رهبری کننده باشد از نظر اصولی جایز بوده و از نظر عینی نیز محتمل ترین شکل شرکت است" (۳) "نمایندگان پرولتاریا با ورود خود در دولت ــ نه به عنوان اسیری بی توان بلکه به عنوان یک قدرت مسلط و برتر ــ مرز میان برنامه حداقل و حداکثر را درهم می ریزند و ..." (۴)

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ تجربه ای در جهت اثبات ایده های لنین و برخورد وی با این انقلاب دقیق ترین توضیح دهنده ایده های اوست. این انقلاب با هژمونی پرولتاریا صورت گرفت به این معنا که دهقانان و اقشار میانی شعارهای پرولتاریا را پذیرفتند و به وی پیوستند. به این معنا که پرولتاریا رهبری وهدایت جنبش انقلابی را در عمل عهده دار گردید. با قیام فوریه حکومت تزار سرنگون شد ولی طبقه کارگر وحزب وی مستقیما موفق به کسب قدرت سیاسی نگردیدند. پس از انقلاب در شوراهای کارگران و سربازان، بلشویکها در اقلیت وحتی در اقلیت ضعیف بودند و این امر منجر بدان شد که این شوراها برنامه منشویکها را به اجرا گذارند و هدایت دولت را به بورژوازی واگذار کنند. لنین در آوریل ۱۹۱۷ می گوید "مهمترین خصوصیت انقلاب ما خصوصیتی است که توجه عمیق نسبت به آن بشکل موکدی ضروریست قدرت دوگانه ای است که در همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب ــ بوجود آمده است. این قدرت دوگانه در وجود دو دولت تجلی می کند. یکی دولت موقت لووف و شرکا" و دیگری دولت اضافی، فرعی وکنترل کننده در وجود شورای نمایندگان کارگران وسربازان پتروگراد". (۵) "این کیفیت فوق العاده خود ویژه ای که با این شکل نظیرش در تاریخ دیده نشده موجب درآمیختن و اختلاط دو دیکتاتوری شده است. دیکتاتوری بورژوازی ودیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان (شورای نمایندگان کارگران و دهقانان)" (۶) "به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران ... در اقلیت وآنهم فعلا در اقلیت ضعیفی است. به توده ها توضیح داده شود که شورای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنه حکومت انقلابی است و بدین جهت مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن می دهد وظیفه ما فقط می تواند این باشد که اشتباهات ــ تاکتیکی شوراها را با شکیبائی و بطور منظم و سیستماتیک و مصرانه به توده ها توضیح دهیم... مادامکه در اقلیت هستیم کار ما انتقاد وتوضیح اشتباهات است." (۷)

مطابق ایده های لنین حاکمیت شوراها متشکل از نمایندگان کارگران و سربازان حتی در شرایطی

که حزب نماینده پرولتاریا (بلشویکها) اقلیت ضعیفی در آن تشکیل می داد نوعی دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان و شرکت در آن به عنوان یک مرحله در راه نیل به حاکمیت پرولتاریا مجاز وضرور بود شوراهای کارگران و سربازان محصول انقلاب فوریه ، تحقق شعار لنین در شکل مشخص آن بود . چند ماه بعد در ماه ژوئیه زمانیکه این شوراها بدستیاربورژوازی بدل گردیدند لنین می نویسد " از قرار معلوم هواداران شعار انتقال تمام قدرت بدست شوراها همه بحد کافی در این نکته تعمق نکرده اند که این شعار مربوط به دوره گسترش مسالمت آمیز دامنه انقلاب بود ... انتقال قدرت بدست شوراها بخودی خود در مناسبات متقابل طبقات تغییری نمی داد و نمی توانست هم تغییری بدهد . این انتقال هیچگونه تغییری در خصلت خرده بورژوائی دهقانان نمی داد ولی می توانست به موقع گام بزرگی بسمت جدائی دهقانان از بورژوازی و نزدیک شدن وسپس ملحق شدن آنان به کارگران بردارد . این امر در صورتی ممکن بود که قدرت به موقع بدست شوراها می افتاد . این وضع برای مردم از همه سهلتر واز همه سودمندتر می بود . این راه ازهمه بی دردتر می بود . و بهمین جهت هم برای آن می می بایستی با حداکثر انرژی مبارزه کرد . " (۸)

این تجربه مشخصی در زمان حیات لنین وبرخورد وی با آن به روشن ترین وجه ایده های لنین را در رابطه با موضوع مورد بحث توضیح می دهد .

تروتسکی در نوشته های خود بارها و بارها برغلبه بورژوازی در حاکمیت پس از انقلاب فوریه تاکید کرده وآنرا نتیجه محتوم هر حاکمیتی که طبقه کارگر در آن رهبری نداشته باشد می داند . وی حاکمیت پرولتر در پس از انقلاب اکتبر را شکل تحقق یافته واقعی حکومت کارگران ودهقانان می نامد .. " اگر دیکتاتوری دمکراتیک در کشور ما تنها بشکل کرنسکیسم که نقش مستخدم لوید جرج وکلمانسو رابازی می کرد تحقق پذیرفته بود . در آن صورت باید بگوئیم تاریخ در تمسخر بیرحمانه شعارهای استراتژیک بلشویکها زیاده روی کرده است . اما خوشبختانه اینطور نیست شعارهای بلشویکها در عمل تحقق یافتند ... با این تفاوت که این شعار نه قبل ، بلکه بعد از اکتبر تحقق یافت " (۹)

" بدین ترتیب شعار حکومت کارگران ودهقانان برای ما فقط با مفهومی قابل قبول است که در اکتبر سال ۱۹۱۷ مورد نظر بلشویکها بود " (۱۰)

بعد ها ایده های لنین در انقلابات متعددی به تحقق پیوسته وصحت خود را اثبات کرد . حاکمیت های خلقی در برخی کشورهای اروپای شرقی (آلمان دمکراتیک ، چکسلواکی و ...) پس از غلبه بر فاشیسم ، نمونه های دیگری از این حاکمیت بودند که پس از چند سال با تقویت نقش پرولتاریا و حزب وی و تامین وتحکیم تفوق وی به حاکمیت پرولتاریا در شکل دمکراسی توده ای آن ارتقاء یافتند . دولت های دمکراتیک انقلابی در کوبا و نیکاراگوئه اشکال دیگری از این حاکمیتند که در کوبا به حاکمیت پرولتاریا ارتقاء یافت . نمونه هائی از این حاکمیت که به حاکمیت پرولتاریا ارتقاء نیافت و با شکست مواجه شدند نیز متعددند . شوراهای فوریه یک نمونه از آنها هستند . حاکمیت پس از انقلاب در پرتغال نمونه دیگری از آن بود که با غلبه بورژوازی با شکست مواجه شد . دولت آلنده هرچند که در جریان انقلاب به قدرت نرسیده و تنها بخشی از حاکمیت را در دست داشت (ارتش واکثریت پارلمان در اختیار بورژوازی بود) از نظر ماهیت وترکیب آن نمونه دیگری است و با کودتای امپریالیستی بخون کشیده شد .

شعار حکومت کارگری .

شعار حاکمیت انقلابی خلق با استفاده از نظرات لنین در رابطه با انقلاب دمکراتیک طرح گردید تمامی تجارب ۸۰ سال اخیر اثباتگر این ایده ها بوده است . در برابر شعار ما با عنوان های متفاوت شعارهائی طرح گردیده که در آنها حاکمیت انقلابی آلترناتیو الزاما تحت رهبری کمونیست ها و با تفوق کمونیست ها می باشد وطراحان این شعارها حملات تندی به شعار حاکمیت انقلابی خلق کرده نیروی فائق در قدرت حاکم را مترادف پرولتاریا نمی کنند ، می نمایند . این چنین ایده هائی عینا مشابه نظرات و شعارهای تروتسکی است . متاسفانه آنچه توسط برخی رفقای ما وبرخی نیروها بعنوان نظرات لنین

www.iran-archive.com

مطرح می شود عینا همان نظرات تروتسکی است و حتی استدلالها نیز مشابه است *. از آنجا که رفقای ما کمتر با نظرات تروتسکی بطور دقیق آشنایند و متاسفانه در بسیاری از موارد نظرات تروتسکی بنام لنین تبلیغ و ترویج می گردد اجبارا در این جا از چند نقل قول که جوهر نظرات وی را منعکس می کند استفاده می کنیم. تروتسکی می گفت " لنین از قبل به این سوال پاسخ نداد که روابط سیاسی دو شرکت کننده یعنی پرولتاریا و دهقانان در دیکتاتوری احتمالی چگونه خواهد بود. لنین حتی این امکان را در نظر می گرفت که حزب انقلابی دهقانی در حکومت دمکراتیک احتمالا اکثریت را تشکیل خواهد داد " (۱۱) من علیه دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان قد علم کردم. زیرا در آن این نقص را می دیدم که این مسئله که دیکتاتوری واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت در آن باز گذاشته شده بود. من سعی میکردم اثبات کنم که دهقانان با وجود همه وزنه عظیم اجتماعی وانقلابی شان قادر نخواهند بود یک حزب مستقل واقعی ایجاد کنند و از آن ناتوانتر اینکه این حزب نمی تواند قدرت انقلابی را در دست بگیرد " (۱۲) معهذا فرمول قدیمی لنین از قبل روابط متقابل پرولتاریا و دهقانان را در چهارچوب بلوک انقلابی تعیین نمی کرد. بعبارت دیگر این فرمول تعمدا کیفیت جبری خاصی را در بر داشت که می بایست در پروسه تجربی تاریخی با کمیت ریاضی دقیق تری مشخص می گردید. اینک تجربه نشان داده است و در واقع تحت شرایطی که امکان هیچ تفسیر غلطی وجود ندارد که نقش انقلابی دهقانان هرقدر هم بزرگ باشد معهذا نه می تواند نقشی مستقل باشد و نه رهبری کننده. دهقان یا به دنبال کارگر خواهد رفت یا به دنبال بورژوا. این بدان معنی است که دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان فقط بصورت دیکتاتوری پرولتاریائی که توده های دهقانی را رهبری می کند قابل تصور می باشد. " (۱۳) هرقدر هم اولین مراحل گذار انقلاب در کشورهای جداگانه مختلف باشد تحقق اتحاد انقلابی میان پرولتاریا و دهقانان فقط تحت رهبری سیاسی پیش آهنگ طبقه کارگر که در رحزب کمونیست متشکل شده باشد قابل تصور است. " (۱۴) ممکن است بنظر برسد که در رسچین حتی از دور به اندازه کافی روشن است به ما پاسخ می دهند نه این یک آزمایش ناموفق بوده است ما همه چیز را از نو شروع خواهیم کرد. و این بار دیکتاتوری دمکراتیک واقعی را مستقر می سازیم. باچه وسیله ای برپایه اجتماعی همکاری پرولتاریا و دهقانان؟ (۱۵)، "پرولتاریا روستا را رهبری می کند آنرا به جنبش می کشاند و به کامیابی نقشه های خود علا قمندش می سازد. اما پرولتاریا بدون قید وشرط رهبر باقی می ماند. این دیکتاتوری پرولتاریا نیست بلکه دیکتاتوری پرولتاریا متکی به دهقانان است. " (۱۶) می توان این حکومت را دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان دیکتاتوری پرولتاریا دهقانان وروشنفکران و بالاخره حکومت ائتلافی طبقه کارگر و خورده بورژوازی نامید ولی این سوال همچنان باقی می ماند که تفوق در رحکومت و بوسیله آن در کشور متعلق به که خواهد بود وقتی ما از حکومت کارگری صحبت می کنیم باین وسیله جواب می دهیم که تفوق باید به طبقه کارگر تعلق داشته باشد. " (۱۷) من همواره از نقطه همکاری کارگران و دهقانان حرکت می کردم و به نحوی بر ضرورت رهبری پرولتاریا تاکید می کردم نه فقط در این اتحاد بلکه همچنین در رحکومتی که می باید در راس این اتحاد قرار می گرفت " (۱۸)

آنچه امروز در جنبش ما مطرح می گردد همین ایده ها ومتاسفانه در بسیاری از موارد حتی عبارات نیز یکسانند.

---

* البته باید تاکید کنم که من معتقد نیستم یکسان بودن ایده های فوق با ایده های تروتسکی در زمینه استراتژی کمونیست ها در انقلاب دمکراتیک به مفهوم تروتسکیست بودن حاملین این ایده هاست تروتسکیسم به عنوان یک سیستم نظری اپورتونیستی مجموعه ایدئولوژیکی است که باید در همه جنبه ها (انترناسیونالیزم، رابطه احزاب، ساختمان سوسیالیسم و...) مورد بررسی قرار گیرد. پذیرش نظرات وی در زمینه استراتژی الزاما به معنی پذیرش تروتسکیسم نیست. انحراف فوق الذکر انحراف تروتسکیستی در پاسخگوئی به استراتژی و تاکتیک کمونیستها در انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک ایران است.

البته شعار حاکمیت کارگران وزحمتکشان برهبری طبقه کارگر یک تمایزباشعار حکومت کارگری تروتسکی دارد ــ تروتسکی ازحکومت کارگری ،دیکتاتوری کارگران ودهقانان بارهبری وغلبه طبقه کارگر رامد نظر داشت واین شعار بجای کارگران ودهقانان ــ کارگران وزحمتکشان رانیروی شرکت کننده درحاکمیت میداند • مشخص نیست که باستناد کدام تحلیل ساختاری ویا اتکاء به کدام ارزیابی،بخش‌های وسیعی ازدهقانان واقشار میانی نمیتوانند نیروهای سهیم درحاکمیت‌آتی باشند وانقلاب دموکراتیک ایران درنخستین گامهای خود به کدام وظایف باید جامه عمل بپوشاند که تنها کارگران وزحمتکشان در آن ذینفعند • تجربه انقلابات پیروزمند حاکی ازمشارکت نیروهایی وسیع‌تراز کارگران و زحمتکشان نه تنها درمرحله دمکراتیک بلکه حتی درگامهای آغازین ساختمان سوسیالیسم است •

درکشورهای اروپای شرقی درمرحله دمکراتیک علاوه برکارگران وزحمتکشان ،دهقانان وخرده بورژوازی وحتی اقشاری از بورژوازی نیز درحاکمیت شرکت داشتند ومثلا درآلمان دمکراتیک درمراحل اولیه ساختمان سوسیالیسم بجز کارگران وزحمتکشان اقشاری از خرده بورژوازی ودهقانان نیزمشارکت داشتند وفراموش‌نشود که این کشوردرمرحله‌ای بسیار پیشرفته تراز ایران امروز بود • این نوشته‌قصد بررسی مقوله نیروهای محرک انقلاب ونیروهای شرکت‌کننده درحاکمیت انقلابی آتی راندارد تنهابراین نکته تاکید میشود که برای مثال امروزدرایران حدود یک میلیون وسیصد هزار کارگاه که از یک تا چند کارگر درآن شاغلند وجود دارد • دراولین گامهای انقلاب ما میخواهیم چه کنیم که این نیروی‌عظیم درآن ذینفع‌نیست ونمایندگان واقعی منافع‌وی نمیتوانندد رپیشروی آن سهیم باشند وچگونه میخواهیم آنرا انجام دهیم • ارائه چنین حاکمیتی که با تمامی تجربیات انقلابات دموکراتیک ونظر احزاب کمونیست درکشورهای مشابه وتاحدی پیشرفته تراز ایران مغایراست تنها بی مسئولیتی گویندگان آنرا منعکس‌میکند •

ماهیت حاکمیت و وظایف انقلاب : تروتسکی دربرابر نظر بلشویک ها مبنی براینکه محدود کردن شعار کمونیست ها به برقراری حاکمیتی با اکثریت سوسیال‌دمکرات ویا بیان دقیقتر حاکمیتی درتحلیل نهایی کارگری بمعنی جهش‌ازمراحل انقلاب وعدم اعتقاد به مرحله دموکراتیک انقلاب وچشم پوشی ازامکانات متنوع‌گذاراستجبر وظایف انقلاب تاکید مینمود وانقلاب اکتبر رابدلیل وظایفی که دربرابر وی قرار داشت‌درماههای اول آن دموکراتیک مینامید • درچنبش‌ما نیز برخی طرفداران ایده الزامی بودن رهبری طبقه کارگردرحاکمیت آلترناتیو انقلابی بر وظایف انقلاب انگشت گذارده واز آن نتیجه میگیرند که بدلیل وجود وظایف دموکراتیک،حاکمیت مورد نظرآنها دیکتاتوری پرولتاریا نیست ودراین راه حاکمیت های خلقی اروپای شرقی راپس‌ازآزادی ازیوغ فاشیسم مثال میآورند •

باید پرسید چرا چنین حاکمیت هایی وظایف دموکراتیک ونه سوسیالیستی رادربرابرخود قرار دادند • آیا درروسیه شوروی وظایف‌دموکراتیک انجام نشده عظیمی دربرابر حاکمیت پرولتاریا قرار نداشت • هیچکس‌نمیتواند حاکمیت (دیکتاتوری) تک حزبی پرولتاریا را پرولتری نشناسد •حال کدام عامل است که آلمان دموکراتیک وکشورهای مشابه آنرا پس‌ازانقلاب ازشوروی متمایز میکند • آلمان دموکراتیک ویا چکسلواکی ازهمه کشورهای مشابه پیشرفته تربودند وطبیعتا بسیاری از وظایف دموکراتیک که دربرویه انجام آنها ضرور بود • دراین کشورها منتفی گردیده واهمیت‌خود را ازدست‌داده بود • آلمان دموکراتیک ونظایرآن باین دلیل حاکمیت پرولتری نبودند که درترکیب نیروهای حاکم حزب‌طبقه کارگرتفوق نداشت ویا اگر نیروی برتر بود برتری وی تحکیم نگردیده وقطعیت نیافته بود و بهمین دلیل حاکمیت ،اراده واحد اقشار وطبقات گوناگون بوده و وظایف محدودتری رادربرابرخود قرار میداد • درکشورهای اروپای شرقی تقویت وتحکیم مواضع‌پرولتاریا دریک پروسه ممکن گردید • در آلمان دموکراتیک پیشروی این روند بدون تقویت جناح چپ حزب‌سوسیال دموکرات و وحدت آن با حزب‌سوسیالیست متحد آلمان بسیار دشوار بود • دربلغارستان پس‌ازانقلاب با وجود آنکه حزب کمونیست نیرومندترین وپرنفوذ ترین حزب‌کشور بود و تشکیلات قوی توده‌ای وسیعش‌بوی امکان میداد تانقشی تعیین کننده درحاکمیت ودرسطح کشورداشته و رهبری انقلاب راعهده دارباشد ،اکثریت

www.iranarchive.com

را در پارلمان در دست نداشت ۴۸ وزیر کمونیست بودند و رئیس دولت از گروه انقلابی زنجیر بود*. پیشروی انقلاب در اکثر این کشورها احزاب راست درون حاکمیت را بمقاومت واداشت. در سال ۱۹۴۷ در رومانی حزب ملی دهقانی کوشید با کمک کشورهای غربی حکومت را سرنگون نماید. توطئه ای برهبری فرانک ناکی ویلا وارکا در مجارستان کشف وسرکوب شد. در فوریه ۱۹۴۸ در چکسلواکی ۱۲ وزیر کابینه دسته جمعی استعفا دادند وتصور میکردند این عمل آنها منجر به سقوط دولت وتشکیل دولت جدیدی بدون شرکت کمونیست ها خواهد گردید. توده های مردم این احزاب واین توطئه را بعقب راندند. تمامی این کشورها برقراری حاکمیت پرولتاریا در طی یك پروسه پس از پیروزیهای فوق بدست آمد ودر سالهای ۱۹۴۷ ــ ۱۹۴۸ تفوق طبقه کارگر در قدرت قطعیت یافت. در جریان این پروسه مبارزه ای حاد در درون حاکمیت در سطح جامعه جریان داشت. در لهستان در این پروسه ۲۰ هزار کمونیست واعضاء سازمانهای دموکراتیك توسط ضد انقلاب کشته شدند. وجود ارتش سرخ که مانع از مقاومت مسلحانه بورژوازی می گردید نقش موثری در این روند ایفا نمود

توضیح ماهیت این حاکمیت ها در رابطه با وظایفی که پیش میبرند بدون تاکید برعاملی که این وظایف را در برابر آنها قرار میدهد یعنی ترکیب نیروهای شرکت کننده و وزن آنها ونهایتا ماهیت حکومت خلط مبحث است. حتی ممکنست در شرایطی حاکمیت پرولتاری (حتی بصورت نوع شوروی وتك حزبی آن) بدلیل نفوذ ضد انقلاب در سطح جامعه ویا بدلایل دیگر در سرعت پیشبرد وظایف سوسیالیستی انعطاف نشان دهد و بر وظایف دموکراتیك که بتواند حمایت اقشار وسیعتری از مردم را جلب کند تاکید نماید. مسلما این بدان معنی نیست که این حاکمیت به حاکمیتی غیر پرولتری بدل گردیده است. چگونگی کسب قدرت ویا پگاه توده ای انقلاب در سرعت و چگونگی پیشبرد وظایف انقلاب نقش جدی وتعیین کننده خواهد داشت. عوامل بین المللی نیز نقش مهمی در این رابطه ایفا مینمایند. ماهیت حاکمیت را ترکیب و وزن نیروهای شرکت کننده در آن معین میکند. تدبیر حزب کمونیست حاکم در چگونگی انجام وظایف خویش بمعنی نفی ماهیت پرولتری حکومت نیست.

البته سوال دیگری را نیز باید از این رفقا پرسید چرا حاکمیت کارگران وزحمتکشان برهبری پرولتاریا حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار نخواهد داد. آیا این حاکمیت قصد ندارد بخش دولتی اقتصاد را در اختیار گرفته وآنرا گسترش دهد وآیا قصد ندارد سرمایه های بزرگ را تصاحب نماید؟ ومگر نه اینکه بخش دولتی در اختیار حاکمیت ونیروی متفوق آن یعنی پرولتاریا قرار خواهد گرفت؟ آیا این اقدامات در چنان شرایطی اقداماتی صرفا دموکراتیك است؟ اگر در ایران چنین اقداماتی صورت گیرد بخش عمده وراهبر اقتصاد در اختیار دولت قرار خواهد گرفت و اگر ما در دولت نیروی متفوق باشیم همه این اقدامات اقداماتی با ماهیت سوسیالیستی است وبخش سوسیالیستی به سرعت نقش عمده را در اقتصاد ایران ایفا خواهد کرد. زمانیکه رفقای ما با اطمینان از غالب بودن اقدامات دموکراتیك حتی در آن شرایط سخن میگویند، شاید تصور میکنند مطالب نوشته شده در برنامه ما بخاطر تبلیغات است واگر ما قدرت را در دست گیریم آنها را به اجراد رنخواهیم آورد.

شعار دمکراسی توده ای بعنوان شعاری استراتژیك ببرخی رفقا می پذیرند که حاکمیت آلترناتیو میتواند الزاما پرولتری (با تفوق) پرولتاریا نباشد ولی معتقدند از آنجا که بفرجام رساندن انقلاب وگذار به سوسیالیسم تنها توسط چنین حاکمیتی ممکنست پس باید از همین امروز بر این شعار استراتژیك تکیه کرد. انگیزه این رفقا ممکنست مثبت باشد تاکید براین امر که ما باید برای کسب قدرت برزمیم وطبقه کارگر را با این ایده تجهیز کنیم تاکیدی بجا وصحیح است ومبایست در عمل سیاسی بکار گرفته شود. در طرح استراتژی تاکتیك سازمان تاکید گردیده است که بفرجام رسیدن انقلاب در گرو قرار گرفتن طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است ومسلما این تاکید وظایف سیاسی معینی را در برابر سازمان قرار میدهد وحتی یك قدم فراتر از این ما میبایست برهدف نهایی خود، سوسیالیسم واینکه تنها سوسیالیسم قادر است به همه مشکلات کارگران وزحمتکشان پاسخ گوید ازهمین امروز تاکید نماییم وطبقه کارگر را با این ایده تجهیز کنیم. ولی تاکید براین اهداف نمیتواند عدم پاسخ ــ

* ــ ترجمه تحت اللفظی

گوئی به اساسی ترین مساله انقلاب یعنی قدرت سیاسی را در مرحله کنونی توجیه کند. هیچ سازمان جدی سیاسی نمیتواند تنها به ارائه مطلوب ترین شکل حاکمیت آتی کفایت نموده و آلترناتیو انقلابی رژیم عملا موجود را که الزاما تنها به ایده آل ترین شکل حاکمیت از نظر ما محدود نخواهد ماند، مسکوت گذارد. حاکمیت آلترناتیو و شعار کمونیست ها حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد. تاکید بر حاکمیتی با تفوق پرولتاریا بعنوان هدف در شرایطی که شعار معین ما در لحظه یعنی آلترناتیو رژیم مسکوت بماند تنها یک تاکید بی ضرر نیست. این مند در بهترین حالتنشانه غیر جدی بودن یک سازمان وطرح کنندگان آنست ولی در مورد نیروهایی که ایده آل مصرانه طرح میکنند و به ابعاد آن آگاهند بمعنای رانگشایی برای ارائه هرگونه ایده های رفرمیستی وراست در پاسخ به عمده ترین مساله سیاسی یعنی آلترناتیو رژیم خواهد بود. ماد رسطور آتی به این انحراف که نه در چارچوب بحث این بخش یعنی یک انحراف "چپ" بلکه یک انحراف راست است بطور مفصل خواهیم پرداخت.

البته علاوه برآنچه ذکر شد این شکل طرح مساله دارای یک اشکال مهم دیگر نیز هست. تابحال حاکمیت (دیکتاتوری) پرولتاریا به ۳ شکل حکومت نوع کمون پاریس که شکست خورد، حکومت نوع شوروی (اتحاد جماهیر شوروی، کوبا و...) وجمهوری دموکراتیک توده ای (آلمان دموکراتیک، بلغارستان و...) در جهان تجربه شده است. در اتحاد جماهیر شوروی حاکمیت کارگران و دهقانان بصورت شوراهای کارگران وسربازان در فوریه ۱۹۱۷ شکل گرفته شکست خورد وسپس حاکمیت پرولتاریا بشکل حاکمیت نوع شوروی تشکیل شد. در کوبا حاکمیت کارگران و دهقانان بشکل دولت دموکراسی انقلابی تشکیل شد و در یک پروسه به حاکمیت پرولتری در شکل شوروی آن ارتقا یافت. در هیچیک از این کشورها در جریان انقلاب، جمهوری دموکراتیک توده ای شکل نگرفت. بفرجام رسیدن انقلاب وگذار به سوسیالیسم در گرو برقراری حاکمیت پرولتاریاست ومامیبایست در این راه بر زمینه وبرآن تاکید نماییم شکل این حاکمیت را شرایط مشخص تعیین خواهد نمود. ممکنست این شکل حاکمیت نوع شوروی ویا دموکراسی توده ای ویا شکل دیگری که هنوز در جهان تجربه نشده است باشد ممکنست ضرورت برقراری شکل شوروی حاکمیت پرولتاریا را روند انقلاب در دستور قرار دهد مسلما ما نباید هدف خود را به برقراری دموکراسی توده ای محدود کرده واز کسب قدرت توسط حزب پرولتاریا بتنهایی سرباز زنیم ودر عمل از پاسخگویی به چنین ضرورتی که در کوبا و شوروی پیش آمد شانه خالی کنیم. ما تنها باید بر هدف خود که کسب قدرت توسط پرولتاریاست تاکید نماییم وبهیچ وجه نباید شکل آنرا محدود بیکی از اشکال چنین حاکمیتی نماییم.

برخی دیگر از طرفداران این ایده در عقب نشینی از آن می پذیرند که شعار تشکیل دولت انقلابی موقت با شرکت نیروهای سرنگون کننده رژیم جمهوری اسلامی وتشکیل جبهه ای در این راه صحیح است. طبعا دولتی با شرکت نیروهای سرنگون کننده تشکیل میشود نمیتواند الزاما تحت رهبری ویا تفوق یکی از نیروهای شرکت کننده باشد. موقعیت نیروها را در این دولت قدرت ونفوذ آنان معین خواهد کرد. باید پاسخ داد که این دولت ابزار اعمال حاکمیت کدام طبقات است. دولت موقت انقلابی را دیدلنین وهمه کمونیستها ابزار اعمال حاکمیت انقلابی است که کمونیستها بعنوان آلترناتیو پیشنهاد میکنند وآیا جز اینست که در این طرح این حاکمیت مضمونا همان حاکمیت انقلابی خلق است پس چرا این امر بصراحت ذکر نمیشود وباز هم برقراری دموکراسی توده ای تاکید میگردد. طبعا حاکمیت انقلابی خلق حاکمیت دوره گذار است وکمال و پیروزی نهایی خود را در ارتقاء وفرارویی به حاکمیت پرولتاریا خواهد یافت وبهیچ وجه از قبل نمیتوان تنها یک شکل ویک مسیر را برای فرارویی تعیین نمود. طبیعی است که زمان وچگونگی این روند را هیچکس نمیتواند پیشاپیش تعیین نماید. بچگانه ترین فکر آنست که تصور کنیم اگر در طی چند ماه اول ما موفق به کسب برتری در حاکمیت نگشتیم چون دولت موقت است حاکمیت را به دیگران واگذار کرده وازفشار از بالا صرفنظر خواهیم کرد. حفظ شعار جمهوری با تفوق پرولتاریا در شرایطی که میبینیم حاکمیت آلترناتیو انقلابی مورد نظر ما میتواند از ابتدا چنین جمهوری نباشد تنها بیانگر اعتشاش گویندگان آنست.

نتایج سیاسی این انحراف: امروز ۸۰ سال از مباحثی که تروتسکی در برابر ایده های لنین ارائه داد میگذرد. تجربه دهها انقلاب پیروز وشکست خورده، صحت وسقم تئوریهای مطرح شده را به محک آزمایش نهاد. تفکرات "چپ" در رابطه با استراتژی انقلاب دمکراتیک که بعد ها به یک سیستم نظری

www.iran-archive.com

اپورتونیستی بدل گردیدند کمینترن واحزاب کمونیست رابه‌سازش‌و نبالەروی ورفرمیسم متهم میکردند . در زمان حیات تروتسکی شکست انقلاب چین واشتباهات کمینترن در این رابطه بهترین امکانات رابرای‌تعرض وی به‌کمینترن فراهم نمود* . مطابق چنین ایده‌هایی همه حاکمیت هایی که‌طبقه کارگرنیروی غالب آن نبود نفی میشوند وجریان های "چپ" که‌به تروتسکیست ها محدود نبودند دربرابرچنین حاکمیت هایی‌موضع گرفتند . این نیروها بارها وبارها در جریان پیشروی انقلاب ها باسیاست نادرست خود به‌انقلاب ضربه زدند وخود نیزبه گروه‌ها وسازمان های محدود وفاقد نفوذ توده‌ای بدل شدند . در همین دوره اخیر در جریان شکست انقلاب پرتغال این نیروها نقش‌مخرب جدی ایفا کرده وباموضع‌گیری باصطلاح ازموضع چپ) علیه کمونیست های پرتغال وحکومت انقلابی ،غلبه بورژوازی راتسهیل نمودند . مطابق نظراین جریان‌ها طبیعتا احزاب کمونیست که سالها خط رفرمیستی راپیگیری کرده‌اند تبدیل به جریان‌های بورژوایی ویاخرده‌بورژوایی گردیده‌اند که حتی غلبه آنها در انقلاب نیز نمی تواند منجربه حاکمیت‌انقلابی گردد (بیهوده نیست که همفکران آنها در ایران نیز سازمان ما وحزب توده ایران رانماینده بورژوازی ویا خرده‌بورژوازی در مکرات میشناسند وطبیعتا اگر فرد اماقدرت رادردست گیریم وآنها بخواهند به تئوری‌های خود وفادار باشند حاکمیت راحاکمیتی غیرانقلابی وشکست کشانده انقلاب ارزیابی کرده‌ود رموضع اپوزیسیون حکومت ماقرارخواهند گرفت .شاید این نتیجه‌گیری در وحله اول عجیب وغیر قابل درک بنظر رسد ولی غیرانقلابی دانستن همه حاکمیت هایی که پرولتاریا نیروی متفوق آن نباشد وطبیعتا رفرمیست دانستن ونماینده خرده‌بورژوایی دانستن ماتنهاچنین نتیجه گیری راممکن میسازد . این حادثه بارها در جریان انقلابات رخ داده ود رنمونه اخیرآن در پرتغال طرفداران چنین ایده‌هایی باهمین استدلال تمام‌نیروی خود راجهت ممانعت از غلبه حزب کمونیست در حاکمیت بکار گرفتند)* برخورد های سکتاریستی،مطلق گرایانه ،دگماتیستی واراده‌گرایانه ازمشخصات این نیروهاد رهمه کشورهاست .

در ادامه این بحث‌می بایست برشرایط کنونی جهان وتحولاتی که در ۷۰ سال اخیر درسطح جهان پدیدآمده تاکید نمود . از زمان لنین تابه‌امروز جهان دستخوش‌تغییرات بزرگی گردیده که نمی توانند برروند انقلاب و اشکال گذاربی تاثیرباشند. شکل گیری کشورهای سوسیالیستی ،وجود احزاب کمونیست در ده‌ها کشورجهان شکل گیری کشورهای در راه سمتگیری سوسیالیستی و... امکانات وسیع‌تری برای نیروهای انقلاب و برای کمونیستها در سرتاسرجهان پدیدآورده است . این تغییرات تماما در جهت بوجود آمدن امکانات متنوع‌ترگذار تاثیربخشیده است . امروز مانند ۷۰ سال قبل ایده‌های اساسی لنین در رابطه باانقلاب دمکراتیک به قوت‌خود باقی است . زندگی صحت این ایده‌ها را اثبات نموده است . اگر ۷۰ سال قبل لنین براستفاده ازامکانات متنوع در جریان پیشروی انقلاب دمکراتیک تاکید نمود در جهان امروز استفاده ازاین اشکال در ابعادی پیچیده‌تر گسترده ترومتنوع‌تر امکان پذیرگردیده است . تاسف باراست اگرازتحولات کنونی جهان در جهت محدود کردن و منجمد کردن اشکال گذار نتیجه گیری شود . اگر ۷۰ سال قبل محدود کردن آلترناتیو انقلابی به حکومت کارگری گناهی بزرگ بود . امروز چنین سخنی واین چنین انجماد فکری گناهی به مراتب بزرگتراست وتاکید برتحولات جهان در جهت تقویت این ایده گناهی دهها بار بزرگترخواهد بود .علاوه براین استفاده ازمباحث کنونی احزاب کمونیست ویالاخص‌حزب کمونیست شوروی که در جهت مقابله باانجماد فکری وبررسی جهان وزندگی باهمه پیچیدگی ها وتنوع‌هایش می باشد ،برای مانیزبسیار

× ــ حزب کمونیست چین وکمینترن ازکومین تانگ وجناح چپ‌آن حمایت کرده وآنرانوعی حاکمیت کارگران ودهقانان می دانستند . در سال ۱۹۲۷ باتسلط جناح راست کومین تانگ ،حزب کمونیست چین تحت‌سرکوب قرارگرفت ودهها هزارکمونیست قتل عام گردیدند .

سود مناسب .

در چنین ما بالاخص در سالهای اخیر این ایده ها به وسعت تبلیغ وترویج گردید ند . مسلما ارایه در آلترناتیو منفاوت نمی توانست تنها محدود به تفاوت سیاست در دوران پس از انقلاب گردد و سیاست کنونی کمونیستها هیچگونه تاثیری برجای ننهد . طرفداران این ایده ها در سیاست خود در سالهای اخیر تشکیل جبهه آلترناتیوی بدون هژمونی پرولتاریا را رد می کردند . از آنجاکه جبهه سرنگون کننده رژیم ، حاکمیت آتی را تشکیل خواهد داد و برغم آنهاد رصورت عدم غلبه پرولتاریا بر این حاکمیت قطعا غیر انقلابی خواهد بود ، تاکید این نیروها در عدم پذیرش جبهه آلترناتیو رژیم در شرایط عدم تامین هژمونی پرولتاریا با سایر معتقدات نظری آنها هماهنگ بود . نتایج این سیاست در عمل ، عدم صحت خود را اثبات نمود تا جایی که مدافعان دیروز آن امروز آنرا نفی می کنند . از آنجاکه شکست این ایده ها و عقب نشینی های آن با حفظ جوهر ناد رست این ایده ها صورت پذیرفته ، مبارزه جدی علیه این ایده ها اهمیت خود را حفظ نموده است .

ج ایده هایی که با حفظ عبارت پردازی های چپ هدف مقدم خود را برقراری نوعی از حاکمیت بورژوایی قرار می دهند

شکست های پی در پی ایده های " چپ " نمی توانست در میان مدافعان این ایده ها تحولاتی پدید نیاورد . در دهه جانبیروهای مدافع این ایده ها به گروههایی بدل گردیدند که قادر به ایفای نقش جدی در روند تحولات سیاسی نبودند . در اکثریت قریب به اتفاق کشورها هیچ چشم اندازی برای انقلاب که از نظر آنها تنها با تفوق این نیروها در قدرت سیاسی معنی پیدا می کرد وجود نداشت . بتدریج برای بسیاری از این نیروها عیر واقعی بودن ایده ها و تئوریهایشان طرح گردید . چگونه ولی می توان قدرت سیاسی را در دست گرفت ، تروتسکیست ها که منسجم ترین نظریه پردازان این ایده ها بودند به تجدید نظر در ایده های پیشین خود پرداختند و در میان " چپ " های گذشته نیروهای "واقع بین" ظهور کردند . کسانی که با حفظ جوهر غیر کمونیستی* نظرات خویش تلاش در انطباق ایده های خود با واقعیات موجود نمودند و تئوریهای جدیدی مطرح شد** . ارنست مندل بزرگترین تئوریسین تروتسکیست ها از تغییرات بنیایی در ساختار سرمایه داری ، اجتماعی شدن بی سابقه وسایل تولید و تشدید گرایش به برنامه ریزی تولید در اقتصاد سرمایه داری سخن گفته و پیشبرد برنامه انتقالی را از طریق گسترش دمکراسی ، تقویت تشکل های کارگری ، کنترل کارگری تولید ، برقراری دمکراسی مستقیم کارگری و تامین خود گردانی تولید کنندگان نتیجه گرفت و البته در عبارت پردازی ، کماکان احزاب کمونیست رفرمیست باقی ماندند . زیرا مثلا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری می کوشند با تشکیل جبهه ضد انحصاری راه را برای برقراری حاکمیت پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم بگشایند و به نظر تئوتروتسکیست ها این سیاست مبارزه پرولتاریا را با خواستهای تحقق تحولات دمکراتیک محدود می کند . حال آنکه با گسترش دمکراسی و کنترل کارگری و تامین خود گردانی می توان مستقیما به سوسیالیسم دست یافت و در واقعیت امر سرمایه داری را دستکاری و حفظ کرد .

در تحول نظری نیروهای " چپ " گذشته (که جریانهای مختلفی را تشکیل می دادند) تئوریهای گوناگونی مطرح شد ولی در مورد آنهایی که با حفظ جوهر ضد کمونیستی نظرات خویش از ایده های ماورا "چپ" دست برداشتند جوهر همه آنها یکی است . حال که برای کسب قدرت سیاسی و انقلابی که تئوریها حکم می کنند چشم اندازی وجود ندارد پس باید برای اجرای رفرم های معینی در چارچوب

---

* بار هم تاکید می شود که بررسی تروتسکیست ها و دیگر نیروهایی که به جریانهایی اپورتونیست و ضد کمونیست بدل گردیده اند ، بدین معنا نیست که همه نیروهایی که از نظر استراتژی تاکتیک کمونیستها در انقلاب ایران دچار انحرافند و طرحهایی مشابه یا نظیر آنها را ارایه می دهند الزاما در این جریانها قرار می گیرند . قضاوت در این امر به بررسی همه جوانب نظری یک جریان نیازمند است .

** البته در عین حال بخشی از این نیروها در جهت تصحیح مواضع خود برآمدند و تحولات مثبت بخشی از نیروهای چپ آمریکای لاتین ، ترکیه و ... از این شمارند .

بورژوازی مبارزه کرد تا شرایط برای انقلاب آینده مهیا گردد. عبارت پردازی های چپ برای مدتی حفظ شد ولی تمایزات در عمل سیاسی با سوسیال رفرمیست ها حذف شد. شعارهای تند وتیز واستراتژی و اهداف به ظاهر انقلابی کماکان طرح می گردند ولی همه به آینده نامعلوم محول گردیده ومبارزه برای رفرمها - تعیین کننده همه چیز گردید. اگر برای انقلاب آینده فعلا باید رفرم رادستور قرار داد و اگر انجام این رفرم ها د رهمراهی با بخش هایی از بورژوازی عملی است پس برای نیل به این اهداف می بایست به هرشکل همکاری آنها را جلب کرد و هرقصد رفاصله با کمونیستها بیشتر باشد جلب این همکاری عملی تر است ونتیجه آنکه فعلا د راروپا "چپ" های د یروز بهترین حالت د رکنار حزب کارگر انگلیس و سبزها و سوسیال د مکرات های آلمان و سوسیالیست های فرانسه و پرتقال و ... وبد ترین حالت حتی د رکنار لیبرالها وجناحهای راست سوسیال د مکراسی قرار گرفتند. همه رفقایی که امروز د راروپا زندگی می کنند، قطعا د رکشورمحل زندگی خود چنین سازمانها و نیروهایی را می شناسند. نیروهایی که د رتئوری وسخن، عبارت پردازی های تند وتیز دارند (البته برخی ازآنها عبارت پردازیها را هم بتدریج ترک کرده اند) ولی د رعمل سیاسی د رکنار بورژوازی قرار دارند. برای ارجحیت قایل شدن نمایندگان بورژوازی به کمونیستها د رهرکشور دلیلی پیدا می شود. یکجا حزب رفرمیست است. جای دیگر بیش ازحد ارتدکس واستالینیست است وجای دیگر نفوذی ندارد وهمراهی با وی سود مند نیست ولی جوهرمساله یکی است برای رفرمیست ها همراهی با بورژوازی سود مند تراز همکاری "حساسیت برانگیز" با کمونیست ها است. د رپرتغال همانهایی که د رجریان انقلاب بعنوان مبارزه با رفرمیسم وسازشکاری حزب کمونیست را آماج حمله قرار داده وتند ترین حملات را به حزب می نمودند امروز د رکنار "ماریوسوارش" د ربرابر جبهه چپ د مکراتیک قرار گرفته اند. د رکشورهمسایه ماترکیه د رمیان "دوی یولی ها" که از موضع باصطلاح چپ به اتحاد چپ پیوستند جناح طرفدار نزدیکی باعصمت اینونو و سوسیال د مکراتها سربر آورده است.

بررسی این ایده ها د رجنبش ما: خود مانیز بارها شاهد چنین تحولی بوده ایم. اگرنخواهیم به گذشته های د وروامثال خلیل ملکی و خانبابا تهرانی برگردیم د رهمین د وره اخیرمهدی سامع نمونه تیپیک این چنین نیروهایی است که همه بانظرات و تحولات نظری او آشنا ییم. وی هنوز هم شعار برقراری جمهوری د مکراتیک خلق را طرح می کند ومدعی مبارزه د رراه رهبری طبقه کارگراست. وی هنوز هم ما را رفرمیست می خواند ولی فعلا معتقد است برای رسیدن به چنین جمهوری انقلابی باید د رراه برقراری حاکمیت مجاهدین مبارزه وعلیه د یگرنیروهای چپ عمل کند والبته پس ازنابودی سازمان ما ود یگرنیروهای چپ ود رشرایط حاکمیت مجاهدین شاهد ازدیاد بزرگی خواهد کرد.

د رماههای اخیرشاهد تحول مهمی د رمیان نیروهای چپ ایران بوده ایم. تاچند ماه پیش شعارها و عملکرد های سیاسی بهمانگونه که د رانحراف د وم بدان اشاره کردیم ود رعقب مانده ترین اشکال آن طرح و تبلیغ می شد وسازمان ما ازاین راستا مورد هجوم نظری قرار داشت. شرکت د رجبهه آلترناتیو بدون هژمونی پرولتاریا رد می شد. شرکت د رهرحکومتی که پرولتاریا برآن تفوق نداشته باشد محکوم بود. طرح می شد که د ربرابر همه این نوع حاکمیت ها می بایست د راپوزیسیون بود و... د فاع ازچنین ایده هایی امروز با توجه به پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک د رسطح ملی وبین المللی د شوار است. به راحتی میتوان د رشرایطی که هنوز امکانات تشکیل جبهه فراهم نیست از نادرست بودن آن سخن گفت ولی اگر امکانات عملی بوجود آمد چه؟ همراه با بوجود آمدن چشم اندازهایی برای اتحاد برخی نیروها، تئوریهای د گم پیشین بعنوان مزاحم د ربرابر امکانات سیاسی عملا موجود قرار گرفتند. حزب د مکرات کردستان ایران پرچمدار تشکیل جبهه گردیده است. چنین جبهه ای اگر تشکیل شود قطعا این گروهها د رآن هژمونی نخواهند داشت وهژمونی با نیروهای د مکرات لیبرال خواهد بود. پیوستن به چنین اتحاد هایی تنها با تجدید نظر کامل د رتئوریهای گذشته امکان پذیر است. ایده های جدیدی که د رتقابل کامل با سخنان گذشته قرار داشت طرح گردید.

www.iran-archive.com

تغییراتی را که در نظر برخی گروههای "چپ" در ماههای اخیر پدید آمده بخودی خود نمیتوان منفی ارزیابی کرد. برخی از مهمترین مسایلی که در چند سال اخیر ما مطرح میکردیم وتوسط این نیروها نفی شده ومورد حمله قرار میگرفت امروز مورد پذیرش آنان قرار گرفته است. در چند سال گذشته نظر ما در مورد پذیرش اتحاد با بخشی از نیروهای بورژوازی که حاضر به مبارزه در راه سرنگونی رژیم باشند از طرف این گروهها به تندی مورد حمله قرار میگرفت. حتی تا ۶ ماه قبل بعضی در دیماه سال گذشته نشریه فدایی نظر ما را در پذیرش اتحاد با بخشی از نیروهای بورژوازی مورد نقد قرار داده و با یکسری دشنام آنرا نشانه‌ای از رفرمیسم وخط مشی راست سازمان دانست اما امروز اکثر نیروها ضرورت تشکیل جبهه وسیع نیروها برای سرنگونی رژیم را میپذیرند. پذیرش اتحاد وسیع با نیروهای خواهان سرنگونی رژیم گامیست مثبت ولی همانگونه که در سطور بالا توضیح دادیم این تغییرات همواره بمعنای تصحیح نظرات نادرست نیست ومی تواند خود آغاز انحرافی نوین باشد ومتاسفانه این نگرانی غیرواقعی نیست.

سازمان کارگران انقلابی ایران برنامه حداقل خود را بعنوان خواستهای دمکراتیک توده‌های مردم اعلام کرده وتاکید نموده است که چنین برنامه‌ای نباید حاوی هیچگونه عنصر سوسیالیستی باشد (زیرا کمینترن در شرایط معینی چنین عمل کرده بود) و بما ایراد میگیرد که چرا در برنامه خود برکسب استقلال از امپریالیسم ودرهم شکستن کلان سرمایه داری وبزرگ مالکی که حاوی عناصر سوسیالیستی است تاکید داریم (والبته در نتیجه در این زمینه نه چپ بلکه راست و رفرمیست هستیم) ولی با وجود ارائه این برنامه، رابطه خود را با نیروهای که این برنامه را میپذیرند در شرایط پس از سرنگونی رژیم روشن نمیکند طبیعی است اگر برنامه حداقل ما خواستهای جنبش دمکراتیک توده‌های مردم باشد وما هم این برنامه را با همین مضمون تبلیغ کنیم ومردم را برای اجرای این خواستها بمبارزه دعوت کنیم، در صورتیکه حاکمیت جانشین به اجرای این برنامه بپردازد یک سازمان سیاسی جدی نمیتواند فورا در موضع اپوزیسیون قرار گیرد بلکه خود باید پرچمدار اجرای تعهداتی باشد که در برنامه حداقل خود بمردم اعلام کرده است وبرشعار شرکت همه نیروهای سرنگون کننده رژیم در حاکمیت آتی پای فشرده ودر عمل بتوده‌های مردم نشان دهد که کمونیستها اجراکننده کامل همه آن خواسته‌ها میباشند. وتزلزلها و عقب نشینی های دیگران را افشا کنند. ساده‌ترین راه برای واگذاری سرکردگی به رقبا وانفراد خود اینست که یک سازمان سیاسی بمردم بگوید: این برنامه پاسخگوی خواستهای شماست ودر راه آن باید بجنگید ولی در صورتیکه حاکمیتی که خواستهای وسیع تری را مورد نظر قرار ندهد وهژمونی پرولتاریا در آن تامین نگردیده باشد روی کار بیاید ما فورا در برابر آن حاکمیت حتی اگر در حال اجرای خواستهای شما باشد قرار خواهیم گرفت. هیچ راهی بهتر از این برای انفراد یک سازمان وجود ندارد عقب نشینی های اخیر این سازمان به تصحیح مواضع وی خدمت نکرده وتنها براغتشاشات آن افزوده است. البته بدلیل اینکه این نظرات مرتبا در حال تغییر است هنوز نمیتوان در مورد آنها نظر قطعی داد.

ولی گروه منشعب از سازمان در سال ۶۰ وپژواکیها سمتگیری روشن‌تری اتخاذ کردند. در لابلای مقالات و نظرات گروه منشعب از سازمان عناصر سمتگیری جدید ظاهر گردیده وبالاخص در سیاست عملی این گروه انعکاس روشن یافته است. پژواکیها بیشتر پیش رفته وروشنتر صحبت نمودند. "در شرایط کنونی شرایط برای تشکیل جبهه دمکراتیک توده‌ای با هژمونی پرولتاریا آماده نیست" "سرنگونی رژیم الزاما با انقلاب همراه نیست" "برای آماده شدن شرایط برای تشکیل این جبهه وانجام انقلاب طبقه کارگر نیاز بیک دوره طولانی برقراری دمکراسی سیاسی دارد".

ایده‌های فوق تمامی عناصر برای یک انحراف استراتژیک براست را در خود جای داده‌اند. برای تقویت پرولتاریا وتشکیل جبهه دمکراتیک توده‌ای به رهبری طبقه کارگر وانجام انقلاب، دمکراسی سیاسی لازم است. از آنجا که توازن قوا امروز بما اجازه نمیدهد که سرنگونی رژیم را با انقلاب همراه سازیم پس سرنگونی رژیم میبایست دمکراسی سیاسی را فراهم سازد تا پس از یکدوره دمکراسی شرایط برای انقلاب فراهم شود. پاسخ روشن است توازن قوا امکان تسلط نیروهای چپ دمکراتیک را نمیدهد ونتیجتا سرنگونی رژیم، انقلاب نخواهد بود (با توجه به سایر احکام واژه الزاما تعارف است) وحاکمیتی که میبایست دمکراسی سیاسی را برای طبقه کارگر به ارمغان آورد حاکمیتی بورژوایی خواهد بود. تفاوت احکام فوق با آنچه مهدی سامع میگوید در ارزیابی از نیروین است که میتواند این شرایط را برای ما فراهم سازد.

مضمون واقعی این سیاست در این دوره ، سرنگونی رژیم وبرقراری دمکراسی بورژوایی خواهد بود وانجام انقلاب در آینده وعده داده میشود . لنین مینویسد "انحلال طلبان پترزبورگ مینویسند ما فرفیست نیستیم زیرا نگفته ایم که اصلاحات همه چیز وهدف نهایی هیچ چیز . ماگفته ایم حرکت بسوی هدف نهایی ماگفته ایم ازطریق مبارزه برای اصلاحات بسوی تمامی وظایف مطروحه "(۱۹) میگویند ازطریق مبارزه برای دمکراسی بورژوایی بسوی هدف نهایی یعنی دمکراسی توده ای حرکت کنیم ولی مضمون این سیاست و عمل سیاسی نیروهایی معتقد به آن کدر سطور آتی بدان خواهیم پرداخت مبارزه برای دمکراسی بورژوایی همه چیز وهدف دمکراسی توده ای برای ثبت، در راستاد است .

شعار صلح " ، آزادی وسرنگونی رژیم جمهوری اسلامی " میتواند وحدت دهنده نیروهای وسیعی در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد ما برای حاکمیت انقلابی خلق میکوشیم حاکمیتی که میتواند انقلاب را پیش برد . مبارزه برای تشکیل چنین حاکمیتی نه برای آینده های دور بلکه برای همین امروز مطرح است . ازآنجا که همه نیروهای جبهه سرنگونی ، چنین حاکمیتی را تایید نمی کنند ، سرنگونی رژیم الزاما به برقراری حاکمیت انقلابی منجر نخواهد شد . ولی این بدان معنا نیست که ضرورتا برای برقراری چنین حاکمیتی یک دوره طولانی دموکراسی بورژوایی ضرور است . هر نیروی مترقی ، امروز رژیمی بورژوا رفرمیست رابر جمهوری اسلامی ترجیح میدهد ودر شرایط معین سیاسی تقویت چنین شقی در برابر جمهوری اسلامی میتواند اصولی باشد ولی سیاست مانه روی کار ورد ن رژیمی بورژوا رفرمیست بلکه سرنگونی رژیم وانجام انقلاب است . این سیاست در عمل ودر حین مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی در راه انفراد لیبرالها وخنثی کردن ناپیگیری نیروهای بورژوایی، جذب اقشار میانی به پذیرش برنامه طبقه کارگر خواهد کوشید . این اعتقاد در عمل سیاسی بر تقویت نیروهای چپ دمکرات تاکید کرده ومیکوشد مانع از کسب رهبری جبهه توسط نیروهای بورژوایی گردد . عمل سیاسی هر نیرو محک روشن اعتقاد به گفته ها وادعاهای وی است .

رفیق لوئی کوروالان در تشریح سیاست حزب کمونیست شیلی مینویسد "در حال حاضر جریانات تشکیل دهنده اپوزیسیون باید نسبت به این مساله اساسی تصمیم بگیرند که آیا بمنظور سرنگونی پینوشه باید برنامه وتاکتیک های مشترک اتخاذ کنند ومشترکا وظایف دولت موقتی راکه جایگزین دیکتاتوری خواهد شد تعیین نمایند . کمونیست ها ضمن رعایت حقوق احزاب در حفظ هویت جداگانه خود قاطعانه از سیاست دست یابی به برنامه وتاکتیک های مشترک حداقل به منظور سرنگونی دیکتاتوری پیروی میکنند " این که کدام نظام سیاسی برقرار خواهد وبه عبارت دیگر خصلت دگرگونی وعمق ثمربخشی دگرگونی مزبور چگونه خواهد بود مستقیما به شکل وطریقه سرنگونی دیکتاتوری بستگی خواهد داشت " این نکته رانیز باید پذیرفت که در درون اپوزیسیون مبارزه میان بورژوازی ازیکسو وپرولتاریا و اقشارمیانی ازسوی دیگر برای تامین سردرگی ورهبری در ایجاد تغییرات اجتماعی و تعیین سرنوشت آینده شیلی در جریان است ... سرنوشت نهایی مبارزه مزبور را همچون دیگر تحولات مردم رقم میزنند . حزب ما خواستار برقراری یک دولت ائتلافی دموکراتیک ومترقی است ... چنین دولتی زمینه های لازم برای گذار بعدی به سوسیالیسم رافراهم خواهد نمود " البته این به آن معنی نخواهد بود که چنانچه نظامی با محتوای دموکراسی بورژوایی نیز جایگزین دیکتاتوری شود ، نظامی که نسبت به رژیم فاشیستی حاضر قدمی به پیش محسوب میشود ما از آن حمایت نخواهیم کرد .... مادر عین حال به مبارزه خود در جهت ایجاد دگرگونی های عمیق تر ودموکراسی پیش رفته ادامه میدهیم . "(۲۰)

ذکر این نقل قول طولانی از آن جهت مثبت است که در برخی زمینه های پراهمیت در رابطه با موضوع مورد بحث ما در شرایط مشابهی بسر می بریم وصرفنظر از تک تک احکام فوق که امری مربوط به کمونیست های شیلی است بنظر من متد عمومی برخورد حزب کمونیست شیلی که توسط تمامی احزاب کمونیست آمریکای لاتین در برابر حاکمیت های فاشیستی بکار گرفته شده ، متدی صحیح وآموزنده است .

حزب کمونیست شیلی بدرستی هم برجبهه وسیع برای سرنگونی پینوشه وبرقراری دموکراسی تاکید دارد وهم برتشکیل حاکمیتی انقلابی (دولت ائتلافی دمکراتیک ومترقی) واین در وراء نافی یکدیگر

د رخد مت هم میداند • حاکمیت مزبور از نظر حزب کمونیست شیلی صرفا یك شعار نیست ویـــــــرای تحقق دست یابی به آن د ر فرد ای سرنگونی میکوشد • مقایسه این نظرات با آنچه بطور انحرافی د ر جنبش ما مطرح میگردد آموزنده است • تاکید براین نکته ضرور است که د ر شیلی کمونیست ها بمراتـــب نیرومند تر و با نفوذ تر از ایرانند • اتحاد یه های با نفوذ و پرسابقه کارگری اهرمهای نیرومند ی برای استقرار حاکمیت خلق واعمال هژمونی پرولتاریا میباشند•

عملکـــرد سیاسی : هرچند برخورد با عملکرد سیاسی نیروها وظیفه مقالات سیاسی د رنشریات سازمان است ولی بد لیل آنکه عمل سیاسی بسیار روشنتر از گفته ها انحرافات راد ر زمینه فوق منعکس میکند ، نظری به حواد ث سیاسی اخیر و واکنش نیروها میاند ازیم •

تاچند ی پیش عملکرد همه نیروهای مورد بحث د رچهارچوب انحراف د وم وآنهم د رعقب مانده ـــ ترین اشکال آن بود • امروز همه این نیروها ضرورت تشکیل جبهه وسیع متشکل از نیروهای موافـــــق سرنگونی رژیم (منهای سلطنت طلبان) منجمله نیروهای بورژوایی را میپذیرند (امروز هیچکس نیست که ازمذاکرات تشکیل جبهه ونیروهای شرکت کننده د رآن مطلع نباشد) ولی هرگونه اتحاد ی باسازمان و حزب توده را رد میکند • بهانه ها متفاوتند انتقاد از گذشته ناقص است • د رد رون خود بحران دارند بسود رهبری آنها تمام میشود و • • • ولی برای اتحاد با نمایند گان بورژوازی هرآنچه راکه میتوان باید انجام داد • اگر برخی از این بورژواها حماقت نکنند وبیهوده برمخالفت خود با خود مختاری خلقها پای نفشرند همه مسایل دیگر را میتوان با آنها ازطریق مذاکرات حل کرد • پژواك مینویسد از کجامعلوم که حزب توده ایران واکثریت فرد ا د رشرایط د یگری باحاکمیت سازش نکنند وجبهه راترك ننمایند • "اما قطعا این نسبه د رمورد نمایند گان بورژوازی چنین بیمی ند ارد •

واقعیت اینست که د لایل (بهانه ها) طرح شده همه برای توجیـــه این سیاست انحرافی است وقابل تاکید وبحث نیستند واصل مطلب همان چیزیست که د رهمه جهان مطرح است • گروه منشعب از سازمان صریحتر نظر میدهند ومیگویند ومینویسند که شرکت سازمان و حزب به اعتبار جبهه لطمـــــه خواهد زد وبهمین د لیل حزب بهیچ وجه وسازمان د رشرایط کنونی نباید د رجبهه نیروها حضور داشته باشند • این جوهر همه استد لالهاست • این کدام جبهه است وچه هد فی راتعقیب میکند که شرکـــت سازمان به اعتبار آن لطمه وارد میاورد و شرکت خلق مسلمان ونزیه به اعتبار آن می افزاید • واقعیـــت آنست که نمایند گان بورژوازی د رکشور ما (د رسراسر جهان) خواهان اتحاد باکمونیست هایی که از نظر خود،آنها را خطرناك میشناسند نیستند • شرکت سازمان د رجبهه ،جاذبه آنرا د رمیان چنیـــن نیروهایی وآنهایی که تحت رهبری آنها قرار دارند تضعیف خواهد کرد و به اعتبار آن د رمیان چنین نیروهایی لطمه خواهد زد • بالا برد ن اعتبار جبهه د رمیان چنین نیروهایی به قیمت تضعیف وزن نیروهای چپ ،سیاست کسانی است که ازسرنگونی رژیم تنها یك رفرم وبرقراری د موکراسی بورژوایی را طلب میکنند •

سیاست اتحاد با نیروهای بورژوایی تنها د رصورتی د راستای سیاست انقلابی وعدم تسلیم بـــه سیاستی رفرمیستی است که د راین اتحاد باتمام توان خود د راه تقویت نیروهای چپ د موثرات برزمیم • کسانیکه بهرد لیل وبهانه ای اتحاد با بورژوازی رابه اتحاد بابخشی ازنیروهای چپ (حتی ضعیف) د راین مورد قویترین نیروی چپ ترجیح میدهند علیرغم همه وعده ووعید ها وجنجالهایی که د رنشریات خود و د رارتباط با مبارزه با بورژوازی وتبلیغ انقلاب بنویسند خد متگزار بورژوازی وپیشبرند ه سیاستـــــی رفرمیستی هستند • این سیاستـــت د رعمل برقراری د موکراسی بورژوایی رانه بعنوان گامی د ر راه انقلابی که وعده آنرا برای آینده میدهند بلکه بعنوان هاد ی تمامی سیاست های خود هد ف قرارداده

است .

ما میکوشیم که برای سرنگونی رژیم وسیع‌ترین اتحاد ها را شکل دهیم ونیروهای بورژوایی موافق صلح آزادی وسرنگونی رژیم رانیز به اتحاد دعوت میکنیم . ما بعنوان یک سازمان مسئول سیاسی که نقش رهبری جنبش توده‌ای رابرای خود قائلیم میبایست از همه امکانات وتمایزات نیروهای مختلف بهره گرفته وهمه مانورهای ضرور را (در چهارچوب برنامه واصول خویش) بکاربندیم ــ کسانیکه چنین ضرورتهایی رادرک نمیکنند نیروهایی عقب مانده وغیرمسئولند ولی نباید هیچگاه فراموش‌کنیم که شکل گیری اتحاد های وسیع‌اساسا از راه تاکید برگسترش پایه توده ای سازمان ومبارزه هرچه فعالانه تر علیه رژیم خمینی تا جایی که علاوه بر جلب کارگران وزحمتکشان بعنوان وظیفه اساسی ماحتی پایه های اجتماعی نیروهای بورژوایی (خرده بورژوازی مرفه،کارمندان و...) نیز در عمل مشاهده نمایند که ما پیگیرترین مدافع دموکراسی وخواستهای عمومی مردم ومنجمله آنها هستیم ، ممکن است . آنچه مادرگذشته بدان عمل ننمودیم وبورژوازی موفق گردید خود را مدافع دموکراسی وپیشرفت فرهنگی جامعه معرفی نماید . جبران این ضعف ما تنها طی مبارزه‌ای دشوار امکان پذیر است . تسلیم به خواستهای بورژوازی تاکید بر ماهیت متفاوت با دیگر گرد انهای کمونیستی ملی وبین المللی ازطریق مستقل نامیدن خود ووابسته خواندن [illegible] بمعنای قراردادن نیروی خود در راه خواستهای بورژوازی است .

موخره : در این نوشته اساسا کوشش‌گردید که در رابطه باسمت‌گیری سازمان در رقبال کلیدی ترین مساله استراتژیک به بحث پرداخته شود . بسیاری از مسایل مطروحه در این مباحث نه فقط در ایران بلکه در کشورهای دیگری که درمرحله رشد مشابهی با ایران بسر میبرند میتواند صادق باشد . طرح برنامه سازمان میبایست یک گام به پیش نهد ومسایل مشخص جامعه و وظایف ما را در قبال آنان روشن نماید . متاسفانه مباحث کنونی در بولتن هنوز به این مرحله گام ننهاده است . در بسیاری ازموارداین مباحث تکرار بحث های تئوریکی است که در دیگر احزاب جریان داشته وبه نتیجه رسیده است . متاسفانه یکسال واندی پس از تصویب طرح استراتژی تاکتیک توسط کمیته مرکزی سازمان مباحث هنوز در حیطه تعیین سمت‌گیری استراتژیک باقی مانده وطبیعتا بدون روشن شدن آنها تدقیق وظایف برنامه‌ای ناممکن است . پس از قطعیت یافتن سمت‌گیری سازمان ما مباحثی جدی در راه تدقیق برنامه پیش روی خود داریم . با امید آنکه موفق گردیم هرچه سریعتر این دور مباحث را به نتیجه رسانده وسمت‌گیری استراتژیک سازمان را براساس‌اصول مارکسیسم لنینیسم با تحلیل مشخص‌جامعه ایران وبا بهره گیری از تجربیات دیگر احزاب کمونیست قطعیت بخشیم .

" خسرو "

۱ــ لنین سوسیال دمکراسی ودولت موقت انقلابی
۲ــ تروتسکی ــ انقلاب مداوم ص ٦٤
۳ــ " " ص ۷٤
٤ــ " " ص ٥۷
٥ــ لنین . وظایف پرولتاریا درانقلاب ما ص ٤۳ منتخب آثار چاپ پروگرس جلد ٥
٦ــ " " ص ۳٤ "
۷ــ لنین . درباره وظایف پرولتاریا درانقلاب حاضر ص ۲۱ "
۸ــ لنین . درباره شعارها ص ۱۸٥ "
۹ــ تروتسکی انقلاب مداوم ص ۱۰۱
۱۰ــ تروتسکی برنامه انتقالی
۱۱ــ تروتسکی انقلاب مداوم ص۱۹
۱۲ــ " " ص ٥۰
۱۳ــ " " ص ۱٤۷
۱٤ــ " " "

www.iran-archive.com

۱۵ ــ تروتسکی انقلاب مداوم ص ۱۲٤
۱٦ ــ " " ص ۷۱
۱۷ ــ " " ص ۷٤
۱۸ ــ " " ص ۷۲
۱۹ ــ لنین • مارکسیسم ورفرمیسم
۲۰ ــ لوئی کوروالان • راهها واشکال مبارزه انقلاب وسوسیالیسم ۱٤

بنابرا
جبهه
"شنوا

اما م
آماج
پیشاه
مطرح

دربند

سپس د

ای
و اعمال
ارتجاع
ملعداد
مرار دا
شردیم ،

www.iran-archive.com

"نگاهی به مبانی استراتژی در انقلاب دمکراتیک"

هدف وظیفه مارکسیستی - لنینیستی تدوین استراتژی علمی وانقلابی ایجاب می‌کند که کار جدی درباره مناسبات نیروهای بالنده و میرا در عرصه جهانی ،منطقه‌ای وملی ،شناسایی دشمن اصلی و طبقه رهبری کننده انقلاب ،متحدان آنها ،تضادهای موجود میان آنها ،نکات اشتراک وافتراق میان این نیروها ،ظرفیت تاریخی-طبقاتی ومشخص آنها ،مضمون و خصایل انقلاب در فرا گرد تاریخی دورانی که در آن بسر می‌بریم ،انجام گیرد . انجام این وظیفه انترناسیونالیستی وملی از هر مارکسیست-لنینیستی می‌طلبد که مجموعه تجارب نظری و عملی جنبش کمونیستی وانقلابی ملی و جهانی را مورد توجه جدی قرار دهد ،باید تاکید کرد که انطباق خلاق این دستاوردها بر شرایط مشخص است که درخدمت تشکیل و تدوین استراتژی انقلابی قرار می‌گیرد . الگوبرداری از این دستاوردها نه تنها کمکی به اتخاذ مشی درست انقلابی نمی‌کند ،بلکه به ضد خود تبدیل شده وگاهاً زیانهای جبران ناپذیری بر جنبش انقلابی وارد می‌آورد .امروز کاملا مسجل گردیده است که در جهان پرازوحدت وتضاد ،جنبشهای کنونی که علیه ستم ،استثمار ،امپریالیسم وارتجاع در راه سوسیالیسم ،دمکراسی وصلح در جریان است ،آنقدر متنوع و دارای خصوصیات خود ویژه‌ای هستند که نمی‌توان همه آنها را در یک قطعنامه به همه سئوال آنها پاسخ گفت .در عین حال باید تاکید کرد که این ویژگیها به هیچ وجه نمی‌تواند نافی قوانین جهانشمول و عام انقلابات ونیز قوانین عام فرارونده انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی گردد .

موضوع تدوین وتدقیق استراتژی انقلابی با در نظر داشت تغییرات حاصله در اوضاع جهان و گسترش روزافزون جنبشهای آزادیبخش دمکراتیک ملی وخلقی ،دمکراتیک مورد بحث جدی مجموعه جنبش کمونیستی است . احزاب کمونیست امروز تلاش دارند با بررسی مجموعه تجارب شکست وپیروزی جنبشهای انقلابی چند دهه اخیر در دوران معاصر ،نارساییها ،بی‌دقتیها وخطاهای تئوریک را برطرف نموده و به درک صحیحتری از پالکتیک رویدادها دست یابند .رفیق کاریاچف در گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره ۲۷ ،با اشاره به بحرانی بودن اوضاع جهانی ،بر ضرورت درک علمی پروسه‌های تکامل بحرانی ومتناقض آن تاکید کرده و گفته است:

"پیشبرد سیاست صحیح وبه لحاظ تئوریک مدلل شده فقط در صورت درک کامل گرایشهای کلیدی رشد زندگی واقعی امکان پذیر است . نفوذ صحیح به دیالکتیک رویدادها ومنطق عینی آنها ،توانائی نتیجه‌گیریهای درست که انعکاس گذشت زمان می‌باشد ،امری است غیر ساده ،اما مبرم وضروری."
(۱) (تاکید از نگارنده)

امروز ما شاهد تلاشهای نوید بخش مجموع جنبش جهانی کمونیستی در این زمینه هستیم که ازجمله می‌توان به کنفرانسهای برلین ،هاوانا ،پراگ وسایر کنفرانسهای منطقه‌ای ومشاوره‌ای ودستاوردهای آنها اشاره کرد .

جنبش کارگری وکمونیستی ایران نیز تحت تاثیر مجموعه دستاوردهای نظری و پراتیکی جنبش جهانی کمونیستی ونیز تلاشها وتجارب خود طراوت ویژه‌ای تازه‌ای یافته است .در این نوشته سعی می‌شود که با توجه به دستاوردهای نظری وپراتیکی دهه‌های اخیر جنبشهای انقلابی (البته تا آنجا که این کار برای نگارنده مقدور بوده است) مهمترین و ضروریترین مبانی برای تدوین استراتژی انقلابی توضیح داده شود .مبانی که بدون توجه به آنها ،نه قادر خواهیم بود استراتژی علمی وانقلابی تدوین کنیم ونه قادر خواهیم بود راهی را که تاکنون طی کرده‌ایم بطور علمی نقد کرده وراه آینده را بگشائیم .

۱

تحولات چند دهه اخیر و نقش پرولتاریا

در تدوین استراتژی انقلابی توجه به مضمون و شرایط عمومی دوران تاریخی اهمیت کلیدی دارد. زیرا هر دوران تاریخی مهر خود را بر انقلابهائی که در آن رخ می دهند، می کوبد.

" ما نمی توانیم حتی یک مورد از جنگهای آزادی ملی را درک کنیم ... مگر اینکه شرایط عمومی دوران را فهمیده باشیم ". (۲)

در شرایط کنونی (عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم) دو جهان متضاد و متفاوت از نظر ماهیتی در برابر هم قرار دارند. جهان سوسیالیسم بمثابه نظام استوار و شاخص اصلی پیشرفت پروسه تکاملی دنیای معاصر، به پیش می رود، شکفته تر می گردد و استحکام می یابد و جهان کهنه سرمایه داری، جهان ظلم و ستم، جهان استثمار و تجاوز که با بحرانهای عمیق اقتصادی اجتماعی و سیاسی روبروست راه قهقرا می پیماید. طی مدتی که از ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم می گذرد تغییرات ژرف هم در جهان سرمایه داری و ارتجاع و هم در جهان سوسیالیسم و اردوی انقلاب رخ داده است.

پیدایش انحصارهای چند ملیتی امپریالیستی، گسترش روند بین المللی شدن مجتمع های صنعتی - نظامی، تشدید بی سابقه تضادهای درونی نظام سرمایه داری (پویژه تضاد کار و سرمایه)، رقابت میان سه مرکز اصلی امپریالیسم، پیدایش مرحله کیفی نوین در بحران عمومی جهان سرمایه داری، تشدید خصلت ارتجاعی و تفوق محافظه کاری در سیاست داخلی و خارجی کشورهای امپریالیستی (تشدید سیاست جنگ طلبی، مسابقه تسلیحاتی، شونیسم، نژاد پرستی، آنتی کمونیسم)، فرا طی شدن سیاست و ایدئولوژی امپریالیستی از مهمترین شاخص های جهان امپریالیستی می باشد.

انقلاب علمی و فنی که پیشرفت جامعه بشری با آن رابطه مستقیم دارد در چند دهه اخیر از یکسو امکانات مادی و معنوی بی سابقه ای را برای تعالی و تکامل جهان معاصر فراهم آورده و سبب جهش کیفی در نیروهای مولده گردیده است و از سوی دیگر بدلیل ماهیت بغایت ارتجاعی و تجاوزکارانه امپریالیسم، سبب جهش کیفی در وسایل تخریب دستاوردهای تمدن بشری و در فن نظامی گردیده، بطوریکه در نتیجه آن انسان برای اولین بار در تاریخ " قابلیت نابود سازی تمام موجودات زنده در زمین را کسب نموده است (۳).

هرچند که جهان امپریالیستی با بهره برداری از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی امکان مانور پیدا کرده و از آنها برای حفظ مواضع معین اقتصادی، نظامی و سیاسی خود و بخشهائی از جهان بهره می گیرد، اما با همه اینها با درآمیزی و تشدید تضادهای درونی نظام سرمایه داری و تمام گروههای آن با همدیگر، امپریالیسم جهانی با مسائل و مشکلات روبروست که در طی تمام دوران حیات خود با آن آشنائی نداشت که از جمله آنها می توان به تمرکز بیش از پیش ثروت در دست یکعده انگشت شمار و گسترش بی سابقه بیکاری و شدت یافتن فقر نسبی اشاره نمود.

متلاشی شدن سیستم "استعمار کهن" و جایگزینی سیستم "استعمار نو" به جای آن، رهائی نزدیک به ۱۰۰ کشور، وقوع انقلابات متعدد ملی - دموکراتیک، خلقی - دموکراتیک و فراروئی تعدادی از آنها به انقلاب سوسیالیستی، شدت و گسترش یافتن جنبش های ضد امپریالیستی - دموکراتیک در کشورهای رو به رشد و پیدایش و تقویت خصلت ضد سرمایه داری در این جنبش ها، رشد و شکوفائی روز افزون سوسیالیسم جهانی، رشد جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی (علیرغم فراز و نشیب آن) و پیدایش کیفیت نوین در جنبش صلح از رخدادهای بسیار مهمی است که طی چند دهه اخیر جامعه بشری شاهد آنها بوده است.

طی این مدت سوسیالیسم واقعاً وجود به پیشرفت خود در عرصه های گوناگون زندگی ادامه داد و به وجود نیرومندی در جهان تبدیل گشت. شیوه نوینی از زندگی بر اساس عدالت سوسیالیستی و آزادی از استثمار فرد از فرد جامه عمل پوشیده، دنیای سوسیالیسم از اقتصادی پیشرفته بر اساس استفاده از دستاوردهای

علم وفن برخوردارشد وتوانست برعقب ماندگیهای اقتصادی ـ اجتماعی ماقبل دوران سوسیالیسم فائق آید. طی این مدت تغییرات همه جانبه ای چه در عرصه های اقتصادی ـ اجتماعی وچه در عرصه های فرهنگی ـ سیاسی وایدئولوژیک در دنیای سوسیالیسم صورت گرفت. این تغییرات بسیار اندازه ای عمیق است که سوسیالیسم واقعاً وجود بمثابه شیوه نوین ومتعالی زندگی بشریت برای پاسخگوئی همه جانبه طمی وعملی به نیازهای مادی ومعنوی مدرن در تمامی عرصه های اقتصادی ـ اجتماعی وسیاسی ـ ایدئولوژیک وفرهنگی نیازمند تحولات جدی وبازسازی انقلابی است، به ادراک اهمیت ودقت این مسئله است که رفیق کارپاچف در گزارش کمیته مرکزی به کنگره ۲۷ ضمن تاکید بر اینکه:

" سوسیالیسم دارای تمام چیزهای لازم برای آن می باشد تا از علم وفن معاصر برای خدمت به مردم استفاده کند " افزود " اما کمان اینکه این انقلاب طمی ـ فنی در برابر جامعه سوسیالیستی مسائلی را مطرح نمی سازد، درست نخواهد بود. رشد انقلاب بطور یقین تجربه نشان می دهد که تکامل مناسبات اجتماعی، تغییر طرز تفکر، پرورش روحیه جدید وبه استقرار پدیدآوردن یا میزم پاداش به لحاظ روش زندگی ومعیارهای وجود ارتباط دارد." (۴) (تاکیدات از نگارنده است)

در کشورهای روبه رشد نیز دگرگونیهای اقتصادی ـ اجتماعی وسیاسی مهمی رخداده است که از بسیاری لحاظ آنها را از وضعیتی که در نیمه اول قرن بیستم داشتند متمایز می سازد. بعد از پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم ویا وجگیری جنبشهای رهائیبخش ملل تحت سلطه در تعدادی از کشورها انقلاب خلق ـ دموکراتیک به پیروزی رسید و در تداوم خود به انقلابات سوسیالیستی فرارویید. با کسب استقلال ملل تحت استعمار، سیستم مستعمراتی سابق (بجز در چند کشور) فرو پاشید و سیاست استعماری توسط امپریالیسم جایگزین سیاست استعماری کهنه گشت. طی این دوره تعدادی از کشورهای با ساختارهای عقب مانده اقتصادی ـ اجتماعی (ماقبل سرمایه داری) بعد از کسب استقلال سیاسی، تحت رهبری دموکراتهای انقلابی که عمدتاً اعضاء احزاب آوانگارد مارکسیست ـ لنینیست ها تشکیل می دادند، در مسیر سنگیری سوسیالیستی گام نهادند. اکثریت قریب به اتفاق کشورهایی که تحت رهبری " دموکراسی ملی " به استقلال سیاسی دست یافتند به اشکال و درجات مختلف راه رشد سرمایه داری را برگزیدند و به اردوی جهانی سرمایه پیوستند و وابستگی اقتصادی این کشورها به انحصارات امپریالیستی تشدید شد. سرمایه محلی با سرمایه امپریالیستی درهم آمیخت و بمثابه عنصر داخلی در اقتصاد این کشورها نقش قاطعی یافت. بورژوازی محلی در مشارکت با انحصارات امپریالیستی باغارت واستثمار توده های زحمتکش رشد سریعتری یافت.

مانوئل پینه ئیرو در سخنرانی خود در کنفرانس هاوانا در رابطه با نقش انحصارات امپریالیستی در کشورهای امریکای لاتین متذکر گردیده که:

" به ندرت می توان حتی یک کشور را یافت که از تاثیر پدیده ماورأملی شدن اقتصاد امریکای لاتین و جزائر کارائیب در امان مانده باشد. برای نمونه این پدیده در ادغام نیائی یا بهتر بگوئیم وابستگی ساختاری بیرونی کشورهای قاره به سرمایه بزرگ انحصاری وملی منعکس گشته است". (۵)

این وضعیت تنها منحصر به امریکای لاتین نیست. بلکه در تعداد قابل توجهی از کشورهای رو به رشد آسیا و افریقا نیز وضعیت کم و بیش مشابه کشورهای امریکای لاتین حاکم است که از جمله آنها می توان به کشورهائی نظیر مصر، ترکیه و ایران اشاره کرد.

در همه کشورهائی که مناسبات سرمایه داری با نسبتهای متفاوت پدید آمده، سرمایه داری در روند تنگاتنگ با سرمایه امپریالیستی قرار دارد و رابطه با نیازهای آن رشد و گسترش می یابد و از همین روست که "رشد مناسبات سرمایه داری در منطقه خلیج فارس به وسیله پیوند متقابل میان سکتور دولتی و سرمایه ملی خصوصی از یکسو و شرکتهای خارجی و فراملیتی از سوی دیگر مشخص می شود". (۶)

در نتیجه این تغییرات پدیده تجزیه طبقاتی و قطب بندیهای طبقاتی در اینگونه کشورها تسریع

شد و رهائی ملی با رهائی اجتماعی پیوند ارگانیک پیدا کرد و پرولتاریا به نیروی اصلی و کلیدی در تحولات اقتصادی-اجتماعی بدل گردید. کشور ما خود یک نمونه برجسته رشد مناسبات سرمایه داری در پیوند ارگانیک با سرمایه امپریالیستی است. براثر فرمهای ارضی شاه در دهه ۴۰ مناسبات سرمایه داری در پیوند ارگانیک با سرمایه امپریالیستی بسرعت رشد کرد و به مناسبات مسلط در کشور بدل گردید. در اثر رشد مناسبات سرمایه داری صاحبان رهای سنتی کشور بشدت دگرگون شدند. بطوریکه طی سالهای ۱۳۴۱ تا ۵۰ موسسات بزرگ تولیدی با تکنولوژی پیشرفته ایجاد بطور عمده مونتاژ بوجود آمدند. پروسه تمرکز تولید تسریع شد و در پایان دهه ۴۰ به تلفیق سرمایه های بانکی و صنعتی و... و پیدایش سرمایه مالی و شکل گیری انحصارات منجر گردید که از آن جمله می توان به تاسیس بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و تشکیل گروههای صنعتی پرمشهوری نظیر ایران ناسیونال، ولیدداروی، کفش ملی، مینو، پارس الکتریک و همچنین فروشگاههای زنجیره ای نظیر کوروش و غیره اشاره کرد. در این پروسه سرمایه محلی بطور همه جانبه ای با سرمایه امپریالیستی در هم آمیخت و اقتصاد کشور ما بشدت وابسته به امپریالیسم گردید و وابستگی با نظم سرمایه داری گره خورده با آن عجین شد.

مناسبات سرمایه داری با نفوذ به عمق روستاها باعث دگرگونی چهره روستاها و تجزیه طبقاتی در آنها گردید. بخش وسیعی از روستائیان روانه شهرها و جذب بازار کار شدند. شهرها گسترش یافته و نقش آنها در تحولات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بیش از پیش افزایش یافت. ساختار اجتماعی تکامل پیدا کرد و مناسبات سرمایه داری به مناسبات مسلط بدل گردید (چیزی که حزب توده ایران حاضر نشد در برنامه های ۵۴ و ۶۰ و ۶۵ حقیقت آنرا بپذیرد و در سازمان ما نیز با بکارگیری کلمه "غالب" به جای کلمه "مسلط" همچنان هاله ای از ابهام بر آن سایه افکنده است). بورژوازی و پرولتاریا به طبقات اصلی جامعه تبدیل شدند. طبقه کارگر به لحاظ کمی و کیفی رشد قابل ملاحظه ای یافت و به نیروی اصلی و تعیین کننده در جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک کشور ما بدل گردید.

۲

دیالکتیک مبارزه طبقاتی و جنبش ضد امپریالیستی

طی دهه های ۶۰ و ۷۰ پیوند ارتجاع داخلی در کشورهای در حال رشد با امپریالیسم جهانی هر چه بیشتر خصلت ارگانیک و اقتصادی پیدا کرد و بخش اعظم بورژوازی محلی به عمده ترین پایگاه امپریالیسم تبدیل شد. وابستگی سیاسی تابعی از وابستگی اقتصادی شده به همین دلیل وجه اجتماعی مبارزه خلقهای تحت ستم علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی جای برجسته ای یافت. در کشورهای روبه رشد سرمایه داری - از جمله در کشور ما - مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه داری داخلی درهم آمیخته و جنبش های ضد امپریالیستی - دموکراتیک خصلت ضد سرمایه داری پیدا کرده است و موفقیت در مبارزه علیه وابستگی اقتصادی به امپریالیسم بدون مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه داری بیشتر به اتوپی شباهت دارد تا به واقعیت. بورژوازی در اینگونه کشورها اساسا نقش ارتجاعی و مرکز کننده را در جنبش های انقلابی حلقهای تحت ستم بازی می کند و زمینه را برای شکست این جنبش ها و حفظ سیطره اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آماده می سازند. ما با این ارزیابی واقعبینانه زاراف موافقیم که می نویسد:

> امروزه پس از گذشت سالهای مدید برای دموکراسیها روشن شده است که بعضی از کشورهای آسیائی و آفریقائی در راه سد تکیری سوسیالیستی آماده نیستند. علت تعیین کننده این امر واضح است و آن همانا وابستگی اقتصادی این کشورها به امپریالیسم و به بازار جهان سرمایه داری است. یک عامل مهم دیگر رشد بورژوازی ملی بوده که بادستیاری سرمایه بین المللی، حاکمیت انحصاری را سرمن داد. با توجه به همه این عوامل احزاب دموکراسیت کشورهای در حال توسعه به طور روزافزونی توجه خود را به مسائل مبارزه طبقاتی معطوف میدارند. مسائلی که قبلا به میزان زیادی تحت الشعاع مسائل رهائی ملی قرار میگرفت." ۷ (تاکید از نگارنده)

درحال حاضر همه واقعیات حاکی از آن است که در بدو رشد کشورهای رو به رشد سرمایه داری بورژوازی داخلی نه نیروی انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک خلقی، بلکه در برابر آن بوده و بیش از پیش به زد و بند با امپریالیسم روی آورده است. در عین حال باید افزود که بعلت تکوین نایافتگی نهائی سرمایه داری در اینگونه کشورها، عنصر هم قشرهای معینی از بورژوازی داخلی، برخی مخالفتها علیه امپریالیسم از خود نشان می دهند ولی این مخالفتها هرگز نافی این نیست که آنها از انقلاب توده ها بیشتر می هراسند تا از امپریالیسم و ارتجاع.

لنین نزدیک به ۷۰ سال پیش در مورد بورژوازی کشورهائی که مستعمره امپریالیسم بودند و به هرحال حامل تضادهای معین و گاه شدید با امپریالیسم بوده و علیه آن برای کسب استقلال سیاسی مبارزه می کردند، نوشت:

" میان بورژوازی کشورهای استثمارکننده و کشورهای مستعمره نزدیکی معینی بوجود آمده است، بطوریکه اغلب شاید در اکثر موارد بورژوازی کشورهای ستمدیده با وجود اینکه از جنبش ملی حمایت می کند، در عین حال ضمن موافقت با بورژوازی امپریالیستی یعنی به اتفاق آن با قسمی از جنبش های انقلابی و طبقات انقلابی مبارزه می کند." (تاکید از نگارنده) (۸)

امروزه دوره استعمار کهن سپری شده و اکثر کشورها به استقلال سیاسی دست یافته اند. با بسط بیش از پیش یقین حاصل کرد که در کشورهای رو به رشد "بورژوازی ملی" انقلابی نیست و نمی تواند جزو نیروهای محرکه انقلابات دموکراتیک محسوب گردد. پروفسور زاکلاد ین با توجه به واقعیات فوق است که می نویسد:

" تحلیل محققان شوروی پیرامون جنبشهای انقلابی منجمله انقلابهای رهائیبخش طی سالهای ۷۰ قرن بیستم نشان می دهد که تمام این انقلابات خصلت خلقی داشته اند ... بورژوازی ضعیف بورژوازی متوسط تنها در برخی موارد در کنار دیگر نیروهای دموکراتیک قرار گرفته اند (و نهم بسیار نا پیگیر) اما در بسیاری از این کشورها این نیرو یا مواضع ضد انقلابی اتخاذ کرد و یا در عین تمایل بمسازش با حکومت قدیمی و یا با اپوزیسیون حکومت جدید، موضعی بیطرف داشته است."(۹)

از آنجاکه اقتصاد کشورهای رو به رشد سرمایه داری نه در رابطه با منافع مردم بلکه اساساً در رابطه با منافع سرمایه بزرگ داخلی و انحصارات امپریالیستی سازمان دهی شده و اداره می شود، همسوان بخشی از نظام جهان سرمایه داری، بصورت تابعی از تقسیم بین المللی نوین کار از جانب کشورهای امپریالیستی درآمده است. از عواقب این وضعیت، تشدید تضادهای نظام سرمایه داری بحران همه جانبه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نیز عقب ماندگی اقتصادی این کشورهاست. از پیامدهای مهم اجتماعی این امر، محدود و محدودتر شدن پایه اجتماعی حکومتهای وابسته به امپریالیسم را بنحوی که کشورهاست و اکثر تلاشهای حکومتهای این منطقه برای کاهش بحران همه جانبه (علیرغم اثبات گوناگون مدت) با شکست روبرو شد و نتوانست نتایج دلخواه را برای ارتجاع داخلی به بار آورد. این اصلاحات بدلیل "نیم بند" بودنشان نتوانست در درازمدت بحران ساختاری اینگونه کشورها را تخفیف داده و به نوعی "ثبات" منجر گردد و رشد جنبشهای انقلابی را مهار کند. بهمین دلیل است که طی دهه ۶۰ و بخصوص از دهه ۷۰ به اینسو شاهد کاهش دموکراسی بورژوائی و استقرار رژیمهای سرکوبگر نظامی و استبدادی در بسیاری از این کشورها هستیم. این تحولات از یکسو به تشدید تضاد خلق با امپریالیسم منجر شد و از سوی دیگر مبارزه در راه دموکراسی خلقی را شدت بخشیده است.

۳

کشورهای رو به رشد سرمایه داری و انقلابات خلقی ـ دموکراتیک

مجموعه تحولات چند دهه اخیر تاثیر قاطعی بر مضمون و خصلت انقلابات دموکراتیک بورژوائی در کشورهای نظیر کشور ما دارد. در اینگونه کشورها سرمایه داری در مناسبات وابستگی به امپریالیسم منافع حیاتی دارد و از همین رو مبارزه علیه منافع امپریالیستی به ریشه های سرمایه داری راه می برد و بالعکس

هر اقدام ضد سرمایه‌داری دارای جنبه ضد امپریالیستی نیز می‌باشد به لحاظ مضمون اقتصاد و اجتماعی وظایف عمیقتری که انجام آنها فقط توسط پرولتاریا در اتحاد با سایر نیروهای محرکه انقلاب دمکراتیک (یعنی دهقانان، تهیدستان شهری و خرده بورژوازی) امکان پذیر است، در دستور قرار می‌گیرد*

انجام این وظایف در چارچوب تنگ انقلابات ملی - دمکراتیک به رهبری دمکراسی طی امکان پذیر نیست. تجربه نادرستی نظری‌را که می‌کوشید نظریه لنینی دور زدن سرمایه‌داری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق با ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری را به شرایط کشورهای روبه رشد سرمایه‌داری تعمیم دهد بطور انکار ناپذیری اثبات نموده است. امروزه بیش از پیش این ایده که:

"دمکراتهای ملی ... در کشورهای آسیایی و افریقایی ... توانایی خود را برای انجام انقلاب دمکراتیک نشان داده‌اند" (۱۰)

در بسیاری از این کشورها به زیر سه میز انتقاد کشیده شده و ناتوانی دمکراتهای طبقه‌ی به انجام رساندن وظایف دمکراتیک انقلاب عملا اثبات گردیده است. در مقابل امروزه بیش از پیش رهبری طبقه کارگر در انقلابات دمکراتیک تاکید شده و فرمول لنینی فراروی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی رهنمون عمل احزاب و سازمانهای کمونیست اینکونه کشورها قرار می‌گیرد*

تحلیل بررسی انقلابات پیروزمند دهه ۶۰ و ۷۰ بمثابه یکی از شاخص‌های اصلی فراگرد تاریخی تکامل دوران معاصر و ادامه قانونمند انقلابات پیروزمند نیمه دوم دهه ۴۰ نشان میدهد در هر کشوری که دولت طراز نوین (دمکراسی توده‌ای برای کشورهای روبه رشد سرمایه‌داری، دمکراسی انقلابی برای کشورهای رشد نایافته) بوجود نیامد و دولتهای دمکراسی ملی (مرکب از بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و کاها طبقه کارگر به رهبری جریانات بورژوائی و خرده بورژوائی) تشکیل گردیده، انقلاب شکست خورد. تحت هژمونی این جریانات هر چند رفرمهائی در چارچوب مناسبات موجود صورت گرفت و استقلال سیاسی بدست آمد و حتی در برخی کشورها اقداماتی علیه سرمایه بزرگ انجام گرفت، اما هرگز این دولتها بر خلاف آنچه که تصور می‌شد، نتوانستند منافع اکثریت مردم را عملا تامین کرده، شیوه های دیکتاتوری و استبدادی حکومت را طرد کنند، توده‌ها را در امور کشور شرکت دهند و آنچنان دمکراسی در جامعه برقرار کنند که کمونیستها در امر تربیت و سازماندهی توده‌های وسیع استثمار شوندگان با روح انقلابی آزاد باشند. بلکه برعکس خود به عامل رشد بورژوازی تبدیل شده به زد و بند با امپریالیسم و ارتجاع پرداخته اند و به این ترتیب بر خلاف تصور برخی نظریه پردازان انقلابات دمکراتیک که سعی دارند برای بورژوازی ملی، خرده بورژوازی و دهقانان رسالتی بیش از توان و ظرفیت تاریخی و طبقاتی آنان قائل شوند. تجارب همه انقلابات دمکراتیک پیروزمند و شکست خورده در کشورهای روبه رشد سرمایه داری صحت این حکم مارکسیستی - لنینیستی را به اثبات رسانده که در این کشورها دهقانان و خرده بورژوازی سانتر اجتماعی - سیاسی هستند. اگر پرولتاریا موفق نشود با اتخاذ سیاست مستقل و اصولی و انقلابی آنها را بسوی خود جذب کند، سرانجام قطعا بورژوازی آنها را بسوی خود جلب خواهد کرد. در کنفرانس‌ها و ناتا بدرستی بر این خصوصیت مهم خرده بورژوازی و دهقانان تاکید شده یاد آور گردید که:

---

* در این مورد چاروئی بر مسمود حزب کمونیست مصر رفته شده نه چندان در دوره عبد الناصر که امروزه است. حزب کمونیست مصر با توجه به تجربه شکست دمکراسی ملی در مصر و همچنین در تعدادی از کشورهای مشابه بیشتر در کنگره اخیر خود نتیجه گرفت که: "نظریه تغییر در ماهیت انقلاب دمکراتیک ملی این انقلاب تنها در صورتی می‌تواند با موفقیت در جهت اهداف خود پیش برود که طبقه کارگر به رهبری حزب کمونیست در پیشاپیش آن قرار گیرد." (تاکید از نگارنده)

"... خرده بورژوازی و دهقانان و اقشار میانی از لحاظ تاریخی "سانتر" اجتماعی ـ سیاسی هستند که برای جذب آنها مبارزه حادی بین طبقات متخاصم انجام می‌گیرد. انتخاب راه تکامل اجتماعی، دقیقا به این مسئله بستگی دارد که کدامیک از طبقات اکثریت را بسوی خود جلب کنند." (۱۱)

علیرغم این واقعیت برخی با استناد به این گفته لنین که دهقانان از این استعداد برخوردارند که انقلاب دمکراتیک را به پایان برسانند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم به نتایج انحرافی عجیبی می‌رسند. به اعتقاد آنها انقلاب دمکراتیک در اینگونه کشورها می‌تواند به رهبری خرده بورژوازی نیز به پیروزی برسد و از این رو طرح هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و دولت دمکراتیک برآمده از آن را چپ روانه و سکتاریستی ارزیابی می‌کنند. در پاسخ این گونه نظرات باید گفت که اولا لنین از طرح این مسئله که دهقانان استعداد به پایان بردن انقلاب را دارند، به این نتیجه نمی‌رسد که انقلاب دمکراتیک باید به رهبری دهقانان پیروز شود، بلکه برعکس در ادامه همین موضوع به این نتیجه می‌رسد که:

"پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند. بدینطریق که توده دهقانان را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبرا منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد..." (۱۲)

لنین در آثار متعددی که در فاصله انقلاب ۱۹۰۵ تا اکتبر ۱۹۱۷ به رشته تحریر در آورده، بارها تاکید کرده است که هرگاه پرولتاریا موفق شود که دهقانان را از زیر نفوذ سیاست لیبرالی بیرون آورده و بسوی خود بکشد، آنگاه قادر خواهد بود بر ناپیگیری و تزلزل آنان فائق آمده و رادیکالیسم آنها را تقویت کند. از اینرو لنین ضمن تاکید بر اینکه:

"سوسیال ـ دمکراتها ... باید برای رهانیدن این احزاب (نارد نیکها و ترود ویکها) از نفوذ و رهبری لیبرالها، هر گونه کوشش را بکار برند و آنان را وادار سازند بین سیاست کادتها و سیاست پرولتاریای انقلابی یکی را انتخاب کنند." (۱۳)

و نتیجه می‌گیرد که:

"بزعم بلشویکها وظیفه فعال ادامه به فرجام رساندن و رهبری انقلاب دمکراتیک بر عهده پرولتاریا قرار گرفته است. انجام این وظیفه تنها در صورتی ممکن است که پرولتاریا بتواند توده‌های خرده بورژوازی دمکرات بخصوص دهقانان را در مبارزه علیه استبداد و بورژوازی لیبرال خیانتکار بدنبال خود بکشاند." (۱۴) (تاکید از نگارنده)

بنابراین بر خلاف تصور برخی، کاملا واضح و روشن است که هدف لنین از طرح مسئله کمک به دهقانان با تمام قوا، این نبود که پرولتاریا به دهقانان ملحق شود و رهبری آنان در انقلاب و دولت دمکراتیک تامین گردد، بلکه هدف این کمک همانطور که گفته شد، جلب دهقانان بسوی پرولتاریا و ملحق نمودن آنها به پرولتاریا بود. لنین خود یکسال بعد از تحریر "دوتاکتیک" در مورد کشوری که "کشاورزی اساس اقتصاد ملی" است

حزب توده ایران که مدافع اصلی مرحله ملی ـ دمکراتیک انقلاب در ایران است، معتقد است که:

"انقلاب ملی و دمکراتیک، انقلابی است ضد امپریالیستی، رهائی بخش ملی و دمکراتیک و رهبری آن بدون شرکت کلان سرمایه‌داری و در مواردی حتی سرمایه‌داران متوسط تامین می‌گردد. انقلاب ملی و دمکراتیک را خرده بورژوازی شهری، نمایندگان لایه‌هائی از روشنفکران مترقی و میهن دوست با شرکت زحمتکشان که دارای توانایی بالقوه سوسیالیستی هستند، تحقق می‌بخشند." (۱۲) (تاکید از نگارنده). رفقا این جملات را چند بار بخوانید. افترا نیست. عین نظرات حزب است. سخنی از طبقه کارگر در میان نیست و زحمتکشان تنها شرکت کنندگان هستند. خداوند خودش همه مریض‌ها را شفا دهد!

آنرا تشکیل میداد ، در شرایطی که "دهقانان خانه خراب" شده بودند باتوجه به اینکه "معمای انقلاب روسیه همانا مسئله ارضی" بود ، چنین نوشت :

"در حالیکه در آلمان قرن شانزده ، انگلیس قرن هفده و فرانسه قرن هجده ، دهقانان میتوانستند در صف مقدم باشند ، در روسیه قرن بیست این ترتیب باید قطعا معکوس گردد ، زیرا در اینجا بدون ابتکار و رهبری پرولتاریا ، دهقانان نیروئی بحساب نمی آیند ." (۱۵) (تاکید ازنگارنده)

آیا باز هم شک و تردیدی در این مورد وجود دارد که هدف لنین از کمک به دهقانان ، رهائی آنان از زیر نفوذ بورژوازی و جلب آنان بسوی سیاست انقلابی پرولتاریا و تامین رهبری پرولتاریا بر دهقانان و انقلاب دمکراتیک بوده است ولاغیر؟ ثانیا استناد به آموزشهای لنین بدون توجه به مختصات دوران کنونی و بدون توجه به وضعیت اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی هر کشوری است که مارکسیسم - لنینیسم را از مضمون علمی و عملی تهی کرده و به آیین های دگم و جامد تبدیل می کند ، زیرا انقلاب دمکراتیک روسیه هم به لحاظ مضمون اقتصادی - اجتماعی با انقلابات دمکراتیک معاصر متفاوت بود و هم به لحاظ مضمون دوران تاریخی . مکثی کوتاه درباره این تفاوتها برای روشنتر شدن مطلب ضروری است :

اولا انقلاب دمکراتیک روسیه در عصر امپریالیسم رخ داد و از این نظر با انقلابات دمکراتیک دوران معاصر (عصر گذار سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی) تفاوت دارد . ثانیا در روسیه ماقبل دوران معاصر انقلاب دمکراتیک "به لحاظ مضمون اجتماعی - اقتصادی خود بورژوائی" بود ، یعنی انقلابی بود :

"که از حدود رژیم اجتماعی - اقتصادی بورژوائی یعنی سرمایه داری خارج" (۱۶) نمی شد . لنین ضمن بیان مطلب فوق در مورد مضمون اجتماعی - اقتصادی انقلاب روسیه با صراحت تمام می افزاید که :

"انقلاب بورژوائی مفهوم تکامل سرمایه داری است و نه فقط پایه های سرمایه داری را محو نمیسازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده عمیق تر می کند ، به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس ننموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس میکند . چون در رژیم سرمایه داری سیادت بورژوازی امریت ناگزیر است لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوائی آنقدر که به نفع بورژوازی است به نفع پرولتاریا نیست ." (۱۷)

به اعتقاد لنین انقلاب بورژوائی در روسیه :

"برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی ، و نه آسیایی سرمایه داری آماده مینماید و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمثابه یک طبقه میسر" (۱۸) میسازد زیرا در روسیه تزاری "روبنای سیاسی کهنه" با "مناسبات نوین" یعنی سرمایه داری تضاد داشت و "حکومت مطلقه" با "تمام نظام روسیه سرمایه داری" (۱۹) در تضاد قرار داشت ، در صورتیکه انقلابات دمکراتیک در کشورهای روبه رشد سرمایه داری در دوران معاصر ویژه در آستانه قرن بیست و یکم ، نه تنها انقلابات "بورژوائی" هستند و نه "مظهر تکامل سرمایه داری" این انقلابات "پایه های سرمایه داری" را وسعت نداده و عمیقتر نمی سازد و زمینه را برای توسع و سریع سرمایه داری آماده نمی کنند . حکومتهای کشورهائی با ساختار اجتماعی - اقتصادی مورد بحث نه تنها با نظام سرمایه داری تضاد ندارند ، که پاسدار آن هستند و انقلابات دمکراتیک معاصر نه تنها برای "اولین بار" سیادت بورژوازی را بمثابه یک طبقه میسر نمی کنند ، بلکه درست همین "سیادت" را آماج حمله خود قرار میدهند .

برخلاف انقلابات دمکراتیک روسیه در عصر امپریالیسم ، انقلابات دمکراتیک عصر کنونی از "حدود رژیم اجتماعی - اقتصادی بورژوائی یعنی سرمایه داری خارج" شده و چارچوبه سرمایه داری را درهم می شکنند و راه را بر گسترش سرمایه داری و افزایش سلطه بورژوازی سد می کنند و رشد آنرا محدود میسازند . به لحاظ ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی یک وضعیت انتقالی پدید می آورند که این

وضعیت نه "سرمایه‌داری" است و نه "سوسیالیستی" نه دیکتاتوری بورژوازی بر آن حاکم است، نه دیکتاتوری پرولتاریا.

ضمن آنکه انقلابات دمکراتیک دوران معاصر هنوز انقلابات سوسیالیستی نیستند، اما این انقلابات وظیفه دارند شرایط عینی و ذهنی گذار بی‌وقفه بسوی سوسیالیسم را فراهم سازند و این انقلابات در صورتی میتوانند پیروز گردند که چارچوب سرمایه‌داری را بشکنند و بطور پیگیر و بلاوقفه بسوی سوسیالیسم گام بردارند.

با توجه به تمامی آنچه گفته شد، امروزه در شرایط اقتصادی - اجتماعی کشورهائی نظیر کشور ما امر رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک بیش از پیش اهمیت حیاتی و مبرم یافته است. اگر در اوایل قرن بیستم دهقانان روسیه بدون "ابتکار و رهبری پرولتاریا نیروئی بحساب نمی‌آمدند"، امروزه در آستانه قرن بیست و یکم ما به تبعیت از مثل لنین باید با قطعیت بیشتری تاکید کنیم که انجام وظایف انقلاب دمکراتیک تنها از عهده پرولتاریا در اتحاد با دیگر نیروهای محرکه انقلاب برمی‌آید و خرده بورژوازی و دهقانان بمثابه ماهیت و ظرفیت تاریخی خود (که "سانتر" اجتماعی - سیاسی هستند) نمی‌توانند این وظیفه بزرگ تاریخی را بدوش گیرند و تحت هژمونی خود انقلاب دمکراتیک را به پیروزی رسانند. ما با درس‌گیری از آموزشهای لنین باید بگوئیم که در شرایط کنونی گرچه دولت دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان به لحاظ ماهوی با دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان مطرح شده توسط لنین یکسان است و فرقی نکرده است، اما به لحاظ وظایف و کیفیت با همدیگر متفاوت هستند. دولت دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان عصر حاضر، وظایف و کیفیت نوینی یافته است و در اشکال عالیتری تظاهر می‌یابد. نمونه های ویتنام، کوبا، چین و کشورهای اروپای شرقی* (سالهای اول بعد از جنگ جهانی دوم) با روشنی تمام ادعای فوق را به اثبات میرساند. کلاسیک‌های مارکسیسم - لنینیسم عقیده داشتند که استنتاج مستقیم مضامین مشخص این یا آن انقلاب از مفهوم عام کار نادرستی است. لنین هشدار میداد که مارکسیسم ما را از بررسی پدیده‌های اجتماعی تنها در پرتو "مفاهیم عام" و جامد... و انطباق مکانیکی این مفاهیم بر فابریک زنده روند تاریخ برحذر میدارد. ثالثا پیروزی انقلاب دمکراتیک به معنای پیروزی تحولات و آکت های جداگانه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیست، بلکه این پیروزی یک پروسه تاریخی تکامل از فراگرد (پروسه) بزرگ تکامل دوران معاصر است. به این دلیل ما نمی توانیم صرفا سرنگونی یک رژیم ارتجاعی و بورژوائی در این کشورها و انجام برخی اقدامات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توسط نیروهای خلق تحت رهبری (هژمونی) خرده بورژوازی را پیروزی این فراگرد به حساب بیاوریم. انقلابات دمکراتیک بمثابه یک پروسه تنها زمانی میتوانند انقلابات واقعا ظفرمند محسوب شوند که پیروزی خلق بر رژیم ارتجاعی به درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و جایگزینی آن با دولت دمکراتیک اکثریت مردم تحت رهبری طبقه کارگر فرا روید. زیرا انقلابات دمکراتیک دو راه بیشتر ندارند یا با تامین رهبری طبقه کارگر در آنها و درهم شکستن ماشین دولتی و جایگزینی دولت دمکراتیک و

---

*چکسلواکی ۱۹۴۴ حاکمیت بدست شورای ملی اسلوائی افتاد و انقلاب دمکراتیک خلق شروع شد. در آوریل ۱۹۴۵ حکومت جبهه ملی چک ها و اسلواکیها تشکیل شد. برنامه این حکومت را حزب کمونیست مهیا کرده بود. ۱۹۴۵ قیام پراک مبارزه ضد فاشیستی مردم چکسلواکی را پایان داد. انقلاب دمکراتیک خلق با تمام ابعادش گسترش یافت. دستگاه دولتی از هم پاشید و حاکمیت بدست کمیته‌های ملی افتاد.

این کمیته‌ها به ارگان‌های حاکمیت ائتلاف کننده خلق - کارگران، دهقانان و بخش میهن پرست خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط تبدیل شد. اما طبقه کارگر به سرکردگی کمونیستها نقش رهبری را برعهده داشت (ص ۲۰۴ عصر نوین).

انقلابی اکثریت مردم زیر هژمونی بورژوازی یا بجای آن پیش‌بروند ونام بسوی سوسیالیسم برمیدارند یا اینکه دیر یا زود با کش‌وقوس ماشین دولتی بورژوازی را حفظ وتحکیم کرده و راه شکست را طی می کنند (نظیر سوریه، مصر، عراق و...).

اگر قبول داریم که انقلاب دمکراتیک، تحولات و اتفاقات جدا از هم نیست نمی توانیم طی شدن بخشی از آنرا بیاطن شدن تمامی روند انقلاب یکی بگیریم. بعبارت دیگر آغاز روند بسوی هرگز بمعنای پایان آن نیست. روندی که آغاز شده می‌تواند تداوم یابد، تعمیق یافته به فرجام رسد و برعکس می‌تواند دچار فرسان گشته، قطع گردد و شکست بخورد.

در کشورهای رو به رشد سرمایه داری، هرگاه طبقه کارگر نتواند هژمونی خود را به جنبش تامین کند، هژمونی واقعی آن سرانجام بدست بورژوازی خواهد افتاد.

ژرژ لبرسکی در مقاله تعدادی از دانشمندان شوروی بدرستی گفت:

"انقلاباتی که معمولا طی دمکراتیک نامیده می شوند، در ارتباط با کشورهای نسل اول پس سمتگیری سوسیالیستی مطرح بوده اند، سرنوشت آنها چی شده است؟ در مصر، گینه، سومالی و برخی دیگر از کشورها، نیروهائی که سمتگیری سوسیالیستی داشتند، شکست خورده، دولت دمکراسی طی... سرنگون یا مسخ شده است، نیروهای موسوم به دمکراسی انقلابی که در الجزایر، سوریه، عراق، بورژوازی به حکومت رسیدند، قدرت را حفظ کرده اند، اما هیچگونه گرایشی بسوی پذیرش مواضع ایدئولوژیک سوسیالیسم علمی از خود نشان نمی دهند."

باید افزود که در رابطه با برخی از کشورهای یاد شده نظیر مصر، عراق و سومالی مدتهاست به زدوبند با امپریالیسم پرداخته و به دول ارتجاعی پدل شده اند. و برخی دیگر مانند سوریه با اینکه به دلایل کوناگون با امپریالیسم درگیری حادی داشته و در برخی زمینه ها دست به اقداماتی ترقیخواهانه می زنند، اما سیاست آن در مجموع هدایت جامعه نه در مسیر "سمتگیری سوسیالیستی" که در مسیر سرمایه داری است. حاصل این سیاست چیزی جز شدت دادن تضادهای طبقاتی و تناقضات اجتماعی نیست. خلاصه کنیم: در آستانه قرن بیست و یکم در شرایط کشورهائی مثل ما دوران انقلابات مرحله‌ای (یعنی کسب استقلال سیاسی) یا صرفا "ملی و دمکراتیک" (یعنی ضد امپریالیستی ـ ضد فئودالی) بسر آمده و موضوعیت خود را از دست داده است. بعبارت دیگر امروز با قطعیت می توان گفت که در اینکه کشورها با سپری شدن دوران انقلابات "ملی ـ دمکراتیک" به رهبری دمکراسی ملی، دوران انقلابات دمکراتیک خلق و ضد امپریالیستی آغاز گشته است. هنگامیه رهبری انقلاب دمکراتیک در اختیار نیروهای سیاسی باشد که مبین منافع بورژوازی هستند، انقلاب دمکراتیک خلق خوانده می شود.

۴

انقلاب دمکراتیک و مسئله قدرت سیاسی

چونکی برخورد با مسئله "راه و سرشت انقلاب" و مسئله قدرت دولتی بمثابه مسئله اساسی هر انقلاب درجه بین استراتژی علمی و انقلابی نقش تعیین کننده دارد. از اینرو در این بخش مکث بیشتری روی رابطه انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی و مسئله قدرت سیاسی و ماهیت آن ضروری است.

لنین حدود ۸۰ سال پیش، زمانیکه هنوز نظام سوسیالیستی در جهان پدید نیامده بود، تاکید داشت که هیچ سد غیرقابل عبوری بین انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد. امروز در آستانه قرن بیست و یکم قطعا پیوند میان این دو مرحله زوجای بیشتری یافته و در رابطه شده، مضمون انقلابات دمکراتیک (بویژه در کشورهای نظیر کشور ما) دیفرانسیل یافته و این انقلابات خصوصیات ویژه ای بخشیده است. ما با این نظر موافقیم که:

"نمی‌توان به سوسیالیسم دست یافت مگر از طریق مبارزه دمکراتیک ضد امپریالیستی. اما همچنین بدون پیشروی بسوی سوسیالیسم انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی نمی تواند کامل باشد. تا پیدا نجاه میان این دو پیوند اساسی وناگسستنی وجود دارد، آنها بینیه ناپذیرند و نه دو انقلاب مجزا."[۲۵]

بدیهی است که تاکید بر پیوند تنگاتنگ انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی بهیچوجه نافی تمایزات اینها و انقلاب نیست. همچنین منظور این نیست که بدینوسیله از اهمیت انقلاب دموکراتیک برای ایجاد شرایط عینی و ذهنی گذار به سوسیالیسم کاسته شود. این تاکید به این معناست که رابطه دیالکتیکی انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی بدرستی درک شود و استراتژی انقلابی با توجه به این رابطه پی ریزی گردد. زیرا بدون درک این رابطه، نمیتوان به استراتژی علمی و انقلابی‌ای دست یافت که مبرا از رفرمیسم و یا سکتاریسم و ترتسکیسم باشد. » «

درک درست از رابطه انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی عبارت از این است که:

" هیچ سدی میان مرحله دموکراتیک خلقی و ضد امپریالیستی انقلاب و مرحله سوسیالیستی آن وجود ندارد ... هر دو بخشی از یک پروسه واحد هستند که در آن اقدامات ملی ـ آزادیبخش و دموکراتیک ـ که آنها هم در مواردی رنگ سوسیالیستی بخود می‌گیرند راه را برای اقدامات واقعا سوسیالیستی هموار میکنند". (۲۲)

تنها با این درک از انقلاب دموکراتیک است که میتوان آنرا بمثابه نردبانی لازم و ضروری برای صعود به انقلاب سوسیالیستی بکار گرفت.

ضروری است که در این رابطه به نکته مهم دیگری نیز اشاره شود و آن اینکه پذیرش رابطه بهم پیوسته انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی در صورتی میتواند پذیرشی واقعی و اصولی باشد که تاثیر این رابطه تنگاتنگ بر ماهیت قدرت سیاسی برآمده از انقلاب و نیز نیروهای محرکه انقلاب و طبقه هژمون در آن بدرستی در نظر گرفته شده و تعریف دقیق و روشنی از قدرت سیاسی و نیروهای محرکه انقلاب ارائه گردد.

با توجه به تمامی آنچه که تا کنون درباره انقلاب دموکراتیک، خصلت و مضمون آن گفته شد در شرایط اقتصادی، اجتماعی کشورهائی نظیر کشور ما نیروهائی که در این مرحله موتور انقلاب یعنی نیروهای محرکه انقلاب را تشکیل میدهند، عبارتند از: پرولتاریا، دهقانان، تهیدستان شهری و خرده بورژوازی. در این انقلاب نیروی اصلی و تعیین کننده، پرولتاریاست.

امروز بویژه ضروری است که با توجه به خصلت و وظایف انقلاب دموکراتیک و با توجه به مختصات دوران کنونی نقش و وزن طبقه کارگر در انقلاب و اهمیت رهبری آن بر انقلاب و بر دولت برآمده از آن تاکید گردد. انقلاب دموکراتیک در صورتی قادر خواهد بود به پیشروی خود ادامه داده و راه تکامل آینده را بگشاید که رهبری طبقه کارگر در آن تامین شده و پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن بتواند اکثریت مردم را بسوی سیاست انقلابی خود جلب کنند. این مهم از ما می‌طلبد که ضمن بسیج طبقه کارگر برای شرکت فعالانه و پیگیر در انقلاب دموکراتیک، او را از همین امروز و از همین حالا برای نبردهای سهمگین تر آتی در راه تامین رهبری انقلاب دموکراتیک آماده نمائیم.

لنین با توجه به اینکه میان مرحله دموکراتیک و مرحله سوسیالیستی انقلاب مرز غیر قابل عبور وجود ندارد و تبدیل تدریجی مرحله اول بدومی پس از برقراری دیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیک آغاز میشود، در اوایل قرن بیستم در دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب چنین نوشت:

» "ترتسکیسم یکی از خطرناکترین انواع منشویسم و دشمن سرسخت مارکسیسم ـ لنینیسم در نهضت کارگری به شمار میرود. ترتسکیستها از همان لحظه پیدایش بلشویسم بمنزله یک جریان فکری با آن به مبارزه برخاستند. آنها با فکر لنین درباره هژمونی طبقه کارگر در انقلاب و امکان و ضرورت اتحاد طبقه کارگر و دهقانان مخالفت میکردند و منکر دیکتاتوری پرولتاریا و امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور مجزا بودند. یکی از خصوصیات ترتسکیستها آن است که تمام افکار اپورتونیستی و ضدانقلابی خود را زیر جمله های "چپ نما" عرضه میکردند." (تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۹۷۶ ـ انتشارات حزب توده ایران)

" سوسیال دموکراسی به پرولتاریا میگوید : انقلاب ، انقلاب همگانی است . به این جهت تو باید بمثابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی ترین طرزی در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آنرا نیز بعهده خودگیری ، به این جهت تو ... باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس ، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد " . (۲۳) (تاکید ازنگارنده است) .

با این وجود برخی ها در آستانه قرن بیست و یکم در شرایطی که جهان شاهد تحولات عظیم است ، حاضر نیستند بپذیرند که استراتژی ما در انقلاب دموکراتیک باید مبتنی بر تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب و دولت انقلابی ، دموکراتیک باشد . آنها نمی پذیرند که هدف استراتژیک ما در مرحله کنونی انقلاب بایستی استقرار حاکمیتی باشد که مبتنی بر اتحاد کارگران و دهقانان و تهیدستان شهری ، خرده بورژوازی و روشنفکران خلقی بوده و رهبری طبقه کارگر در آن تامین شده باشد . گرچه آنها میگویند مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک را می پذیرند و این مبارزه را وظیفه همین امروز خود می‌دانند اما با اندکی تعمق در استدلالات اساسی آنها بی پایگی این ادعا آشکار میشود . اساسی ترین استدلالات این رفقا در مسئله مورد بحث را در واقع میتوان چنین خلاصه کرد .

۱ــ انقلاب ایران در مرحله دمکراتیک قرار دارد ونه درمرحله سوسیالیستی

۲ــ انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر درواقع انقلاب سوسیالیستی و هرحاکمیتی تحت رهبری پرولتاریا باشد نیز نوعی از دیکتاتوری پرولتاریاست*

و درعین حال این رفقا مدعی‌اند که : برای تامین رهبری طبقه‌کارگر درانقلاب دمکراتیک (بزعم آنها انقلاب سوسیالیستی) درهمین امروز مبارزه میکنند . با یک نگاه ساده میتوان تناقض بزرگ این استدلالات را آشکار ساخت .

اول ــ انقلاب ایران نه در مرحله سوسیالیستی ، بلکه در مرحله دموکراتیک قرار دارد ، نمیتوان در یک زمان مبارزه برای تحقق دو مرحله از انقلاب (یعنی هم انقلاب دموکراتیک و هم انقلاب سوسیالیستی) را در دستور روز قرار داده و مراحل انقلاب را با هم مخلوط کرد . به زعم رفقا انقلاب پیروزمند تحت رهبری طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی و حاکمیت برآمده از آن دیکتاتوری پرولتاریاست حال باید پرسید : چگونه میتوان در مرحله دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی را به مثابه وظیفه روز در دستور قرار داد ؟ برخلاف نظر رفقا ما در حالیکه لحظه‌ای از مبارزه در راه سوسیالیسم غافل نمی‌مانیم نمیتوانیم تحقق دو مرحله از انقلاب را بطور همزمان در دستور قرار دهیم . همین تناقض‌فکری در مسئله مربوط به حاکمیت انقلاب با وضوح بیشتری به چشم میخورد . رفقا در راه "حاکمیت انقلابی خلق" مبارزه می‌کنند و مدعی‌اند که رهبری این حاکمیت نیز " باز " است . براین اساس " حاکمیت انقلابی خلق " می‌تواند به دو صورت تحقق پیدا کند :

تحت رهبری طبقه کارگر (از نظر رفقا یعنی دیکتاتوری پرولتاریا) و یا تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری . اما از آنجا که انقلاب ما در مرحله دموکراتیک قرار دارد و نباید طبقه کارگر را به " دیکتاتوری پرولتاریا " که شعاری " چپ روانه " است دعوت کرد لذا امروز نباید برای حاکمیت انقلابی خلق برهبری طبقه کارگر مبارزه کرد . عملا یک راه باقی میماند : مبارزه در راه استقرار حاکمیت انقلابی خلق تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری . و این همان حاکمیت انقلابی خلق است که رفقا واقعا نیز برای آن مبارزه می کنند . اما واقعیت این است که برخلاف ادعاها ، رهبری این حاکمیت نه " باز " بلکه کاملا بسته است آنهم بروی پرولتاریا !

دوم ــ اکنون جنبش جهانی کمونیستی پذیرفته است که انقلابات تحت رهبری طبقه کارگر همان انقلابات دمکراتیک خلقی است . مبارزه برای تامین هژمونی پرولتاریا بر انقلاب دموکراتیک ، یعنی مبارزه در راه انقلاب دمکراتیک خلقی و استقرار دموکراسی توده‌ای ، نمیتوان در راه انقلاب دموکراتیک پیروزمند تحت رهبری طبقه کارگر رزمید ، اما در برابر ثمره این پیروزی یعنی استقرار دموکراسی توده‌ای سکوت کرد

*زیرنویس در صفحه

و یا به بهانه احتراز از دیکتاتوری پرولتاریا از آن چشم پوشید. مبارزه در راه تامین هژمونی پرولتاریا فقط می‌تواند یک معنی داشته باشد و آنهم مبارزه در راه استقرار دموکراسی خلق. هرچیز غیر از این مغایر با برنامه پرولتاریا است.

سوم ــ و بالاخره برخی رفقا مبارزه در جهت تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب را می‌پذیرند. اما همین رهبری بر قدرت سیاسی را "دیکتاتوری پرولتاریا" نامیده و آنرا به بهانه تروتسکیسم محکوم می‌کنند البته کاملا ممکن است که رهبری طبقه کارگر در انقلاب الزاما به تامین هژمونی آن در قدرت سیاسی منجر نشود اما به همان میزان وحتی بیشتر نیز امکان پذیر است که تامین رهبری در انقلاب تامین رهبری در قدرت سیاسی برآمده از آن انقلاب بیانجامد. حال باید از آن رفقا پرسید:

اگر زمانی توانستید رهبری خود را بر جنبش خلق اعمال کنید چه خواهید کرد؟ به بهانه دمکراتیک بودن انقلاب و دوری جستن از تروتسکیسم از بسط این رهبری در قدرت سیاسی خودداری خواهید کرد و در این مهمترین مسئله هر انقلاب میدان را به بورژوازی و خرده بورژوازی واگذار خواهید کرد؟ و آیا شما از همین امروز حاضرید طبقه کارگر را برای رهبری انقلاب و رهبری در قدرت سیاسی برآمده از آن بسیج و تربیت کنید و یا چنین مبارزه‌ای را چپ روی و در غلطیدن به تروتسکیسم ارزیابی کرده و در برابر آن می‌ایستید؟ آیا تمامی احزاب بورژوازی که توانستند انقلاب دمکراتیک را تحت رهبری خود به پیروزی برسانند و یا احزابی که هدف خود را تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک قرار داده‌اند تروتسکیست هستند؟ تمامی مسئله این است: پیشاهنگ پرولتاریا وظیفه دارد از همین امروز طبقه کارگر را برای تسخیر رهبری انقلاب دمکراتیک و تامین رهبری در قدرت سیاسی برآمده از این انقلاب بسیج و تربیت کند. کسی که آگاهانه یا ناآگاهانه در برابر آن می‌ایستد، علیرغم سخن گفتن هزار بار از رهبری طبقه کارگر در عمل تنها بی‌اعتقادی کامل خود را نسبت به این اصل لنینی آشکار می‌سازد.

به این ترتیب آنها وقتی می‌خواهند مبارزه خود را در راه تامین رهبری طبقه کارگر را زمینی کنند عملا این مبارزه را فقط برای انجام انقلاب سوسیالیستی می‌پذیرند. آنها از یکسو می‌پذیرند که مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب وظیفه امروزیشان است و از سوی دیگر با سر باز زدن از مبارزه در راه تامین رهبری طبقه کارگر در دولت جایگزین، عملا سنگر را بنفع جریانهای غیر پرولتری خالی می‌کنند. گوئی لنین در پاسخ به اینگونه نظریات است که مینویسد:

" آنها می‌خواهند در انقلاب بورژوائی شرکت کنند ... آنها حتی حاضرند قیام را رهبری کنند به منظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید در آستانه پیروزی؟) از این رهبری صرفنظر کنند". (۲۴) (تاکید از نگارنده است)

لنین در موقع خود از طرح مسئله رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دمکراتیک هدف معینی را دنبال می‌کرد و آن ایجاد دیکتاتوری انقلابی ــ دمکراتیک کارگران و دهقانان بود. او سیاست سوسیال دمکراسی روس را برای استقرار چنین دولتی بدینگونه توضیح میدهد که:

" سوسیال دمکراسی ... میخواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده وی در انقلاب همگانی روس تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان برساند". (۲۵)

بنیان گذاران مارکسیسم ــ لنینیسم کسب قدرت سیاسی و اهمیت آن برای پیشرفت انقلاب را بارها متذکر شده‌اند. ایده کسب قدرت سیاسی از سوی کمونیستها و پرولتاریای متشکل برای نخستین بار در مانیفست حزب کمونیست توسط مارکس و انگلس مطرح شد و مورد تاکید قرار گرفت. لنین نیز بارها اهمیت توجه به قدرت سیاسی را یاد آور شده و نوشته است:

" بدون شک عمده ترین مسئله هر انقلابی، مسئله قدرت دولتی است، اینکه زمام قدرت در دست کدام طبقه است همه چیز را حل می‌کند". (۲۶) از اینرو "مسله حکومت را نمیتوان نادیده گرفت، چونکه این همانا مسئله اساسی است که همه چیز را در روند رشد انقلاب ... تعیین می کند". (۲۷)

بنابراین ما کمونیستها بدون اینکه بطور علمی و دقیق روشن کنیم چه قدرتی را میخواهیم براندازیم و چه نوع حکومتی را میخواهیم جایگزین قدرت سرنگون شده سازیم، هرگز قادر نخواهیم بود به

استراتژی انقلابی مجهز شده و پرولتاریا را به سمت اهداف آنی و آتی خود هدایت کنیم.

کسب قدرت سیاسی توسط کارگران در اتحاد با سایر نیروهای محرکه انقلاب و تشکیل دولت دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک در مرحله کنونی (درمرحله ضدامپریالیستی ،خلقی و دمکراتیک انقلاب) برای پیروزی انقلاب اهمیت درجه اول دارد زیرا :

" کوشش برای به چنگ آوردن قدرت سیاسی آن آزمون تعیین کننده ای است که میزان موثر بودن استراتژی انتخاب شده و ظرفیتهای تاکتیکی پیشاهنگ دررهبری توده‌ها به سمت هدف نهائی را نشان میدهد " (۲۸)

لنین با تائید بر اینکه دولت دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک بر اراده واحد و مشترک کارگران و دهقانان درانقلاب دمکراتیک استوار است ،پس از شکست انقلاب روسیه (۱۹۰۷ــ ۱۹۰۵) در مقاله " براه بیفتیم " با صراحت تمام نوشت که :

" موضع و روش اصلی پرولتاریا نسبت به وظایف انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک بلاتغییر باقی است که عبارت از رهبری دهقانان دمکرات و هائی آنان از نفوذ بورژواهای لیبرال " و " مبارزه برسر محو کامل رژیم سلطنتی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و دهقانان انقلابی " [۲۹]

مارکسیسم به ما می آموزد که مسئله اساسی هر انقلاب مسئله قدرت است عدم توجه به این مهم یکی از مبانی مهم خطای استراتژیک ما طی سالهای ۵۹ ــ ۶۱ بود . ما طی این سالها از یکسو بدون اینکه تحلیل همه جانبه علمی و انقلابی از ماهیت حکومت بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی داشته باشیم و از دیگر سو ،بدون اینکه کوچکترین توجهی به کسب قدرت از طریق اقدام انقلابی و مستقل توده‌ها داشته باشیم به حمایت بیدریغ و همه جانبه از حاکمیت فقها برخاستیم . ما در توجیه این عمل بر اصلاحاتی که طی انقلاب بهمن و بعد از آن در جامعه صورت میگرفت استناد می جستیم و ازمسئله قدرت سیاسی غافل می‌ماندیم .

ما با درک ساده انگارانه و پندارگرایانه که از ماهیت اصلاحات اقتصادی ــ اجتماعی داشتیم بر این باور بودیم که مهم نیست که این اصلاحات توسط چه کسانی و چه طبقه‌ای و با چه هدفی صورت می‌گیرد بلکه مهم این است که این اصلاحات صورت گیرند تا شرایط جامعه برای آغاز "راه رشد غیر سرمایه‌داری " فراهم شود . ما بهمین دلیل نیز طی سالهای ۵۹ ــ ۶۱ از سیاست مستقل پرولتری دست برداشتیم و به تحکیم و تثبیت شکوفایی جمهوری اسلامی (یعنی یکی از سیاهترین حکومتهای قرون وسطائی عصر کنونی) پرداختیم و از مبارزه برای کسب قدرت چشم پوشیدیم . ما وظیفه اساسی و استراتژیک خود یعنی مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی را به فراموشی سپرده ، مرز بین استفاده از رفرمها را برای تسریع روند انقلابی با سیاست رفرمیستی مخلوط کردیم و از سیاست انقلابی پرولتاریا عدول و به رفرمیسم در غلطیدیم . چیزی که حزب توده ایران از مدتها پیش در آن غوطه میخورد .

زیرنویس از صفحه ۸۴

ح ت ت ا معتقد است : " مارکسیسم ــ لنینسم می‌آموزد که اگررهبری انقلاب ملی ــ دموکراتیک در دست حزب طبقه کارگر باشد به انقلاب دموکراتیک خلق تکامل می‌یابد (نامه مردم شماره ۱۵۸) و " واما درباره انقلاب دمکراتیک خلق باید گفت که از نقطه نظر مارکسیست ــ لنینستها این نوع انقلابها در واقع انقلابهای سوسیالیستی هستند و دمکراسی خلقی شکلی ازدیکتاتوری پرولتاریاست " (نامه مردم ــ شماره ۸۵) .

www.iran-archive.com

ما از شناخت این امر که طبقات بغایت ارتجاعی و ضدانقلابی نیز در مواقع لزوم برای تثبیت پایه‌های حکومت خود و برای حفظ و بقا و افزایش طول عمر حکومت خویش و نیز منفرد نمودن نیروهای انقلابی متوسل به برخی اصلاحات اقتصادی ــ اجتماعی می‌شوند غافل بودیم. زیرا طبقات ارتجاعی از روی غریزه طبقاتی و نیز تجربه، بخوبی درمی‌یابند که در صورت حفظ قدرت سیاسی براحتی می‌توانند حداقل بخشهای مهم گذشتهای اقتصادی، اجتماعی را پس گرفته و زیانهای ناشی از آنرا جبران کنند.

در تاریخ جامعه بشری انواع بیشمار این نوع "اصلاحات" ثبت شده است که از جمله آنها میتوان به "اصلاحات ارضی شاه" در دهه ۴۰ اشاره کرد که منجر به تغییر فرماسیون در ایران گردید.

تجربه انقلاب بهمن یکبار دیگر ثابت کرد که "مسئله قدرت، مسئله بنیادی تمام انقلابها است" وعدم توجه به آن می‌تواند نتایج فاجعه‌باری را به همراه داشته و به تراژدی دردناک منجر گردد.

رفیق خورخه هندل با جمعبندی تجارب انقلاب کوبا نیکاراگوا و شیلی در همین رابطه است که به درستی تاکید میکند که

"تاریخ انقلاب جهانی این حقیقت را بارها و بارها خاطر نشان ساخته است (که) این برنامه اجتماعی ــ اقتصادی نیست که مرزی برتعیین کننده است... انقلابیها میتوانند در صورت لزوم حتی در جنگ درنگ ورزند و یا عقب نشینی کنند، به این شرط که قدرت را بدست آورند و آنرا محکم" در چنگ خویش نگاهدارند" (۳۰) (تاکید از نگارنده است)

بنابراین مبارزه برای کسب قدرت سیاسی یعنی مبارزه برای خارج ساختن آن از چنگ بورژوازی و درهم شکستن دستگاه نظامی ــ بوروکراتیک آن و استقرار دولت طراز نوین، آن وظیفه اساسی و مقدمی است که پیشاروی پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن قرار دارد. با توجه به این حقیقت است که بسیاری از احزاب کمونیست آمریکای لاتین در کنفرانس هاوانا با بررسی تجارب گذشته بیشتر از پیش به اهمیت مسئله قدرت سیاسی و مبارزه در راه آن تاکید کرده و آنرا از وظایف نخستین و مقدم خود دانستند سخنان "مانوئل پی نه ئیرو" در کنفرانس هاوانا بازگوکننده آن اندیشه اساسی است که تقریبا ازسوی همه شرکت کنندگان (درباره مسئله قدرت ارائه گردید وی در باره موضوع مورد بحث از جمله چنین گفت:

"برای م ــ ل ها مسئله مرکزی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است این بمعنای کمک به ایجاد شرایط مادی و ذهنی برای پیشبرد پروسه انقلابی به شیوه بدون گسست به سمت مرحله سوسیالیستی است. نخستین و مهمترین شرط، نابودی دستگاه دولت بورژوائی و جایگزینی آن بوسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد نزدیک با طبقات و اقشار دیگر خلقی است. در هر انقلاب اصیل هیچ شق دیگری جز این اقدام تاریخی وجود ندارد". (۳۱)

آری برای پیروزی انقلاب دمکراتیک میهن ما نیز هیچ شق دیگری جز خارج ساختن قدرت از چنگ بورژوازی و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی، جایگزینی آن بوسیله دمکراسی توده ای وجود ندارد. وظایفی که متاسفانه در برنامه ۱۱ و اسناد پلنوم ۱۳ منعکس نگشته است. چیزی که در برنامه ۶۰ و اسناد کنفرانس ملی ۶۵ حزب توده ایران نیز منعکس نیست. در اسناد پلنوم وسیع ۶۵ سازمان نیز اگر چه گامهای جدی و مهمی در این راستا برداشته شد و تلاشهای سازنده‌ای بعمل آمد ولی متاسفانه هنوز هم "طرح استراتژی و تاکتیک ..." سازمان با ابهامات جدی روبروست و راه را برای تغییرهای گوناگون بازگذاشته است.

تبلیغ و ترویج مبارزه برای بسیج و تشکل طبقه کارگر، مبارزه در راه اتحاد طبقه کارگر با دهقانان، تهیدستان شهری و خرده بورژوازی، مبارزه در راه تامین رهبری (هژمونی) طبقه کارگر در این اتحاد، مبارزه در راه انقلاب و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدینش، درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی بورژوازی و تشکیل دمکراسی توده‌ای بمثابه عناصر بهم پیوسته استراتژی کمونیستها

در انقلاب دمکراتیک ایران، مهمترین وظایف استراتژیک آنها در این انقلاب بوده و هست. کمونیست ها باید استقرار دمکراسی توده‌ای را بمثابه تنها دمکراسی توانا برای انجام وظایف دمکراتیک و ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری انقلاب دمکراتیک، تنها دمکراسی تامین کننده واقعی منافع اکثریت مردم و فراهم کننده شرایط عینی و ذهنی برای گذار به انقلاب سوسیالیستی راپیشهاد و توده ها را برای تحقق آن بسیج کنند.

مجید تیرماه ۶۶

www.iran-archive.com

منابع

۱ــ گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره ۲۷ ص۰ ۱ (به زبان دری)
۲ــ و۰ای۰لنین ــ کاریکاتوری از مارکسیسم واقتصاد کرائی امپریالیستی ۰
۳ــ به توضیح بند ۱ رجوع شود
٤ــ " " " "
۵ــ سخنرانی "مانوئل پی نه ئیرو" عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا در کنفرانس ها وانا سال ۱۹۸۳ که به ابتکار حزب کمونیست کوبا ومجله "صلح وسوسیالیسم" با شرکت احزاب کمونیست امریکای لاتین، تشکیل گردید ۰ (بولتن اطلاعاتی راه کارگر ــ ص ۵۷)
٦ــ مقاله طوفان های اجتماعی در خلیج فارس ــ مجله صلح وسوسیالیسم ــ ص۰۰ (به زبان دری)
۷ــ زارادف۰ مقاله سمت گیری سوسیالیستی به نقل از جزوه درس تاریخ را جدی بگیریم "ص۳۱ــ۳۲ــ۳۳
۸ــ و۰ای۰لنین منتخب آثار جلد ۱۱ ص۵۲ (به زبان فارسی)
۹ــ واد یمزاگلادین آموزشهائی از انقلاب وسوسیالیسم شماره ٤ ص۲۰ ــ انتشارات سازمان
۱۰ــ ر۰الیانفسکی، مسائل معاصر آسیا وافریقا
۱۱ــ مقاله تنها مشی انقلابی راستین ــ خلاصه گزارش کنفرانس ها وانا، گیرگینف عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان ورائول والد وزیوه عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا ــ کتاب دموکراسی وانقلاب ص۱۹ انتشارات فدائی
۱۲ــ و۰ای۰لنین منتخب آثار ــ جلد ۳ ص۱۰۹ (به زبان فارسی)
۱۳ــ و۰ای۰لنین ــ "شیوه برخورد به احزاب بورژوائی" ص۲۱ و۲۲
۱٤ــ همانجا
۱۵ــ و۰ای۰لنین ارزیابی انقلاب روسیه ــ کلیات آثار (انگلیسی) جلد ۱۵ صفحات ۱۵ تا ٦۲
۱٦ــ۱۷ــ۱۸ و۰ای۰لنین ــ منتخب آثار جلد ۳ ص٤٤ــ٤۵ــ٤٦ (به زبان فارسی)
۱۹ــ و۰ای۰لنین ــ منتخب آثار جلد ۳ ــ ص۱۳۹ " "
۲۰ــ جزوه جنبش های رهائی بخش ملی ومسله انتخاب راه رشد ــ ص۳٤ــ۳۵ــ٤٤ (انتشارات سازمان)
۲۱ــ نورخه هندل دبیر اول حزب کمونیست السالوادور ــ مقاله "قدرت، سرشت وراه انقلاب واتحاد چپ" بولتن اطلاعاتی شماره ۴۱ ــ انتشارات راه کارگر
۲۲ــ مانوئل پی نه ئیرو۰ به نقل از پلاتفرم برنامه ای حزب کمونیست کوبا ــ ۱۹۷٦ ــ بولتن اطلاعاتی شماره (۲) ص٥٤
۲۳ــ منتخب آثار جلد ۳ ــ ص ۱۳۱ (به زبان فارسی)
۲٤ــ همانجا ص ۸۰ " "
۲۵ــ همانجا ص ۱۳۱
۲٦ــ ۲۷ــ و۰ای۰لنین ــ منتخب آثار جلد ۵ صفحه ۲۷۹ (به زبان فارسی)
۲۸ــ خلاصه گزارش کنفرانس ها وانا توسط گیرگینیف کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان ورائول والد وزیوه عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا نقل از کتاب دموکراسی وانقلاب ــ ص ۱٤ ــ انتشارات فدائی
۲۹ــ و۰ای۰لنین منتخب آثار جلد ۳ ــ ص۱٦۷ (به زبان فارسی)
۳۰ــ به توضیح بند ۲۱ مراجعه شود
۳۱ــ به توضیح بند ۵ مراجعه شود

www.iran-archive.com

نکاتی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق

"... در دوره انقلاب (دمکراتیک) کاملا ممکن است که پیروزی نصیب حزب سوسیال دمکرات شود و این حزب باید اطمینان به پیروزی را به طرفدارانش القا کند ... غیر ممکن است بنحو موفقیت آمیزی مبارزه کرد اگر پیشاپیش از پیروزی چشم بپوشیم." (۱)

جنبش چپ ایران، بغیر از انواع گوناگون جریانات ترتسکیستی، در ارزیابی از انقلاب آینده ایران بعنوان انقلابی دمکراتیک توافق نظر دارد. آنچه که مباحثات حول این مسئله را دامن میزند، اختلاف نه بر سر جنبه دمکراتیک انقلاب آتی، بلکه برسر ماهیت ومضمون وخصایل، نیروهای محرکه ورهبری این انقلاب وچگونگی گذار آن به انقلاب سوسیالیستی است. اما تفکر راست جنبش برای شانه خالی کردن از پاسخ مشخص به مسایل انقلاب ایران، موضوع این مباحثات را به سمت دیگری منحرف ساخته وچنین وانمود میسازد که گویا اختلاف نظر در جنبش چپ پیرامون مرحله انقلاب برسر آن است که انقلاب آینده ایران انقلابی است دمکراتیک یا سوسیالیستی؟

آنچه نیز این تفکر از انقلاب دمکراتیک درک میکند، همان انقلاب "ملی - دمکراتیک" است. در این تفکر از انواع دیگر انقلابات دمکراتیک سخنی درمیان نیست. "طرح استراتژی وتاکتیک سازمان ..." نیز برهمین شیوه متکی است وانقلاب ایران را کماکان ملی ودمکراتیک ارزیابی کرده است.* مقاله توضیحی کار ۳۲ (مرحله انقلاب ونیروهای محرکه انقلاب) نیز که ظاهرا وظیفه دفاع از طرح را برعهده دارد (بدین علت ظاهرا، که این مقاله در برخی از اساسی ترین مسایل ازنظر پلنوم فروردین ۶۵ عدول کرده است) با وفاداری به همین روش "ثابت" میکند که: یا انقلاب ملی - دمکراتیک ویا انقلاب سوسیالیستی!

اما تقسیم انقلابات به دو نوع سوسیالیستی و "ملی - دمکراتیک" یک خطای بزرگ وتحریف آشکار است. در تاریخ انقلابات معاصر دو نوع یا تیپ اساسی انقلاب به چشم میخورد: دمکراتیک وسوسیالیستی. خود انقلابات دمکراتیک به انواع متفاوتی تقسیم میشوند. تنها یک نگاه گذرا به تاریخ انقلابات جهانی پس از جنگ دوم، ما را با منظره ای بسیار متنوع ورنگارنگ مواجه میسازد. در این منظره انواع چند گانه انقلابات دمکراتیک قابل مشاهده است. باتوجه به همین تنوع انقلابات است که امروز کوششهای بسیاری برای دسته بندی آنها صورت میگیرد. انقلابات رهایی بخش ملی، انقلابات ملی - دمکراتیک، انقلابات ضد انحصاری وانقلابات دمکراتیک خلقی اشکال عمده و شناخته شده انقلابات دمکراتیک در دوران معاصر هستند. (۲) بدیهی است که هرکدام از این انقلابات در سطح معینی از رشد وتکامل جوامع میتوانند اتفاق بیفتند وعلاوه بر یک سری وظایف مشترک ازنظر ماهیت، خصلت، اهداف ودرجه دوری ونزدیکی به سوسیالیسم دارای تفاوتهای جدی هستند. شکل کلی تر تقسیم بندی انقلابات دمکراتیک که از مدتها پیش رایج بوده است، تفکیک انقلاب در کشورهای "آسیا و افریقا" و "امریکای لاتین" است. این تفکیک اگر به معنی یک تقسیم بندی جغرافیایی فهمیده نشود، متوجه تفاوتهای

---

*این "کماکان" دوره ای معادل یک قرن را شامل میشود (از ایران نیمه فئودال - نیمه مستعمره تا ایران سرمایه داری شاهنشاهی سلطنتی وبعد ایران جمهوری اسلامی!) در مقاله توضیحی کار ۳۲ از سیر انقلاب ملی - دمکراتیک در کشور ما از زمان مشروطه تا به امروز سخن میرود (صفحه ۷ - ستون ۱) واین خود بیانگر آن است که ازنظر رفقای مدافع سند انقلاب دمکراتیک (حداقل در میهن ما) یعنی همان انقلاب ملی - دمکراتیک.

بسیار جدی میان انقلابات دموکراتیک در کشورهای سرمایه داری (آمریکا ،آسیا ۰۰۰) و کشورهایی است که هنوز به این مرحله نرسیده اند وتقسیم بندی درستی است.

آنچه تاکنون ح.ت.او سازمان ما کرده اند ،کوشش برای تطابق انقلاب در کشور ما با کشورهای عقب مانده وتلاش برای کشاندن انقلاب به "راه رشد غیر سرمایه داری" در کشور سرمایه داری ایران بوده ،که خود یکی از مبانی اصلی انحرافات اپورتونیستی بشمار می رود. مشخصه اصلی انقلاب ملی - دمکراتیکی که تفکر راست تبلیغ می کند این است که "در کشورهای عقب مانده اتفاق می افتد ، رهبری آن در دست نیروهای غیر پرولتری است ، انقلابی است بیشتر "ملی" تا اجتماعی وطبقاتی، اهداف آن اساسا متوجه تامین استقلال سیاسی ،ریشه کن کردن مواضع فئودالیسم در اقتصاد وسیاست ومحو ساختارهای ماقبل سرمایه داری است. جوهر اساسی انقلاب ملی - دمکراتیک عبارت است از: راه رشد غیرسرمایه داری یا سمتگیری سوسیالیستی (۳) "پیهوده نیست که واژه انقلاب "ملی - دمکراتیک" بیش از پیش از طرف احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری کنار گذاشته می شود وبجای آن ازواژه انقلاب "ضد امپریالیستی و خلقی - دمکراتیک" استفاده می شود (٤).

برای کمونیستهای ایران ،کار اساسی در تعیین مرحله انقلاب ،نه دگماتیسم ونه تکراربی محتوای واژه ها ،بلکه انطباق خلاقانه تئوری برشرایط مشخص جامعه وازآنجا کشف ماهیت وخصلت انقلاب ، نیروهای محرکه ورهبری آن وبر اساس آن تعیین نوع ومرحله انقلاب ایران است. این امر برای تدوین استراتژی انقلابی اهمیت عظیم دارد . زیرا :

لنین
"متد ولژی برخورد به مسئله تعیین نوع (تیپولوژی) انقلابها ،کلید درک جریان آتی تکامل روند انقلابی ودروهله اول درک آن تغییر شکل هایی رابدست میدهد که درخصلت روندهای انقلابی ،در طول قرن بیستم بوقوع پیوسته است." (٥)

ماهیت هرانقلاب ناشی ازآن است که کدام رشته از تضاد ها باید حل شوند ،کدام روابط تولیدی درهم شکسته شود وکدامین مناسبات جانشین استقرار یابد . برای دادن پاسخ درست به این سوالها وتعیین کاراکتر عمومی انقلاب همانگونه که طرح استراتژی وتاکتیک تاکید می کند باید "سطح تکامل جامعه ،خصلت تضاد ها وآرایش نیروهای طبقاتی" مورد ارزیابی قرار گیرند واین میان "سطح تکامل جامعه به مثابه شرط عمده اپژکتیف" عمل می کند.

جامعه ایران یک جامعه سرمایه داری است . تضاد کار وسرمایه تضاد اصلی جامعه وپرولتاریا وبورژوازی دو طبقه اصلی ومتخاصم هستند . ازویژگی های مهم سرمایه داری ایران ناموزونی شدید رشد آن ،عدم تناسب بخشهای مختلف آن ونقش ویژه وبرجسته دولت است. دولت با اتکا به درآمد عظیم نفت بزرگترین سرمایه دار در میهن ماست. وجود بخش نیرومند سرمایه داری دولتی انحصاری در مقایسه باسایر بخشها ازمهمترین ویژگی های رشد سرمایه داری در ایران است . وابستگی به امپریالیسم خصلت لاینفک سرمایه داری در ایران است. رشد وتسلط مناسبات سرمایه داری در ایران در پیوند تنگاتنگ با انحصارات امپریالیستی وبطور وابسته صورت گرفته است. پس ازتسلط مناسبات سرمایه داری ودر نتیجه تشدید روند وابستگی تضاد خلق با امپریالیسم در تمامی عرصه های جامعه تشدید شد . تشدید این تضاد در صف بندی وآرایش طبقاتی جامعه وازجمله افزایش عوامل جلب طبقات زحمتکش به سوی انقلاب تاثیرات مهمی برجای می گذارد . حل تضاد خلق با امپریالیسم ازکانال مبارزه با سرمایه داری وابسته می گذرد واز میان برداشتن کامل این تضاد درعرصه ملی درگرو انقلاب اجتماعی در میهن ماست. رشد سرمایه داری در ایران با اشکال عقب مانده تر نظامات اجتماعی توام است که باعث افزایش فلاکت توده مردم وتشدید ستم طبقاتی برد هقانان وستم ملی بر خلقهای ساکن ایران گردیده است. انقلاب بهمن به هیچگونه تغییرات اساسی در روابط ومناسبات بین بهره کشان وبهره دهان منجر نگردید . پس از

www.iran-archive.com

انقلاب ازیکسو سرمایه‌داری دولتی انحصاری تشدید گردید وازسوی دیگررشد سرمایه‌داری ازپائین تشدید شد. تحولات پس‌از انقلاب بهمن به تشدید تضاد کار وسرمایه انجامید. مناسبات سرمایه‌داری به عامل اساسی فقروستم برتوده‌های زحمتکش وسرراه رشد وتکامل نیروهای مولده در ایران بدل شده است. وانقلاب اجتماعی سوسیالیستی یگانه شرط رهایی جامعه است. انقلاب اجتماعی درمیهن ما درگرو درهم شکستن این مناسبات وجایگزینی روابط تولیدی سرمایه‌داری باروابط تولیدی سوسیالیستی است. شرط ضروری تحقق این انقلاب اجتماعی، دیکتاتوری پرولتاریاست. برای دستیابی به‌این هدف مبارزه درجهت وظایف کوتاه‌مدت‌تر (انقلاب دموکراتیک) که شرایط عینی وذهنی انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی رافراهم کند، ضروری است. مارکسیستها تنهاازچنین زاویه‌ای، یعنی ازنقطه نظرانقلاب اجتماعی سوسیالیستی میتوانند وباید بامسئله مراحل انقلاب برخورد کنند*.

انقلاب اجتماعی درمیهن ما درگرو انقلاب سوسیالیستی است. اماازاین واقعیت نمی توان نتیجه گرفت که‌انقلاب سوسیالیستی در دستور روزمبارزه پرولتاریا قرار دارد. عقب ماندگیهای ذهنی وعینی جامعه، یعنی دوری طبقه کارگروتوده‌های زحمتکش‌ازسوسیالیسم واصلاحات دموکراتیک وضدامپریالیستی انجام نایافته، عواملی است که‌تحقق بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی رانامکن میسازد. این عوامل درارتباط تنگاتنگ بایکدیگر قرار دارند.

عقب ماندگیهای عینی رانباید بمثابه عدم‌تکامل ناکافی نیروهای مولده تلقی کرد درحالیکه درجوامع ماقبل سرمایه داری‌برای انجام انقلاب سوسیالیستی هنوزباید نیروهای مولده رشد وتکامل یابند، امادر هرجامعه سرمایه‌داری شرایط عینی تاریخی برای تحقق انقلاب سوسیالیستی وجود دارد. درهمه‌این کشورهاانقلاب اجتماعی انقلاب سوسیالیستی است. عقب ماندگیهای عینی قبل ازهمه منوط به "اصلاحات دموکراتیک" بویژه درعرصه رژیم‌سیاسی است. اصلاحاتی که‌الزاماً به‌معنی رشد فوری نیروهای مولده نیستند، اما برای آماده‌ساختن شرایط جهت انقلاب سوسیالیستی ضروری اند. درجریان انقلاب فوریه روسیه آنچه که‌انقلاب سوسیالیستی رادر دستورکاربلشویکها قرار داد نه‌رشد نیروهای مولده، بلکه برافتادن حکومت تزاری وکسب قدرت توسط بورژوازی بود. لنین برخلاف کسانی که‌تاازانقلاب سوسیالیستی سخن میرود عقب ماندگیها، مناسبات ماقبل سرمایه داری، گستردگی تولید خرد و... و... رامثال میاورند، میگوید:

"کوشش‌برای کشیدن یک دیوار چین مصنوعی بین این دو" (انقلاب دموکراتیک وسوسیالیستی) "وجدانمودن آنهابوسیله چیزدیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریاودرجه‌اتحاد وی بسا تهیدستان روستا، بزرگترین تحریف مارکسیسم، مبتذل نمودن آن وگذاشتن لیبرالیسم بجای آن است" (۶)

متاسفانه مقاله توضیحی درکار ۳۲، این دوراباچیز دیگری بجز "درجه آمادگی پرولتاریا..." از هم جدا میکند. این مقاله انقلاب سوسیالیستی را تنهامختص "جامعه سرمایه داری پیشرفته" قلمداد میکند وتاکید میکند "درجوامعی که‌تکامل اجتماعی هنوزدرچنین سطحی نیست" تحولات انقلابی خصلت دموکراتیک داشته واساساًمتوجه امحای اشکال ماقبل سرمایه داری است. کوشش‌مقاله برای توضیح دلایل خودکوشش‌آشفته‌ودرهمی است. اگرمنظورانقلاب بلاواسطه سوسیالیستی است، حتی درهمان "جامعه سرمایه داری پیشرفته" نیزکمونیستها هنوزبه یک مرحله "ضدانحصاری" قایل هستند که می

---

*طرح استراتژی وتاکتیک درماده اول خود تسلط سرمایه‌داری رابه شیوه دست وپا شکسته "اگر چه..." اما..." پذیرفته است. اماولا: درمورد تبدیل پرولتاریا وبورژوازی بعنوان دو طبقه اصلی جامعه سکوت‌کرده است وثانیا: مقام ونقش‌تاریخی این سرمایه‌داری رامسکوت‌گذاشته است. معلوم نیست که تسلط مناسبات سرمایه‌داری موجبات رشد جامعه رافراهم می‌آورد یابه پای بندآن بدل شده است. درایران باید بطور واضح وآشکار سرمایه‌داری رامحکوم کرد وباسرمایه‌داری ایرانی "اعلام جنگ" نمود. مقاله توضیحی کار ۳۲ ازهمین حد هم عقب نشسته ودرمورد "سطح تکامل جامعه به‌مثابه شرط عمده ابژکتیف" بطورکامل سکوت‌کرده‌است.

تواند با "اصلاحات انقلابی" نیزهمراه باشد تا درجه آمادگی پرولتاریا راتحکیم بخشد. اما اگرمنظورا ین است که ازنظر "سطح تکامل جامعه" جزکشورهای سرمایه داری پیشرفته، در سایر کشورها شرایط برا ی انقلاب سوسیالیستی مناسب نیست، آنگاه ما با یک خطای عظیم تئوریک مواجه خواهیم بود. از "قضای روزگار" نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان نه در "جامعه سرمایه داری پیشرفته" بلکه در یکی ازعقب مانده ترین کشورهای اروپایی رخ داد. لنین در مقاله "درباره رفتارکودکانه چپ گرایی ودرباره رفتا ر خرده بورژوایی" دراین مورد نوشت:

"...ازلحاظ سازمان منظم سرمایه داری وازلحاظ سطح فرهنگ ودرجه آمادگی مادی وتولیدی "ایجاد" سوسیالیسم ازعقب مانده ترین کشور اروپای باختری عقب تریم" (۷)

اوبارها وازجمله درهمان مقاله ازروسیه بعنوان "کشورخرده دهقانی" که "محیطخرده بورژوایی" بر آن غلبه دارد، ناهیر دولی نتیجه نگرفت که پس روسیه رامیبایست ازمحدوده کشورهایی که برای انقلاب سو سیالیستی آمادگی دارند، کنارگذاشت. درفهرست انقلابات سوسیالیستی هنوزنام یک "جامعه سرمایه داری پیشرفته" به چشم نمی خورد. و زاکلادین دراین مورد می گوید:

"روشن است که تاحال انقلابهای سوسیالیستی عمدتا درکشورهایی باسطح متوسط رشد بوقوع پیوسته اند. انقلابهای سوسیالیستی مسلما درآینده نیز باصفبندی جدید نیروها چه در مقیاس بین المللی وچه در مقیاس ملی درچنین کشورهایی اجتناب ناپذیر خواهد بود." (۸)

این واقعیت برخلاف نظرمقاله کار بیانگر این سخن لنین استکه درکشورهای سرمایه داری بنسبت پیشرفتگی اشان ساختمان سوسیالیسم آسانتر اما انقلاب سوسیالیستی دشوارتر است.

مقاله کار نتیجه گیری خود را چنین تکمیل می کند که: اما پس ازپیروزی انقلاب اکتبر "امکان گذر به سوسیالیسم درمقیاس همه کشورهای جهان، قطع نظر ازسطح تکامل اجتماعی آنها پدید آمده است" بدین ترتیب درمورد همه کشورها (به استثنای کشورهای سرمایه داری پیشرفته) تنها از امکان گذر به سوسیالیسم سخن گفته می شود. بدیهی است که "امکان گذر به سوسیالیسم ... قطع نظر از سطح تکامل اجتماعی" تنها از طریق راه رشد غیرسرمایه داری یا سمت گیری سوسیالیستی امکان پذیراست. آنچه که مقاله توصیه می کند همین راه است. مضمون اساسی انقلاب "ملی - دمکراتیک" رفقا نیزعبارتا ز طی همین راه است. اما این راه - به مفهوم لنینی آن - اگربرای کشورهای عقب مانده وماقبل سرمایه دا ری یگانه راه صحیح گذربه سوسیالیسم است، کاربستش برای جوامعی مثل جامعه ما فاجعه آفرین خواهد بود. فاجعه ای که یکبار در سالهای پیش اتفاق افتاد وجنبش کمونیستی ایران به هیچ قیمتی نباید اجازه تکرار آنرا بدهد.★

★سایر ویژگیهایی که مقاله در اثبات جنبه ملی - دمکراتیک انقلاب برمی شمارد رامی توان درمحورهای زیر خلاصه کرد: ۱- مواضع اقتصادی نیرومند امپریالیسم و۲- توطئه گری آن علیه کشور ما دلایل جنبه "ملی" انقلاب است. ۳- انقلاب ایران به معنی "تحول انقلابی ودمکراتیک در راستای سوسیالیسم" میباشد و ٤- در روند گسترش این انقلاب لزوما "گرایش ضد سرمایه داری گسترش می یابد، راه تکامل نظام سرمایه داری سد می گردد و جامعه در راستای سوسیالیسم تحول می پذیرد." ویژگیهایی که "کار" بعنوان ویژگیهای انقلاب ایران برمی شمرد برخی از ویژگیهای عام انقلابات دمکراتیک در دوران ماست. مبارزه علیه امپریالیسم (که برخلاف نظر کار، الزاما مبارزه ای ملی نیست) ویژگی عمومی روند انقلابی در دوران ماست. همچنین هرانقلاب، در هرکشور با هرسطح رشد باید درجهت وراستای سوسیالیسم تحول یابد. در این دوران هیچ انقلابی نمی تواند در راستای بورژوائی تکامل پیدا کند. گسترش گرایش ضد سرمایه داری در روند گسترش انقلاب نیز ویژگی عام در همه کشورها، حتی کشورهای عقبمانده ای است که به مسیر سمت گیری سوسیالیستی میروند. اما تعیین مرحله انقلاب به تکرار ویژگیهای عام وسکوت در برابر شرایط مشخص جامعه، کاری که مقاله "کار" کرده، نمیتوان بسنده کرد.

مهمترین ویژگی های انقلاب ایران در چیست؟ این ویژگیها را باید هم از لحاظ مضمون اقتصادی -اجتماعی وهم از لحاظ نیروهای محرکه مورد ارزیابی قرار داد • مدتها پیش ازاین لنین علیه مخلوط کردن خصلت عمومی انقلاب ازلحاظ مضمون اقتصادی - اجتماعی ونیروهای محرکه هشدار داد ونوشت :

"مارکسیستها نمی‌توانند این مسایل را با هم یکدر آمیزند وحتی نمی‌توانند پاسخ به مسئله دوم را بدون تحلیل ویژه ومشخص بلاواسطه از پاسخ به مسئله اول استنتاج کنند •" (۹)

باتوجه به اهمیت این رهنمود متد ولژیك لنین پرفسور زاکلادین میگوید :

"بدین ترتیب هنگام بررسی تعیین نوع (تیپولوژی) انقلابها ضروری است که با پیروی از اسلوب لنینی هم مضمون اجتماعی-اقتصادی وهم ترکیب نیروهای محرکه آنها در نظر گرفته شود •" (۱۰)

انقلاب دمکراتیك یا فاز اول انقلاب یك دوران انتقالی برای فراهم آوردن عناصر ذهنی وعینی انقلاب سوسیالیستی است• تاکید برخصلت انتقالی انقلاب در کشور ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است وناظر بر فرارویی بلاوقفه این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی می‌باشد • برخلاف نظریات انحرافی که در جنبش ما وجود دارد ،انقلاب دمکراتیك در میهن ما نه وظیفه دارد که به ایجاد یك ساختار اجتماعی - اقتصادی معین ونسبتا پایدار منجرشود ونظام تولیدی دیگری (مثلا "خلقی") را بجای نظام "کلان سرمایه‌داری وبزرگ مالکی" بنشاند ونه وظیفه دارد با برچیدن نظامات عقب مانده،شرایط رشد آزادانه سرمایه داری را به منظور "ایجاد شرایط مادی" انقلاب سوسیالیستی فراهم کند • وظیفه این انقلاب ازنظرسیاسی عبارتست از "تشکل پرولتاریا" و"بسط فرهنگ سوسیالیستی" که تنها با استقرار هر چه کاملتر آزادیهای سیاسی (استقرار جمهوری دمکراتیك خلق) امکان پذیراست واز جنبه اجتماعی اقتصادی عبارتست از تحدید مداوم مناسبات سرمایه‌داری ودرهم شکستن این نظام بعنوان نظام مسلط• این دو وظیفه در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر بوده وشرایط گذار بدون وقفه به انقلاب سوسیالیستی را فراهم می‌آورد •

این دیگر در حکم الفبای مارکسیسم است که پرولتاریا از راه دیگری بجز آزادیهای سیاسی نمیتواند به سوسیالیسم برسد •اما دمکراسی مورد لزوم پرولتاریا در جامعه ما نمی‌تواند یك دمکراسی بورژوائی باشد• جامعه ایران فاقد پایه مادی وطبقاتی لازم و"رکن اساسی" برای استقرار دمکراسی بورژوائی است• لیبرالیسم ضد انقلابی بورژوازی در خیانت به آزادیهای سیاسی بسیار بیشتر پیش رفته است که بتواند نیروئی برای چنین دمکراسی باشد • موقعیت طبقاتی خرده بورژوازی شهری واقشار میانی نیز در شرایط گسترش مبارزه میان دو قطب اساسی جامعه وگرایش عینی انقلاب به فراتر رفتن از چهارچوبه بورژوائی باعث می‌شود که این نیروها نیز متحدین قابل اطمینانی برای دمکراسی بورژوایی بحساب نیایند • خرده بورژوازی یا با پذیرش اتحاد با بورژوازی به سوی یك دیکتاتوری جدید میل خواهد کرد یا راتحاد با پرولتاریا پایه‌ای برای گسترش دمکراسی خلقی خواهد شد • تجربه تاریخی کشورهای سرمایه داری مشابه ایران نیز نمونه ای از استقرار دمکراسی بورژوائی توسط این نیروها بدست نداده است • تنها بلوك طبقاتی نیروهای خلقی به رهبری پرولتاریا میتواند پایه واقعی دمکراسی در جامعه ما باشد • این دمکراسی بسرعت از چهارچوبه سرمایه داری فراتر خواهد رفت وازیك دمکراسی خلقی به دمکراسی پیگیر پرولتری تکامل خواهد یافت • چنین دمکراسی(دمکراسی خلق) تنها با یك انقلاب پیروزمند خلقی میتواند بوجود آید ولاغیر•

فقط چنین دمکراسی - ودولت بعنوان مهمترین جزء آن - پیروزی وپیشروی انقلاب را در اجرای وظایف اقتصادی - اجتماعی خود ممکن می‌سازد • این وظایف عبارتست از اجرای هرچه کاملتر اصلاحات اقتصادی-اجتماعی (رئوس اساسی این اصلاحات در قسمت سوم این مقاله آمده است) • اجرای این اصلاحات بمعنی ریشه کن کردن وابستگی

www.iran-archive.com

اقتصادی در اساسی‌ترین وجوه خود وهمچنین درهم‌شکستن تسلط نظام سرمایه‌داری است.*

اگر این حکم درست است که در جامعه ما وابستگی با "نظم سرمایه‌داری" درهم آمیخته است نمی‌توان این وابستگی را بدون درهم‌شکستن این نظم بعنوان نظم مسلط ازمیان برداشت واین امکان پذیر نیست مگر اینکه انقلاب خود را در مرزهای یک انقلاب بورژوائی محدود نکند، این چهارچوبه را درهم شکند وگذار بی‌وقفه به انقلاب سوسیالیستی را تدارک ببیند. ازاینجایکی از خصلت‌های مهم انقلاب ایران یعنی خصلت ضد سرمایه‌داری آن که با جنبه ضدامپریالیستی انقلاب ارتباط تنگاتنگ دارد نتیجه میشود. بدین ترتیب می‌توان مضمون اجتماعی - اقتصادی انقلاب را تعریف کرد: خارج کردن جامعه ازچهارچوبه بورژوایی وگذار بلاوقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی. تنها درچنین پروسه‌ای است که میتوان اقدامات اساسی در جهت مبارزه باامپریالیسم وقطع وابستگی انجام داد. آنچه که در این دوره صورت می گیرد بقول لنین هنوز سوسیالیسم نیست. امادیگرسرمایه‌داری هم نیست. فقط باچنین درکی میتوان از بهم پیوستگی انقلاب دمکراتیک وسوسیالیستی وفارویی بی‌وقفه اولی به دومی سخن گفت. ویژگی ضد سرمایه‌داری "فازاول" یا "انقلاب دمکراتیک خلقی" درکنفرانس‌ها وانای احزاب کمونیست بدقت مورد توجه قرار گرفت واز جمله گفته شد:

"هدف فازاول مبارزه علیه سلطه امپریالیسم، انحصارات ولاتیفوندیسم (زمینداری بزرگ) ودرهم شکستن دستگاه دیکتاتوری است. بطور همزمان تلاش می‌شود وظایف ضد سرمایه‌داری نیزانجام گیرد، ولی این وظایف بعدا، یعنی درجریان انقلاب سوسیالیستی اهمیت درجه اول می‌یابند" (۱۲)

خصلت مهم دیگر انقلاب ایران، خصلت خلقی آن است. این خصلت ازیکسو نتیجه ترکیب طبقاتی وقوای محرکه انقلاب وازسوی دیگر بازتاب این واقعیت است که انقلاب ایران از چهارچوبه بورژوایی و اهداف بورژوا دمکراتیک بسی فراتر می‌رود.

تضاد خلق باحکومت ج. اتضاد عمده جامعه ما ونخستین شرط پیروزی انقلاب عبارتست از سرنگونی رژیم تئوکراتیک جمهوری اسلامی. این تضاد خصلت خود ویژه دیگری به انقلاب ایران می‌بخشد. انقلاب ایران انقلابی است ضد تئوکراتیک این خصلت تنها درچهارچوبه جدایی دین از دولت خلاصه

---

*در فهرست وظایف "انقلاب‌علی - دمکراتیک" درطرح سازمان (ماده ۵) مهمترین وظیفه‌ای که از "قلم" افتاده عبارتست از: درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی وسرکوب بی‌امان مقاومت ضد انقلاب. درباره این مسئله که لنین آنرا "کنه آموزش مارکس" مینامد درکنفرانس‌ها وانا چنین تاکید شد:

"نخستین ومهمترین شرط (برای پیشبرد پروسه انقلابی بسمت مرحله سوسیالیستی)، نابودی دستگاه دولت بورژوائی وجایگزینی آن به وسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد نزدیک باطبقات واقشار خلقی دیگر است. درهرانقلاب اصیل، هیچ شق دیگری بجز این اقدام تاریخی وجود ندارد." (۱۱)

واین یگانه شق برای سرکوب مقاومت ضد انقلاب است که لنین بارها درمورد آن توضیح داده است. درزمره وظایف اقتصادی نیز موردی که از قلم افتاده عبارتست از "کنترل کارگری" "تجربه انقلاب بهمن نشان داد که این یکی ازمهمترین وعملی‌ترین وظایفی است که خود کارگران به آن دست می‌زنند وبدون آن بسیاری از اقدامات درزمینه ملی کردن‌ها، سازمان دادن به توزیع داخلی و... بی‌فایده درچنبره روشهای بوروکراتیک گرفتار خواهد شد.

www.iran-archive.com

نمی‌شود • رژیم جمهوری اسلامی تمامی عرصه های سیاسی - اجتماعی ،فرهنگی، ایدئولوژیک وحتی اقتصادی جامعه رابسوی مذهبی کردن وانطباق بااصول مذهبی سوق میدهد • خصلت ضد تئوکراتیک انقلاب متوجه حل تضاد عمده ،پایان دادن به حاکمیت استبدادی روحانیون وسرکوب مقاومت بعدی آنان ولغو قوانین مذهبی درهمه عرصه‌های اجتماع است•

بدین ترتیب انقلاب ایران را می‌توان انقلابی ضد تئوکراتیک ،ضدامپریالیستی وباخصلت ضد خلقی سرمایه‌داری دانست‌که باید درراستای سوسیالیسم تحقق یابد • ازنظر ویژگیهای اساسی ،انقلاب ایران باانقلابات‌کشورهای اروپای شرقی ،کوبا ویویژه باانقلابات‌کشورهای امریکای لاتین‌مشابهت دارد ومیتوان این انقلاب راهمانگونه که درمیان احزاب کمونیست‌کشورهای امریکای لاتین‌رایج است انقلابی " ضدامپریالیستی وخلقی - دمکراتیک" نامید • این تعریف هم ازنظر انعکاس‌محتوای انقلاب ونیروهای محرکه آن وهم ازنظر حکومت انقلابی ومسئله هژمونی ،بیش‌ازسایر تعاریف منطبق برویژگیهای انقلاب ایران است•

۲

استراتژی انقلابی ضمن تعریف خصلت انقلاب ،تعیین دشمن اصلی ،قوای محرکه ،طبقه رهبری کننده ،اهداف ووظایف انقلاب و••• باید درک روشن وصریحی را ازشرایط واقعی پیروزی انقلاب بدست‌بدهد • بدون تعیین دقیق شرایط‌این پیروزی ،استراتژی انقلابی هرگز نخواهد توانست قطب‌نمای واقعی طبقه کارگر وتوده‌های مردم درمبارزه بسوی پیروزی گردد • درهر انقلاب مسئله قدرت‌درصدر همه مسایل قرار دارد وتنها اززاویه برخورد به قدرت سیاسی‌میتوان درمورد پیروزی ،پیروزی نسبی ویاشکست‌انقلاب ارزیابی علمی وواقعی بدست‌داد وازاینروست‌که طرح وحل صحیح مسئله قدرت‌درصدر همه مسایل استراتژی انقلابی نیز قرار می‌گیرد•

تمام برخورد لنین به مسئله پیروزی یاشکست‌انقلاب دمکراتیک وسوسیالیستی درروسیه از همین زاویه صورت‌گرفته است • معیار درمورد انقلاب سوسیالیستی روشن است• پیروزی انقلاب سوسیالیستی قبل ازهرچیز یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا • لنین " پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم" یاسایه عبارت دیگر " پیروزی کامل انقلاب دمکراتیک" رانیز قبل ازهمه اززاویه قدرت‌سیاسی مورد ارزیابی قرار می‌داد وآنرا درگرو استقرار " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران ودهقانان " میدانست• او در دو تاکتیک نوشت:

"مطلب دراین‌است‌که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یااینکه فقط به محاصره ناچیزی ختم می‌گردد • آیااین انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجرخواهد شد ویااینکه برسر مشروطیت شیپف مآبانه " زورش‌نه خواهد کشید " (۱۳)

وچند صفحه بعد مجددا تاکید کرد : " پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم عبارتست‌از استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران ودهقانان " (۱۴)

تنها معیار برای سنجش‌پیروزی وموفقیت انقلاب باید از این زاویه صورت‌گیرد • هرگونه عوامل دیگری ازجمله انجام اصلاحات رامعیار سنجش‌پیروزیها وموفقیتهای انقلاب قرار دادن‌آنگونه که در خط مشی گذشته مارایج بود - راه به رفرمیسم می‌برد • درکنفرانس‌ها وانا باتوجه به تجربه شیلی درهمین مورد تاکید شد :

"درشیلی تلاش‌بعمل آمد تاتحولات‌ضد امپریالیستی ،ضدانحصاری وارضی ودیگر تحولات قبل‌الحل مساله قدرت‌وقبل از تدوین وکاربست‌استراتژی تسخیرقدرت‌انجام شوند • اما بالاخره روشن شده است‌که‌نمی‌توان قبل از آنکه قدرت‌بدست‌طبقه کارگر ،بدست‌کل خلق انتقال یابد ،اهداف دمکراتیک وبطریق اولی اهداف سوسیالیستی راتحقق بخشید • هژمونی واقعی پرولتاریا وتسلیح توده‌ها عواملی هستند که " پیشروی " انقلاب دفازی" بسوی

سوسیالیسم را تضمین می کنند ." (۱۵)

مهمترین مسئله در تعیین استراتژی انقلابی در کشور ما پاسخ به این/است که: برای پیروزی انقلاب دمکراتیک در میهن ما استقرار چه نوع قدرت دولتی ضروری است و کدام نیروها می توانند این پیروزی را تحقق بخشند ؟ طرح استراتژی و تاکتیک از پاسخ صریح و روشن به این سوال طفره می رود و یا پیش کشیدن آلترناتیوهای متعدد نه تنها قدرت هدایتگر خود را از دست می دهد، بلکه به بدترین نوع اغتشاش دامن می زند .

طرح برای مرحله ملی-دمکراتیک ، ۲ نوع قدرت سیاسی (اگر جبهه مطروحه در ماده ۹ را بحساب نیاوریم) را عنوان کرده است: "حاکمیت انقلابی خلق" که قاعدتا تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری است و " قدرت سیاسی تحت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر" که نام آن ناروشن مانده است. این نحوه برخورد ناشی از آن است که طرح در واقع خود انقلاب دمکراتیک را حداقل ۲ مرحله می داند و برای هر کدام نیز یک استراتژی تدوین کرده است . یکی مرحله پیروزی انقلاب (حاکمیت انقلابی خلق) و دیگری مرحله فرجام انقلاب (قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر) . اینگونه تقسیم بندی انقلاب به مراحل و مدارج : پیروزی، پیشرفت و فرجام براساس همان درک راه رشد غیرسرمایه داری قرار دارد . در ادبیات سازمان ما " فرجام" انقلاب ، مرحله پایانی یک پروسه چند مرحله ای روند انقلابی است که با رهبری نیروهای غیرپرولتری آغاز می شود . ادامه می یابد ، پیش میرود و سرانجام در مرحله آخر با تامین رهبری طبقه کارگر کار به "فرجام" می رسد. چنین درکی برلزوم رهبری طبقه کارگر بر پروسه انقلاب سرپوش می گذارد و آنرا تنها در جریان گذار به انقلاب سوسیالیستی لازم می شمارد و بر این پایه است که طرح حداقل ۲ استراتژی یکی برای پیروزی و ادامه انقلاب با رهبری نیروهای غیر پرولتری و دیگری برای "فرجام" آن تعیین کرده است .

مبارزه طبقه کارگر برای کسب رهبری در انقلاب و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ، البته نه به معنی نفی گذار انقلاب از مدارج مختلف است و نه به معنای مطلق کردن مرحله بندی که طرح ارایه داده است این مسئله دقیقا به چگونگی تکامل انقلاب در آینده بستگی دارد . در صورتی که طبقه کارگر بتواند رهبری خود را در همین مرحله پرجنبش اعمال کند ، آنگاه هدف استراتژیک در جریان سرنگونی ج.ا و استقرار دولت موقت انقلابی عملی خواهد شد . اما اگر هدف پرولتاریا در جریان سرنگونی ج.ا و تشکیل دولت موقت نیز عملی نشود ، باز هم مرحله بندی ای نظیر آنچه سند ارایه داده نهایت نابخردی و بستن دست مارکسیسم انقلابی در چهارچوبه ای تنگ خواهد بود . در مورد سیاست پرولتاریای انقلابی در آن زمان از همین امروز قضاوت کردن ، کار خطایی خواهد بود . تعیین این سیاست به عوامل بسیار از جمله تناسب قوا در شرایط تازه بستگی خواهد داشت. ادامه مبارزه در راه پیروزی انقلاب دمکراتیک و یا کنار گذاشتن شعار ج.د.خ و آغاز مبارزه در راه انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی و یا ... دقیقا به این شرایط تازه بستگی خواهد داشت.

براساس آن مرحله بندی که طرح خود را در چهارچوب آن اسیر می کند و اساسا بازتاب همان مرحله بندیهای راه رشد در مسئله مربوط به قدرت سیاسی است و آنچه که در عمل پیش رفته است و تا امروز شاهد بوده ایم ، نتیجه واقعی فراموشی " استراتژی مرحله دوم " و آنرا وظیفه فردا و مرحله بعدی پرولتاریا تلقی کردن و تبدیل " حاکمیت انقلابی خلق " به استراتژی واقعی و عملی و هدفی که تمام خط مشی سیاسی ، تبلیغی و سازمانگرانه ما حول آن متمرکز شده است ، میباشد . در طرح چندین جا از ضرورت رهبری پرولتاریا ، مبارزه در راه بسیج خلق تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریا و ... نام برده شده است اما وقتی کار به تعیین مسئله ای که " در صدر هر استراتژی انقلابی قرار دارد " رسیده حاکمیت انقلابی خلق بر تارک استراتژی ، نشسته و در عمل نیز به شعار جایگزین بدل شده است. طرح استراتژی و تاکتیک

www.iranarchive.com

،مبارزه برای " قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر" راوظیفه امروز پرولتاریا نمی‌داند . بر این پایه اساسی ترین وظایف تبلیغی وترویجی وسازمانگرانه همین امروز حزب پیشاهنگ طبقه‌کارگرد ریک کلام عبارتست ازپرورش پرولتاریابرای بدست گرفتن رهبری انقلاب ،کوشش مداوم جهت اتحاد خلق حول طبقه کارگر نه تنها درمیان پرولتاریا بلکه درمیان تمامی متحدینش وبالاخره آماده ساختن طبقه کارگر و نیروهای متحدش برای استقرار جمهوری دمکراتیک خلق عملا در سایه قرار می‌گیرد . " اساسی ترین وظیفه استراتژیک "تنها روی کاغذ می‌ماند ودرعمل یابطور کامل تابعی از " حاکمیت انقلابی خلق" میشود ویا یکسره بدست فراموشی سپرده می‌شود .

اما ارایه آلترناتیوهای مختلف درطرح به همین ۲ مورد خاتمه نمی یابد . ماده۹ طرح خود آلترناتیو دیگری است ! این ماده رامی‌توان حلقه واسط برای تحقق " استراتژی مرحله اول " دانست این حلقه‌واسط باید آلترناتیو و جانشین جمهوری اسلامی گردد وحکومتی است "ملی" که پایه طبقاتی ونیروهای شرکت‌کننده درآن وسیعتر از "حاکمیت انقلابی خلق" است . در ماده ۹ چنین آمده است

"درشرایط کنونی که سرنگونی ج.ا آماج مقدم جنبش‌است ،تامین اتحاد گسترده‌ای ازنیروهای انقلابی ،دمکراتیک ومترقی کشور که خواهان صلح ،دمکراسی وسرنگونی رژیم هستند ،دریک جبهه واحد ضرورت عاجل دارد . اتحاد نیروهای محرکه شالوده این جبهه است."

اگر حاکمیت انقلابی خلق بر جبهه خلق یا " اتحاد واراده واحد طبقه کارگر ،دهقانان ،خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی" (یعنی نیروهای محرکه انقلاب) متکی است ، " اتحاد گسترده ماده ۹ گسترده‌تر از جبهه خلق خواهد بود . زیرا که نیروهای محرکه انقلاب تنها شالوده آن را تشکیل می‌دهند ونیروهای دیگری نیز قادرند درآن شرکت‌کنند . این نیروها البته اقشاری از بورژوازی ایران هستند . این جبهه که برای سرنگونی ج.ا تشکیل می‌شود وازخود دارای برنامه نیز خواهد بود ،الزاما باید جانشین رژیم در قدرت سیاسی شود ،زیراتشکیل جبهه برای سرنگونی هیچ معنا ومفهوم دیگری نخواهد داشت جز آلترناتیو رژیم برای بدست گرفتن قدرتسیاسی . براساس ماده ۹ طرح ،سرنگونی ج.ا هنوز الزاما وظیفه جبهه خلق نیست وحاکمیت جانشین آن میتواند " حاکمیت انقلابی خلق " نباشد . دراینجاست‌که تناقض‌وآشفته فکری طرح به اوج خود میرسد . ازیکسو سخن از سرنگونی ج.ا واستقرار حاکمیت انقلابی خلق باشرکت نیروهای محرکه انقلاب میرود (ماده۸) ازسوی دیگر سخن از" اتحاد گسترده" باشرکت نیروهای دیگری بازهم برای سرنگونی رژیم ج.ا (ماده ۹) ۲ جبهه باد وآلترناتیو برای سرنگونی یک‌رژیم . چنین است راهی که طرح برای مرحله‌اول انقلاب دمکراتیک ارایه میدهد . زمانی لنین نوشت:

"درواقع باید درکی دیالکتیکی از تاریخ داشت تااینگونه وانمود کرد که همه چیز بدون فراز و نشیب مانند خطی مستقیم که به آرامی ومنظم اوج میگیرد ،پیش‌خواهد رفت. که ابتدا باصطلاح نوبت بورژوازی لیبرال بزرگ وگرفتن امتیازات‌کوچک ازاستبداد خواهد بود ،سپس‌نوبت خرده بورژوازی انقلابی وجمهوری دمکراتیک وبالاخره نوبت پرولتاریا وانقلاب سوسیالیستی .این تابلو درخطوط‌کلی آن ،بقول فرانسوی ها درطولانی‌مدت ،برای یک دوره طولانی ،مثلا برای یک قرن (بعنوان نمونه درفرانسه از۱۷۸۹ تا ۱۹۰۵) صادق وصحیح است ،اماآدم باید صاحب قریحه درعامیگری وابتذال‌باشد تا برمبنای این‌تابلو ، طرحی برای برنامه عمل دریک دوران انقلابی ارایه دهد ." (۱۶)

متاسفانه طرح چنین‌تابلویی ارایه داده است: ۱- سرنگونی ج.ا وانتقال قدرت به حکومت " ملی" متکی بر اتحاد گسترده ۲- فراروی این حاکمیت به حاکمیت‌حلق و ۳ ۰۰۰؟ دراین زمینه بنظر میرسد که هنوز تصمیم نهایی گرفته نشده است. طرح استراتژی وتاکتیک می‌گوید : " قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه‌کارگر درراس‌قدرت‌سیاسی " . امامقاله توضیحی باعدول‌از مصوبات پلنوم این هدف

رامترادف با "هدف سوسیالیستی" میداند ودرهمان مرحله دوم درجامیزند!

تاکنون اشکال متفاوتی از "حاکمیت خلق"، حاکمیتی که طبقه کارگر نیز در آن شرکت داشته است، در کشورهای مختلف مثل شیلی، عراق، سری‌لانکا و... بوجود آمده، اما تمام این تجارب با شکست مواجه شده‌است. برای پیروزی انقلاب رهبری طبقه کارگر برجبهه نیروها وطبقات انقلابی شرط ضروری واساسی است. درجامعه ما این پیروزی تنها از طریق استقرار جمهوری دمکراتیک خلق امکان‌پذیر است. بلوک طبقاتی نیروهای محرکه به رهبری طبقه کارگر یگانه نیرویی است که میتواند این پیروزی وپیشروی بلافاصله بسوی انقلاب سوسیالیستی راآغاز کند. انجام وظایف انقلاب دمکراتیک در میهن ما، بهم پیوستگی این انقلاب باانقلاب سوسیالیستی ولزوم پیشروی مداوم اولی به دومی تنها بارهبری طبقه کارگر میسر خواهد بود. این یگانه آلترناتیو واقعی انقلابی دربرابر آلترناتیو بورژوایی است. جمعبندی کنفرانس‌ها وانا در این زمینه نیز ازنظر متد ولوزیک بسیار آموزنده است:

"این مسئله باز هم درکنفرانس مطرح شد که درآمریکای لاتین مبارزه برای هژمونی بین طبقه کارگر واقشار میانی انجام نمی‌گیرد، بلکه بین پرولتاریا وبورژوازی صورت میگیرد. زیرا اینها هستند که راههای آلترناتیو را ارایه میدهند: یك انقلاب دمکراتیك برای استقرار دمکراسی واقعی وهموار کردن راه برای چشم‌انداز سوسیالیستی، یاحفظ سرمایه‌داری وابسته‌خرد بورژوای دهقانان واقشار میانی ازلحاظ تاریخی "سانتر" اجتماعی - سیاسی هستند که برای جذب آنها مبارزه‌ای حاد بین طبقات متخاصم انجام میگیرد... انتخاب راه تکامل اجتماعی دقیقا به این مسئله بستگی دارد که کدامیك ازطبقات، اکثریت رابسوی خود جلب نماید." (۱۷)

تازمانی که پرولتاریا باجلب این اکثریت نتواند قدرت دمکراتیك خلق را مستقرسازد وپیشروی بلافاصله بسوی سوسیالیسم راآغاز کند، نمی‌توان از پیروزی انقلاب دمکراتیك سخن گفت. حتی اگر دمکرات‌ترین وانقلابی‌ترین دمکراتهای خرد بورژوا نیز درراس قدرت قرار گیرند وبه اصلاحاتی نیز دست بزنند، زیرا هنوز اساسی‌ترین مسئله انقلاب یعنی مسئله قدرت سیاسی حل نشده باقی میماند ومبارزه پرولتاریا اساسا باید درجهت حل آن باشد.

شرط ضروری استقرار جمهوری دمکراتیك خلق، انقلاب خلقی وسرنگونی جمهوری اسلامی است. در جریان این انقلاب وازدل آن دولت موقت انقلابی شکل خواهد گرفت. این دولت با شرکت همه اقشار وطبقات انقلابی تشکیل خواهد شد. (مشخصات اصلی این دولت درقسمت بعدی آمده، که بدلیل کمبود جا ازتکرار آن خودداری میشود.) ازنظر پرولتاریا دولت موقت، ابزار استقرار ج.د.خ درمیهن ماست. طبقه کارگر هم "فشار دائمی ازپائین" وهم شرکت درد ولت موقت راجهت تحکیم هژمونی خود برانقلاب، تبدیل مجلس موسسان به مظهر واقعی اراده پرولتاریا ومتحد ینش وبرقراری ج.د.خ بکار خواهد گرفت.

براین پایه اتهام "سکتاریسم" به استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیك خلق، اتهام بی اساسی است. طبقه کارگر دراتحاد طبقاتی وسیاسی به‌منظور سرنگونی ج.ا (که تنها می‌تواند یك جبهه باشد ونه بیشتر) شرط رهبری وبه بیان دیگر پذیرش ج.د.خ را به‌هیچ عنوان شرط همکاری با هیچ نیرویی قرار نمی‌دهد. اتحاد پرولتاریا با سایر نیروها اتحادی است ناشی از ضرورت سرنگونی ج.ا واستقرار دولت موقت انقلابی با هدف: سرکوب قاطعانه ضد انقلاب، برقراری آزادیهای سیاسی حتی‌المقدور کاملتر وفراخواندن مجلس موسسانی که واقعا مظهر اراده توده‌های انقلابی باشد. درعین حال طبقه کارگر اجرای خواستهای فوری خود را بطور پیگیرانه ازاین دولت طلب خواهد کرد وخواهد کوشید که آنرا به اقدامات هرچه قاطعانه‌تری درجهت وظایف انقلابی مجبور سازد. طبقه کارگر نه امروز ونه هیچ وقت پنهان نخواهد ساخت که هدف تبدیل این دولت به ارگان استقرار ج.د.خ خواهد بود واینرا نیز پنهان نخواهد ساخت که

باهرگونه تلاشی برای تبدیل دولت موقت انقلابی به وسیله سازشکاری وبند وبست با بورژوازی قاطعانه مبارزه خواهد کرد • سلاح پرولتاریا در این مبارزه اتکا به توده‌های وسیع طبقه کارگر وسایر زحمتکشان است • بنابراین از همین امروز ضروری است که استراتژی استقرار ج •د •خ را وسیعا در میان زحمتکشان تبلیغ کرد واین ایده را که انقلاب تنها با رهبری پرولتاریا وحرکت بلاواسطه بسوی سوسیالیسم شکست ناپذیر خواهد بود ،بمیان آنها برد • هرگونه کم توجهی به اجرای پیگیرانه این وظیفه در عمل فقط وفقط بمعنای دست کشیدن از ایده لنینی رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک وخلع سلاح طبقه کارگر در برابر بورژوازی است•

استقرار جمهوری دمکراتیک خلق " سرراست ترین ،ممکن‌ترین وکوتاه ترین " راه تکامل جامعه ما بسوی سوسیالیسم است • اما در عمل ممکن است کار به گونه دیگری پیش‌رود وتکامل جامعه بسوی سوسیالیسم از راه دیگری صورت گیرد • در روسیه جریان کار در عمل به شکلی پیش‌رفت که طبقه کارگر مجبور شد همه وظایف دمکراتیک را در جریان انقلاب سوسیالیستی به انجام رساند • در کشور خود ما نیز از زمان انقلاب مشروطه تا به امروز بدلیل تغییر ساختار جامعه ،تغییرات چشمگیر در آرایش طبقات ونیروهای سیاسی ،تغییر ماهیت طبقاتی قدرت حاکمه و••• خصلت ومضمون انقلاب بطور کلی دگرگون شد •اما بر این اساس ماذره‌ای حق نداریم بر درستی استراتژی کمونیستی برای پیروزی انقلاب دمکراتیک در جریان انقلاب مشروطیت تردید کنیم • هرچند آن استراتژی هیچ گاه تحقق نیافت جامعه از راه دیگری به سوی تکامل رفت ومتناسب با آن استراتژی انقلابی نیز دگرگون شد • امروز نیز یگانه راه تکامل سریع وبی درد ترجامعه ،مبارزه در راه استقرار ج •د •خ واز این طریق پیشروی بدون وقفه بسوی سوسیالیسم است • در این پیکار بزرگ این سخنان جاودانه لنین روشنی بخش راه ماست:

"حال احتمال این پیروزی تاچه درجه ای است ،مسئله‌ای جداگانه است در این مورد ما بهیچ وجه طرفدار خوشبینی غیرعقلانی نیستیم ،ما بهیچ وجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمی‌کنیم ، ولی وقتی به مبارزه اقدام می‌نمائیم باید خواهان پیروزی باشیم وبتوانیم راه واقعی وصول به آن را نشان بدهیم • تمایلاتیکه بتواند ما را به این پیروزی برسانند ،بدون شک موجود است • راست است که نفوذ مایعنی نفوذ سوسیال دمکراسی برتوده پرولتاریا هنوز خیلی کم است ، اعمال نفوذ انقلابی برتوده دهقانان بکلی ناچیز است ،پراکندگی ،بی فرهنگی وجهل پرولتاریا وبالخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است ولی انقلاب بسرعت مجتمع می نماید وسرعت اذهان را روشن می‌سازد • هرگاه‌یکه انقلاب برمیدارد ،توده را بیدار میکند وبانیروی غیر قابل دفعی اورا بطرف برنامه انقلابی ،یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر وبنحو جامعه بسوی تکامل منافع واقعی وحیاتی ویرا منعکس میکند ،میکشاند •" (۱۸)

۳

درست‌تر آن بود که پیشنهادات مشخص برای تدقیق وتکمیل " طرح ••• " داده شود • اما متاسفانه این طرح احتیاج به چنان تغییرات جدی دارد که با ارایه پیشنهادهای مشخص امکان‌پذیر نیست • اساسی ترین نکات کلیدی که در طرح استراتژی وتاکتیک باید مورد تاکید قرار گیرد را میتوان بصورت زیر پیشنهاد داد :

در جامعه ایران مناسبات سرمایه‌داری مسلط است • تضاد کار وسرمایه به تضاد اصلی وپرولتاریا وبورژوازی به طبقات اصلی جامعه بدل شده‌اند • رشد شتابان سرمایه‌داری در سالهای پایانی حکومت شاه به شکل گیری سرمایه‌داری انحصاری خصوصی ودولتی در برخی از رشته های تولیدی وتوزیعی انجامید • پس از انقلاب در ساختار سرمایه‌داری ایران تغییراتی بوجود آمد • سرمایه‌داری

در قاعده گسترش یافت. سرمایه‌داری دولتی بیش از پیش گسترده گردید. مجموعه این عوامل به تشدید تضاد کار و سرمایه منجر شد. شکل گیری سرمایه‌داری انحصاری دولتی در تحولات آتی اقتصادی از اهمیت غیر قابل چشم پوشی برخوردار است. رشد وتسلط سرمایه‌داری در ایران در پیوند تنگاتنگ با انحصارات امپریالیستی وبطور وابسته صورت گرفته است. وابستگی به امپریالیسم خصلت لاینفک سرمایه‌داری ایران است. پس از تسلط مناسبات سرمایه داری وتشدید روند وابستگی، تضاد خلق با امپریالیسم تشدید شد. حل تضاد خلق با امپریالیسم از کانال مبارزه با سرمایه داری وابسته می گذرد. از میان برداشتن کامل این تضاد در عرصه ملی در گرو انقلاب اجتماعی است. رشد ناموزون سرمایه‌داری، با اشکال عقب مانده‌تر نظامات اجتماعی نظیر بقایای فئودالیسم وحضور گسترده تولید خرد در جامعه توام است. ناموزونی رشد سرمایه‌داری وحضور بقایای نظامات کهن با افزایش فقر وفلاکت توده‌های زحمتکش، تشدید ستم طبقاتی بر دهقانان وستم ملی بر خلقهای ساکن ایران همراه است.

انقلاب بهمن هیچ گونه تغییری در مناسبات بهره کشان وبهره دهان بوجود نیاورد. مناسبات سرمایه‌داری عامل اساسی فقر وفلاکت توده‌هاست و به سد راه رشد وتکامل نیروهای مولده در ایران بدل شده است. انقلاب اجتماعی سوسیالیستی یگانه شرط رهایی جامعه است. شرط ضروری این انقلاب استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. دوری طبقه کارگر وتوده‌های زحمتکش از سوسیالیسم وعدم حل یکسری وظایف دمکراتیک، عواملی است که انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی را ناممکن می‌سازد. برای تحقق انقلاب سوسیالیستی در ایران یک فاز مقدماتی وانتقالی (انقلاب ضد امپریالیستی وخلقی دمکراتیک) در پیش است که وظیفه دارد با سرنگونی رژیم ج.ا واستقرار ج.د.خ پیشروی بی وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی را فراهم کند.

رژیم ج.ا که با انقلاب بهمن روی کار آمد، رژیمی است بورژوایی با خصلت تئوکراتیک. این رژیم در عین دفاع از منافع صنفی روحانیت، پاسداری از نظم سرمایه‌داری ووابستگی به امپریالیسم را برعهده دارد واز منافع بورژوازی ایران در برابر پرولتاریا وزحمتکشان دفاع می کند. این رژیم در میان گروهبندیهای بورژوایی ایران قبل از همه مدافع منافع بورژوازی بزرگ وبویژه بورژوازی تجاری است. این رژیم رژیمی است ارتجاعی، ضد خلقی وضد دمکراتیک.

امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا در میهن ما همچنان دارای مواضع نیرومندی است. امپریالیسم بخاطر تلاش برای تبدیل ج.ا به رژیمی وابسته، بخاطر حمایت ضد انقلابی از بورژوازی بویژه بورژوازی بزرگ، بخاطر تبدیل اقتصاد ایران به زایده انحصارات امپریالیستی وجلوگیری از تکامل مستقلانه کشور وبخاطر توطئه‌های ضد انقلابی در منطقه ودر سطح جهان دشمنی با صلح جهانی، خصم بزرگ مردم ماست. مبارزه با امپریالیسم در میهن ما مبارزه‌ای مستمر وهمیشگی است. در مرحله فعلی، مبارزه با امپریالیسم وپایگاه اجتماعی آن، در درجه اول یعنی مبارزه با رژیم ج.ا عمده‌ترین پاسدار حفظ سرمایه‌داری ووابستگی وسرکوب وستم کارگران وزحمتکشان.

در شرایط کنونی تضاد عمده جامعه ما تضاد خلق با حکومت ارتجاعی ج.ا است. سرنگونی ج.ا واستقرار ج.د.خ مهمترین هدف انقلاب ضد امپریالیستی وخلقی دمکراتیک در میهن ماست. این انقلاب انقلابی است ضد تئوکراتیک، ضد امپریالیستی، خلقی، با خصلت ضد سرمایه داری ودر راستای سوسیالیسم.

اساسی ترین اقدامات دولت دمکراتیک خلق عبارت خواهند بود از: درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی وسرکوب ضد انقلاب، برقراری صلح، برقراری گسترده آزادیهای دمکراتیک، حق تعیین سرنوشت، جدایی دین از دولت ولغو همه قوانین مذهبی، احقاق حقوق زنان، ...، تبدیل

www.iran-archive.com

بخش دولتی فعلی به بخش دولتی تحت حاکمیت کارگران وزحمتکشان ،دولتی کردن موسسات بزرگ خصوصی،براندازی سرمایه داری وزمینداری بزرگ ومحو بقایای فئودالیسم • برقراری کنترل کارگری ، دولتی کردن تجارت خارجی وکنترل امور مصرف ازطریق گسترش تعاونیها ،تحدید عرصه فعالیت بخش خصوصی ،دولتی کردن مزارع بزرگ ومکانیزه ،اصلاحات ارضی انقلابی ،اتخاذ سیاست خارجی انقلابی وصلح جویانه • • •

مجموعه این اقدامات ،به معنی تامین استقلال اقتصادی و اساسی ترین عرصه‌ها ،تحدید وکنترل روز افزون سرمایه داری ،خارج کردن جامعه ازچهارچوبه آن وتامین شرایط گذار بی وقفه به انقلاب سوسیالیستی خواهد بود •

باتوجه به خصلت،مضمون ووظایف انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی - دمکراتیک ،حاکمیت سیاسی درچنین دورانی تنها میتواند دیکتاتوری انقلابی ودمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشد • نظام سیاسی در این دوران جمهوری دمکراتیک خلق است• دولت دمکراتیک خلق ،دیکتاتوری اکثریت مردم بر بورژوازی ضد انقلابی وسایر نیروهای ارتجاعی است• این دیکتاتوری بر اراده مشترک طبقات واقشار خلق یعنی کارگران ،دهقانان وخرده بورژوازی - درچهره آینده نگر آن - تکیه دارد • این اراده مشترک ناشی از مبارزه مشترک برضد رژیم ارتجاعی ج•ا ،بورژوازی بزرگ وامپریالیسم و خواستهای مشترک این طبقات در دوران انتقالی است• جریان گذار انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی به تحکیم قدرت پرولتاریا وحزب آن درحاکمیت سیاسی وتبدیل دیکتاتوری انقلابی خلق به دیکتاتوری پرولتاریا بستگی دارد • چگونگی این تحول راتوازن قوا ،آرایش نیروهای طبقاتی و اوضاع داخلی وبین المللی تعیین خواهد کرد •

طبقه کارگر اصلی ترین نیروی محرکه انقلاب است.رشد شتابان ومیلیونی طبقه کارگر پس از رفرم ارضی وپیدایش پرولتاریای صنعتی که در بخشهای کلیدی اقتصاد کشور متمرکز شده است ،طبقه کارگر را از توان عینی لازم برای رهبری انقلاب برخوردار ساخته است• وقوع انقلاب بهمن که از نظر تکامل مبارزه طبقاتی گام عظیمی بجلو بود و به تضاد کار وسرمایه خصلت آشکارتری داد ،شرایط عینی رابرای تحقق رهبری پرولتاریا بر جنبش خلق مساعد تر ساخته است•

دهقانان ،خرده بورژوازی در چهره آینده نگر خود (خرده بورژوازی که از اتحاد با طبقه کارگر نمی هراسد وحاضر به چنین اتحادی است) وروشنفکران خلقی متحدین طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک هستند •

هیچ کدام از اقشار بورژوازی جزو نیروهای محرکه انقلاب نیستند وبورژوازی بعنوان یک طبقه فاقد توان انقلابی است• این طبقه پس از انقلاب بهمن بیش از پیش بسوی ارد وگاه ضد انقلاب رفته و خصلت ارتجاعی اش تقویت شد • بورژوازی بزرگ ضد انقلاب است• تشدید نبرد انقلابی ،خصلت ضد انقلابی سایر اقشار بورژوازی ایران راتشدید خواهد کرد • سیاست پرولتاریا در این انقلاب سرکوب بورژوازی بزرگ وانفراد سایر اقشار بورژوازی در جنبش خلق است•

برای استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ،سرنگونی ج•ا وتشکیل دولت موقت انقلابی ضروری است• این دولت از دل قیام پیروزمندانه مردم ،باشرکت همه طبقات واقشار انقلابی بیرون می آید • دولت موقت وظیفه دارد با سرکوب قاطعانه ضد انقلاب،آزادیهای سیاسی حتی المقدور کاملتری را برقرار سازد ومجلس موسسانی را که واقعا مظهر اراده توده‌های انقلابی باشد ،فراخواند • روش پرولتاریا در برابر این دولت اولا فشار دایمی از پایین به منظور دفاع از دستاوردهای انقلاب وتوسعه هرچه بیشتر آنها وثانیا طلب فوری اجرای مطالبات عاجل خود خواهد بود • باتوجه به تناسب قوا ،ترکیب دولت موقت انقلابی وعوامل مختلف دیگر شرکت پیشاهنگ پرولتاریا

www.iran-archive.com

در آن بمنظور مبارزه بیرحمانه باکلیه تلاشهای ضد انقلابی ، دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر ومبارزه برای استقرار ج.د.خ مجاز خواهد بود. شرط چنین شرکتی حفظ استقلال کامل کمونیستها در مبارزه برای دمکراسی خلق وسوسیالیسم خواهد بود.

اساسی ترین وظایف سازمان برای دستیابی به هدف استراتژیک خود در این مرحله انقلاب عبارتست از :

تبلیغ وترویج آگاهی طبقاتی وسوسیال دمکراتیک در طبقه کارگر. تشدید همه جانبه فعالیت در میان طبقه ، پرورش سوسیالیستی آن ، تبلیغ ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب ، تبلیغ همه جانبه برنامه دمکراسی خلقی در میان کارگران ازجمله مهمترین اجزای وظیفه فوق است. وحدت رزمنده جنبش کمونیستی وطرد اپورتونیسم وسکتاریسم از میان صفوف پرولتاریا برای تشکل طبقه کارگر نقش قطعی دارد. مبارزه ایدئولوژیک مستمر علیه اپورتونیسم راست و "چپ" ومبارزه قاطعانه علیه جریانات ضد انترناسیونالیست وضد شوروی جزء تفکیک ناپذیر مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی وکارگری وتشکل وپرورش سوسیالیستی طبقه کارگر است.

اتحاد طبقه کارگر باسایر نیروهای محرکه انقلاب در یک جبهه واحد. تلاش برای برقراری این اتحاد باید از طریق ائتلافهای سیاسی پیگیرانه دنبال شود واعمال هژمونی پیش شرط اتحاد باهیچ نیرویی قرار نگیرد. مبارزه در جهت ائتلافهای سیاسی نباید به مطلق سازی وکم توجهی به سایر اشکال مبارزه برای جلب متحدین طبقاتی ، ازجمله اتحاد آنان حول سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر ، بیانجامد. در کنار مبارزه برای تامین اتحاد طبقاتی زحمتکشان ، سازمان مجاز است بشرط حفظ استقلال کامل وتقویت نقش طبقه کارگر سیاست ائتلافهای تاکتیکی وموقتی در موارد معین با برخی جریانات بورژوایی رافعالانه دنبال کند. وظیفه مقدم در عرصه اتحادها تشکیل آلترناتیو چپ و دمکراتیک به خاطر سرنگونی ج.ا وتشکیل دولت موقت انقلابی است.

شرط اساسی جلب توده های زحمتکش به صفوف جنبش کمونیستی ، رهائی آنان از نفوذ بورژوازی است مبارزه پیگیر وهمه جانبه سیاسی - ایدئولوژیک علیه بورژوازی وخرافات مذهبی و افشای ناپیگیریهای خرده بورژوازی وجه مهم سیاست انقلابی است.

اساسی ترین شعارهای تاکتیکی برای بسیج حداکثر نیرو در راه سرنگونی رژیم "صلح ، آزادی ، کار" است. پرولتاریای انقلابی باید بکوشد براین پایه وسیعترین جبهه ها را ایجاد کند وآنها را در خدمت هدف خود قرار دهد.

در راه سرنگونی رژیم باید ازهمه اشکال مبارزه بدرستی استفاده شود. از آنجا که رژیم ج.ا رژیمی دیکتاتوری ومتکی بر اعمال گسترده قهر است و راه هرگونه تکامل مسالمت آمیز جنبش را سد کرده است ، یگانه راه سرنگونی رژیم ، اعمال قهر انقلابی است. سازمان وظیفه دارد طبقه کارگر و توده های زحمتکش را برای مبارزه قهر آمیز علیه رژیم ج.ا وتدارک قیام مسلحانه برای سرنگونی آن آماده سازد.

مراد - خرداد ۶۶

زیرنویسها

۱ - لنین ارزیابی انقلاب ۱۹۰۵

۲ - بعنوان نمونه نگاه کنید به : " انقلاب ها در جهان معاصر" نوشته آ. آ. پاولینکو

۳ - بعنوان نمونه نگاه کنید به : "غنا یافتن استراتژی مبارزه انقلابی" ، و "لی آموزشهایی از رهائیبخش

www.iran-archive.com

انقلاب وسوسیالیسم ۱۵

۴- بعنوان نمونه نگاه کنید به مقاله بسیار آموزنده " تنهامشی انقلابی راستین " جمعبندی مباحث کنفرانس هاوانا ۱۹۸۲ نوشته گ. گیرگینف عضو ک.م.ح.ک بلغارستان و ر. والد زویویه عضو ک.م.ح.ک کوبا ونمایندگان مجله صلح وسوسیالیسم . دمکراسی وانقلاب. شماره ۱

۵- نخستین انقلاب خلقی دوران معاصر، و. زاگلادین ، انقلاب وسوسیالیسم ۱۴

۶- لنین . انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد آثار منتخب ، جلد ۹ ، صفحه ۹۰

۷- لنین . درباره رفتار کودکانه چپگرایی ودرباره رفتار خرده بورژوایی . آثار منتخب ، جلد ۸ ، ص ۱۰۵ (تاکید از لنین)

۸- نخستین انقلاب خلقی دوران معاصر، و. زاگلادین

۹- لنین . مجموعه آثار ج ۱۷ ص ۱۶۷

۱۰- نخستین انقلاب خلقی دوران معاصر، و. زاگلادین

۱۱- تنهامشی انقلابی راستین . دمکراسی وانقلاب شماره ۱

۱۲- تنهامشی انقلابی راستین دمکراسی وانقلاب شماره ۱

۱۳- لنین ــ دو تاکتیک

۱۴- همانجا (تاکید از لنین)

۱۵- تنهامشی انقلابی راستین . دمکراسی وانقلاب شماره ۱

۱۶- لنین - دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا ودهقانان ج ۸ انگلیسی ، ص ۲۹۹

۱۷- تنهامشی انقلابی راستین . دمکراسی وانقلاب شماره ۱

۱۸- لنین - دو تاکتیک

www.iran-archive.com